قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

القیامة

آشنایی. اعراب آیات . آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۷۵. سوره القیامه

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره القیامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَهِ (۱)

وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ (۲)

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ (۳)

بَلى قادِرِينَ عَلى أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ (۴)

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ (۵)

يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيامَهِ (۶)

فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷)

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۸)

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۹)

يَقُولُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ (۱۰)

كَلَّا لا وَزَرَ (۱۱)

إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲)

يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱۳)

بَلِ الْإِنْسانُ عَلى‏ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴)

وَ لَوْ أَلْقى‏ مَعاذِيرَهُ (۱۵)

لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶)

إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷)

فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ (۱۹)

كَلاَّ بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ (۲۰)

وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ (۲۲)

إِلى‏ رَبِّها ناظِرَةٌ (۲۳)

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ (۲۴)

تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ (۲۵)

كَلاَّ إِذا بَلَغَتِ التَّراقِيَ (۲۶)

وَ قِيلَ مَنْ راقٍ (۲۷)

وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ (۲۸)

وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹)

إِلى‏ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ (۳۰)

فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى (۳۱)

وَ لكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۳۲)

ثُمَّ ذَهَبَ إِلى‏ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (۳۳)

أَوْلى لَکَ فَأَوْلى (۳۴)

ثُمَّ أَوْلى لَکَ فَأَوْلى (۳۵)

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً (۳۶)

أَ لَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی (۳۷)

ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّی

(۳۸)

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى (۳۹)

أَ لَيْسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى (۴۰)

آشنایی با سوره

۷۵- قیامت [برخاستن]

قیامت، نام رستاخیز عمومی و معاد است. روزی که همه از گورها بر می خیزند و به سوی محشر و سرنوشت ابدی خویش در بهشت یا دوزخ رهسپار می شوند. در اولین آیه به یامت سوگند یاد شده است. و به بشر، آن روز را یادآوری می کند. در آیات بعد، علائم به روز آن رستاخیز و نیز حالات بشر هنگام جان دادن ذکر شده و با طرح موضوع عبث نبودن خلقت، استدلال بر فلسفه معاد شده است. ۴۰ آیه دارد و در مکه در سال ۳ بعثت نازل شده است

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{لا} حرف زائد {أُقْسِمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {بِيَوْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْقِيامَةِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر

{وَلا} (و) حرف عطف / حرف زائد {أُقْسِمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {بِالنَّفْسِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّوَّامَةِ} نعت تابع

{أَيَحْسَبُ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْإِنْسانُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {أَلَّنْ} حرف مشبه بالفعل (أن) مخففّه از مثقلّه / (ل) حرف نصب / (ه) محذوف و اسم إنْ مخفّفه {نَجْمَعَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {عِظامَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل

نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{بَلى} حرف جواب / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {قادِرِينَ} حال، منصوب {عَلى} حرف جر {أَنْ} حرف نصب {نُسَوِّيَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {بَنانَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{بَلْ} حرف اضراب {يُرِيدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْإِنْسانُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {لِيَفْجُرَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَمامَهُ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{يَسْئَلُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَيَّانَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / خبر مقدّم محذوف {يَوْمُ} مبتدا مؤخّر {الْقِيامَةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{فَإِذا} (ف) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {بَرِقَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الْبَصَرُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{وَخَسَفَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الْقَمَرُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{وَجُمِعَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الشَّمْسُ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع {وَالْقَمَرُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{يَقُولُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْإِنْسانُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {يَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب

یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {أَیْنَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / خبر مقدّم محذوف {الْمَفَرُّ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع

{کَلَّا} حرف ردع {لا} (لا)ی نفی جنس {وَزَرَ} اسم لای نفی جنس، منصوب / خبر لای نفی جنس، محذوف

{إِلی} حرف جر {رَبِّکَ} اسم مجرور یا در محل جر / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدّم محذوف {یَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {الْمُسْتَقَرُّ} مبتدا مؤخّر

{یُنَبَّؤُا} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْإِنْسانُ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع {یَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {قَدَّمَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَأَخَّرَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{بَلِ} حرف اضراب {الْإِنْسانُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عَلی} حرف جر {نَفْسِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بَصِیرَةٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / (ه) حرف مبالغه

{وَلَوْ} (و) حالیه / حرف شرط غیر جازم {أَلْقی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مَعاذِیرَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{لا} حرف جزم {تُحَرِّکْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لِسانَكَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لِتَعْجَلَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {عَلَيْنا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر أنَّ محذوف {جَمْعَهُ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَقُرْآنَهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{فَإِذا} (ف) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {قَرَأْناهُ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فَاتَّبِعْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {قُرْآنَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{ثُمَّ} حرف عطف {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {عَلَيْنا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إنَّ محذوف {بَيانَهُ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

{كَلاَّ} حرف ردع {بَلْ} حرف اضراب {تُحِبُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الْعاجِلَةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَتَذَرُونَ} (و) حرف عطف / فعل

مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الْآخِرَةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وُجُوهٌ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {ناضِرَةٌ} نعت تابع

{إِلى} حرف جر {رَبِّها} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {ناظِرَةٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَوُجُوهٌ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {باسِرَةٌ} نعت تابع

{تَظُنُّ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {أَنْ} حرف نصب {يُفْعَلَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {بِها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فاقِرَةٌ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{كَلَّا} حرف ردع {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {بَلَغَتِ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {التَّراقِيَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَقِيلَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {مَنْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {راقٍ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / نائب فاعل محذوف

{وَظَنَّ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَنَّهُ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ

{الْفِراقُ} خبر أنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{وَالْتَفَّتِ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث {السَّاقُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {بِالسَّاقِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{إِلی} حرف جر {رَبِّکَ} اسم مجرور یا در محل جر / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدّم محذوف {یَوْمَئِذٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (إذ) مضاف إلیه {الْمَساقُ} مبتدا مؤخّر

{فَلا} (ف) حرف استیناف / حرف نفی غیر عامل {صَدَّقَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {صَلَّی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{وَلکِنْ} (و) حرف عطف / حرف استدراک {کَذَّبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَتَوَلَّی} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{ثُمَّ} حرف عطف {ذَهَبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِلی} حرف جر {أَهْلِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {یَتَمَطَّی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{أَوْلی} مبتدا مقدّر یا محذوف یا در محل / خبر، مرفوع یا در محل رفع {لَکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَأَوْلی} (ف) حرف عطف / مبتدا مقدّر یا محذوف یا

در محل / خبر، مرفوع یا در محل رفع

{ثُمَّ} حرف عطف / مبتدا مقدّر یا محذوف یا در محل {أَوْلی} خبر، مرفوع یا در محل رفع {لَکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَأَوْلی} (ف) حرف عطف / مبتدا مقدّر یا محذوف یا در محل / خبر، مرفوع یا در محل رفع

{أَیَحْسَبُ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الْإِنْسانُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {أَنْ} حرف نصب {یُتْرَکَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {سُدیً} حال، منصوب

{أَلَمْ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جزم {یَکُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون بر نون محذوف / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {نُطْفَةً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {مِنْ} حرف جر {مَنِیٍّ} اسم مجرور یا در محل جر {یُمْنی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{ثُمَّ} حرف عطف {کانَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَلَقَةً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {فَخَلَقَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَسَوَّی} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{فَجَعَلَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنْهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الزَّوْجَیْنِ} مفعولٌ به، منصوب

یا در محل نصب {الذَّكَرَ} بدل تابع {وَالْأُنْثى} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{أَلَيْسَ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {ذلِكَ} اسم لیس، مرفوع یا در محل رفع {بِقادِرٍ} (ب) حرف جر زائد / خبر لیس، منصوب یا در محل نصب {عَلى} حرف جر {أَنْ} حرف نصب {يُحْيِيَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {الْمَوْتى} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

La oqsimu biyawmi alqiyamati.۱

Wala oqsimu bialnnafsi allawwamati.۲

Ayahsabu al-insanu allan najmaAAa AAithamahu.۳

Bala qadireena AAala an nusawwiya bananahu.۴

Bal yureedu al-insanu liyafjura amamahu.۵

Yas-alu ayyana yawmu alqiyamati.۶

Fa-itha bariqa albasaru.۷

Wakhasafa alqamaru.۸

WajumiAAa alshshamsu waalqamaru.۹

Yaqoolu al-insanu yawma-ithin ayna almafarru.۱۰

Kalla la wazara.۱۱

Ila rabbika yawma-ithin almustaqarru.۱۲

Yunabbao al-insanu yawma-ithin bima qaddama waakhkhara.۱۳

Bali al-insanu AAala nafsihi baseeratun.۱۴

Walaw alqa maAAatheerahu.۱۵

La tuharrik bihi lisanaka litaAAjala bihi.١۶

Inna AAalayna jamAAahu waqur-anahu.١٧

Fa-itha qara/nahu faittabiAA qur-anahu.١٨

Thumma inna AAalayna bayanahu.١٩

Kalla bal tuhibboona alAAajilata.٢٠

Watatharoona al-akhirata.٢١

Wujoohun yawma-ithin nadiratun.٢٢

Ila rabbiha nathiratun.٢٣

Wawujoohun yawma-ithin basiratun.٢۴

Tathunnu an yufAAala biha faqiratun.٢۵

Kalla itha balaghati alttaraqiya.٢۶

Waqeela man raqin.٢٧

Wathanna annahu alfiraqu.٢٨

Wailtaffati alssaqu bialssaqi.٢٩

Ila rabbika yawma-ithin almasaqu.٣٠

Fala saddaqa wala salla.٣١

Walakin kaththaba watawalla.٣٢

Thumma thahaba ila ahlihi yatamatta.٣٣

Awla laka faawla.٣۴

Thumma awla laka faawla.٣۵

Ayahsabu al-insanu an yutraka sudan.۳۶

Alam yaku nutfatan min manayyin yumna.۳۷

Thumma kana AAalaqatan fakhalaqa fasawwa.۳۸

FajaAAala minhu alzzawjayni alththakara waal-ontha.۳۹

Alaysa thalika biqadirin AAala an yuhyiya almawta.۴۰

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

سوگند به روز قیامت، (۱)

و سوگند به (نفس لوّامه و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حقّ است)! (۲)

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! (۳)

آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتّب کنیم! (۴)

(انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند! (۵)

(از این رو) می پرسد: «قیامت کی خواهد بود»! (۶)

(بگو:) در آن هنگام که چشمها

از شدّت وحشت به گردش در آید، (۷)

و ماه بی نور گردد، (۸)

و خورشید و ماه یک جا جمع شوند، (۹)

آن روز انسان می گوید: «راه فرار کجاست؟!» (۱۰)

هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد! (۱۱)

آن روز قرارگاه نهایی تنها بسوی پروردگار تو است؛ (۱۲)

و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده آگاه می کنند! (۱۳)

بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، (۱۴)

هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد! (۱۵)

زبانت را بخاطر عجله برای خواندن آن [= قرآن حرکت مده، (۱۶)

چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست! (۱۷)

پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن! (۱۸)

سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست! (۱۹)

چنین نیست که شما می پندارید (و دلایل معاد را کافی نمی دانید)؛ بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید (و هوسرانی بی قید و شرط را)! (۲۰)

و آخرت را رها می کنید! (۲۱)

(آری) در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، (۲۲)

و به پروردگارش می نگرد! (۲۳)

و در آن روز صورتهایی عبوس و در هم کشیده است، (۲۴)

زیرا می داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می شکند! (۲۵)

چنین نیست (که انسان می پندارد! او ایمان نمی آورد) تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد، (۲۶)

و گفته شود: «آیا کسی هست که(این بیمار را از مرگ) نجات دهد؟!» (۲۷)

و به جدائی از دنیا یقین پیدا کند، (۲۸)

و ساق پاها (از سختی جان دادن) به هم بپیچد! (۲۹)

(آری) در آن

روز مسیر همه بسوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بود! (۳۰)

(در آن روز گفته می شود:) او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند، (۳۱)

بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد، (۳۲)

سپس بسوی خانواده خود باز گشت در حالی که متکبرانه قدم برمی داشت! (۳۳)

(با این اعمال) عذاب الهی برای تو شایسته تر است، شایسته تر! (۳۴)

سپس عذاب الهی برای تو شایسته تر است، شایسته تر! (۳۵)

آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟! (۳۶)

آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟! (۳۷)

سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، (۳۸)

و از او دو زوج مرد و زن آفرید! (۳۹)

آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟! (۴۰)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» سوگند به روز قیامت،

«۲» و سوگند به [نفس لوّامه و] وجدان بیدار و ملامتگر [که رستاخیز حقّ است]!

«۳» آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟!

«۴» آری قادریم که [حتّی خطوط سر] انگشتان او را موزون و مرتّب کنیم!

«۵» [انسان شک در معاد ندارد] بلکه او می خواهد [آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت] در تمام عمر گناه کند!

«۶» [از این رو] می پرسد: (قیامت کی خواهد بود)!

«۷» [بگو:] در آن هنگام که چشمها از شدّت وحشت به گردش درآید،

«۸» و ماه بی نور گردد،

«۹» و خورشید و ماه یک جا جمع شوند،

«۱۰» آن روز انسان می گوید: (راه فرار کجاست؟!)

«۱۱» هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد!

«۱۲» آن روز قرارگاه نهایی تنها بسوی پروردگار تو است؛

«۱۳»

و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده آگاه می کنند!

«۱۴» بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است،

«۱۵» هر چند [در ظاهر] برای خود عذرهایی بتراشد!

«۱۶» زبانت را بخاطر عجله برای خواندن آن [= قرآن] حرکت مده،

«۱۷» چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست!

«۱۸» پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن!

«۱۹» سپس بیان و [توضیح] آن [نیز] بر عهده ماست!

«۲۰» چنین نیست که شما می پندارید [و دلایل معاد را کافی نمی دانید]؛ بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید [و هوسرانی بی قید و شرط را]!

«۲۱» و آخرت را رها می کنید!

«۲۲» [آری] در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است،

«۲۳» و به پروردگارش می نگرد!

«۲۴» و در آن روز صورتهایی عبوس و در هم کشیده است،

«۲۵» زیرا می داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می شکند!

«۲۶» چنین نیست [که انسان می پندارد! او ایمان نمی آورد] تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد،

«۲۷» و گفته شود: (آیا کسی هست که [این بیمار را از مرگ] نجات دهد؟!)

«۲۸» و به جدائی از دنیا یقین پیدا کند،

«۲۹» و ساق پاها [از سختی جان دادن] به هم بپیچد!

«۳۰» [آری] در آن روز مسیر همه بسوی [دادگاه] پروردگارت خواهد بود!

«۳۱» [در آن روز گفته می شود:] او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند،

«۳۲» بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد،

«۳۳» سپس بسوی خانواده خود بازگشت در حالی که متکبّرانه قدم برمی داشت!

«۳۴» [با این اعمال] عذاب الهی برای تو شایسته تر است، شایسته تر!

«۳۵» سپس عذاب الهی برای تو شایسته تر است، شایسته تر!

«۳۶» آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟!

«۳۷» آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟!

«۳۸» سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت،

«۳۹» و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

«۴۰» آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

به روز قیامت سوگند می خورم، (۱)

و به نفس سرزنش گر قسم می خورم. (۲)

آیا انسان گمان می کند که ما هرگز استخوان هایش را جمع نخواهیم کرد؟ (۳)

چرا در حالی که توانایيم که [خطوط] سر انگشتانش را درست و نیکو بازسازی کنیم، (۴)

[نه اینکه به گمان او قیامتی در کار نباشد] بلکه انسان می خواهد [با دست و پا زدن در شک و تردید] فرارویش را [از اعتقاد به قیامت که بازدارنده ای قوی است] باز کند [تا برای ارتکاب هر گناهی آزاد باشد!] (۵)

[با حالتی آمیخته با تردید] می پرسد: روز قیامت چه وقت است؟ (۶)

پس هنگامی [است] که چشم [از سختی و هولناکی آن] خیره شود، (۷)

و ماه تاریک و بی نور گردد، (۸)

و خورشید و ماه به هم جمع شوند. (۹)

آن روز انسان گوید: گریزگاه کجاست؟ (۱۰)

این چنین نیست، هرگز پناهگاهی وجود ندارد. (۱۱)

آن روزقرارگاه [نهایی] فقط به سوی پروردگار توست. (۱۲)

آن روز است که انسان را به اعمالی که از دیرباز یا پس از آن انجام داده، آگاه می کنند. (۱۳)

بلکه انسان خود به وضع خویش بیناست. (۱۴)

و هر چند [برای

توجیه گناهانش] بهانه ها بتراشد (۱۵)

[پیش از پایان یافتن وحی به وسیله جبرئیل] زبانت را به حرکت در نیاور تا در خواندن آن شتاب ورزی. (۱۶)

بی تردید گردآوردن و [به هم پیوند دادن آیات که بر تو وحی می شود و چگونگی] قرائتش بر عهده ماست، (۱۷)

پس هنگامی که آن را [به طور کامل] خواندیم، [به همان صورت] خواندنش را دنبال کن. (۱۸)

سپس توضیح و بیانش نیز بر عهده ماست. (۱۹)

[اینکه می پندارید قیامتی در کار نیست] این چنین نیست، بلکه شما عاشق ایندنیای زودگذر هستید، (۲۰)

و همواره آخرت را [برای این عشق بی پایه] رها می کنید. (۲۱)

در آن روز چهره هایی شاداب است؛ (۲۲)

[با دیده دل] به پروردگارش نظر می کند (۲۳)

و چهره هایی عبوس و درهم کشیده است؛ (۲۴)

چون یقین دارند که در معرض عذابی کمرشکن قرار خواهند گرفت. (۲۵)

این چنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، (۲۶)

و [کسان بیمار] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟ (۲۷)

و [بیمار] یقین می کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا رسیده است! (۲۸)

و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم پیچد؛ (۲۹)

آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست. (۳۰)

[در آن حال فرشتگان می گویند: این به کام مرگ افتاده] نه [دعوت پیامبر را] باور کرد، و نه نماز خواند؛ (۳۱)

بلکه [در میان اجتماعات] تکذیب کرد و روی گرداند؛ (۳۲)

سپس متکبرانه و خرامان به سوی کسانش رفت. (۳۳)

[و گویند: با این وضعی که داری، عذاب دوزخ] برای تو شایسته تر است،

شایسته ترا! (۳۴)

باز هم شایسته تر است شایسته تر. (۳۵)

آیا انسان گمان می کند بیهوده و مهمل [و بدون تکلیف و مسؤولیت] رها می شود؟! (۳۶)

آیا نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟ (۳۷)

سپس علقه شد و خدا او را آفرید و اندامش را درست و نیکو ساخت، (۳۸)

و از او دو زوج به وجود آورد یکی نر و دیگر ماده، (۳۹)

آیا چنین نیرومند آگاهی توانا نیست که مردگان را زنده کند؟ (۴۰)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

چنین نیست که کافران پنداشتند قسم به روز بزرگ قیامت (۱)

و قسم به نفس پر حسرت و ملامت یعنی نفس انسان که در قیامت خود را بر تقصیر و گناه بسیار ملامت کند و حسرت خورد (۲)

آیا آدمی پندارد که ما دیگر ابدا استخوانهای پوسیده او را باز جمع نمی کنیم؟ و به حشر زنده نمی گردانیم؟ (۳)

بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم منظم درست گردانیم (۴)

بلکه انسان می خواهد آنچه از وعده بهشت و دوزخ، خدا فرموده همه را تکذیب کند تا از خیال آخرت آسوده به لهو و لعب دنیا پردازد یا از عمرش هر چه در پیش است همه را به فجور و هوای نفس گذراند (۵)

که دایم با شک و انکار می پرسد کی روز قیامت و حساب خواهد بود؟ (۶)

بگو روزی که چشمهای خلقان از وحشت و هول خیره بماند (۷)

و ماه تابان تاریک شود (۸)

و میان خورشید و ماه جمع گردد و هر دو بی نور شود (۹)

و در آن روز انسان زشتکار گوید ای وای از سختی

عذاب کجا مفر و پناهی خواهدبود؟ (۱۰)

هرگز مفری نیست (۱۱)

آن روز جز درگاه خدا آرامگاهی هیچ نیست (۱۲)

آن روز آدمی به هر نیک و بدی که در مقدم و موخر عمر کرده از نتیجه همه آگاه خواهد شد (۱۳)

بلکه انسان خود بر نیک و بد خویش به خوبی آگاهست (۱۴)

و هر چند پرده های عذر بر چشم بصیرت خود بیفکند (۱۵)

ای رسول در حال وحی باشتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای بلکه تا خاتمه وحی صبر کن (۱۶)

که ما خود قرآن را مجموع و محفوظ داشته و بر تو فرا خوانیم (۱۷)

و آنگاه که برخواندیم تو پیرو قرآن باش و به تعلیم امت کوش (۱۸)

پس از آن برماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم و احکام آن را بر قلبت مشروح سازیم (۱۹)

هرگز، بلکه کافران لجوج به خدا و عالم آخرت نگروند تمام دنیای نقد عاجل را دوست دارند (۲۰)

و بکلی کار آخرت و نشانه قیامت را واگذارند (۲۱)

آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانیست (۲۲)

و به چشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند و در بهشت رضوان بدیدار دوست متنعمند (۲۳)

و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است (۲۴)

که میدانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می شکند (۲۵)

چنین نیست که منکران قیامت پنداشتند باش تا جانشان به گلو رسد (۲۶)

و اهلش گویند کیست که چاره درد این بیمار تواند کرد؟ (۲۷)

و بیمار خود یقین به مفارقت از دنیا کند که ملک موت را بچشم

ببیند (۲۸)

و ساقهای پا از شدت غم عقبی و حسرت دنیا به هم درپیچد (۲۹)

در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید (۳۰)

آن روز وای بر آنکه چون ابو جهل حق را تصدیق نکرد و نماز و طاعتش بجا نیاورد (۳۱)

بلکه خدا را تکذیب کرد و از حکمش رو بگردانید (۳۲)

و آنگاه با تکبر و نخوت بسوی اهل خویش روی آورد (۳۳)

به آن ابو جهل بدبخت خطاب شود وای بر زندگی و صد وای بر مرگ تو (۳۴)

پس از مرگ هم وای بر برزخ و صد وای بر روز محشر تو (۳۵)

آیا آدمی می پندارد که او را مهمل از تکلیف و ثواب و عقاب گذارند و غرضی درخلقتش منظور ندارند. این آیه را علی علیه السلام بسیار میخواند و میگریست (۳۶)

آیا آدمی در اول قطره آب نطفه نبود؟ (۳۷)

و پس از نطفه خون بسته و آنگاه به این صورت زیبای حیرت انگیز آفریده و آراسته گردید (۳۸)

پس آنگاه از و دو صنف نر و ماده پدید آورد (۳۹)

آیا چنین خدای با قدرت و حکمت که اول او را از قطره آبی آفریده باز نتواندپس از مرگش زنده گرداند؟ (۴۰)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

به روز قیامت قسم می خورم. (۱)

و به نفس ملامت گر قسم می خورم (که شما پس از مرگ زنده خواهید شد.) (۲)

آیا انسان می پندارد که استخوان های او را (بعد از مرگ) جمع نمی کنیم؟ (۳)

بلکه ما قدریم (خطوط سر) انگشتان او را (بار دیگر) درست کنیم، (۴)

ولی انسان می خواهد راه فسق و فجور را پیش

روی خود باز کند. (۵)

(لذا از روی تردید) می پرسد: روز قیامت چه وقت است؟ (۶)

پس آنگاه که (در آستانه قیامت) چشم ها خیره گردد. (۷)

و ماه تاریک شود، (۸)

و خورشید و ماه جمع شوند. (۹)

در آن روز انسان خواهد گفت: گریزگاه کجاست؟ (۱۰)

هرگز، ملجأ و پناهگاهی نیست. (۱۱)

آن روز قرارگاه فقط نزد پروردگار توست. (۱۲)

آن روز انسان به آنچه پیش فرستاده و آنچه به جا گذاشته است خبر داده می شود. (۱۳)

با آن که انسان بر (نیک و بد) نفس خویش بینا است (که چه کرده و چه می کند). (۱۴)

اگر عذرهایی بتراشد. (۱۵)

(ای پیامبر! به هنگام نزول وحی،) زبان خود را به حرکت در نیاور تا نسبت به تلاوت آن شتاب کنی. (۱۶)

همانا گردآوردن و خواندن آن (بر تو) بر عهده ماست. (۱۷)

پس چون آن را خواندیم، قرائت آن را دنبال کن. (۱۸)

آنگاه بیان (حقایق و اسرار و توضیح) آن بر عهده ماست. (۱۹)

چنین نیست (که می پندارید) بلکه به این دنیای زودگذر دل بسته اید. (۲۰)

و آخرت را رها کرده اید. (۲۱)

چهره هایی در آن روز شاداب و با طراوت است. (۲۲)

و به (لطف و پاداش) پروردگارشان چشم دوخته اند. (۲۳)

و چهره هایی در آن روز گرفته است. (۲۴)

زیرا می داند مورد عذابی کمر شکن قرار می گیرد. (۲۵)

چنین نیست (که انسان می پندارد) آنگاه که (در آستانه مرگ) جان به گلوگاه رسد. (۲۶)

و گفته شود: چه کسی شفادهنده است؟ (۲۷)

و (محتضر) بداند که هنگام جدایی است. (۲۸)

و ساق پا به ساق دیگر بچسبد (و دیگر حرکتی نکند) (۲۹)

در آن روز

به سوی پروردگارت سوق داده شود. (۳۰)

او که نه حق را تصدیق کرد و نه نماز گزارد. (۳۱)

بلکه تکذیب کرد و روی گردانید. (۳۲)

و سپس با کبر و غرور به سوی اهلش رفت. (۳۳)

(عذاب الهی) برای تو شایسته تر است، شایسته تر. (۳۴)

باز هم شایسته تر است، شایسته تر. (۳۵)

آیا انسان می پندارد که به حال خود رها می شود؟ (۳۶)

آیا او قطره ای از منی نبود که (در رحم) ریخته می شد؟ (۳۷)

سپس خون بسته ای شد و خداوند آن را آفرینش داد و استوار ساخت. (۳۸)

و دو جنس زن و مرد را از آن پدید آورد. (۳۹)

آیا این خدا قادر نیست که مردگان را زنده کند؟ (۴۰)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

سوگند می خورم به روز رستاخیز. (۱)

و سوگند می خورم به نفس سرزنشگر [که هرآینه آدمی را به روز رستاخیز بر خواهم انگیخت]. (۲)

آیا آدمی پندارد که استخوانهایش را فراهم نخواهیم آورد؟ (۳)

چرا، ما قادریم بر اینکه سرانگشتان او را هم راست و درست کنیم. (۴)

بلکه آدمی می خواهد فراپیش خود - یعنی در آینده - نیز بدکاری کند. (۵)

می پرسد: روز رستاخیز کی خواهد بود؟ (۶)

پس آنگاه که چشم [از ترس] خیره شود، (۷)

و ماه تیره گردد، (۸)

و خورشید و ماه جمع شوند - به گونه ای که نورشان برود و هر دو تیره گردند -. (۹)

آن روز آدمی گوید: گریزگاه کجاست؟ (۱۰)

هرگز، پناه گاهی نیست. (۱۱)

آن روز [بازگشت و] قرارگاه به سوی پروردگار توست. (۱۲)

آن روز آدمی را بدانچه پیش فرستاده و واپس نهاده آگاه کنند. (۱۳)

بلکه آدمی بر نفس خویش

بیناست - که چه کرده و چه می کند -، (۱۴)

هر چند که عذرهای خود را [بر گناه] در میان آرد. (۱۵)

زبان خود را به این [قرآن] مجنبان تا بدان خواندن و حفظ آن - شتاب کنی -، (۱۶)

همانا فراهم آوردن و خواندن آن بر ماست. (۱۷)

پس چون آن را بخوانیم - به زبان جبرئیل - خواندنش را پیروی کن. (۱۸)

آنگاه بیان آن بر ماست. (۱۹)

[کافران را بگو:] نه چنان است [که می گویید،] بلکه شما این جهان شتابان و زودگذر را دوست می دارید، (۲۰)

و آن جهان را فرو می گذارید. (۲۱)

آن روز چهره هایی تازه و خرم است، (۲۲)

که [پاداش] پروردگار خویش را چشم می دارند، (۲۳)

و چهره هایی تیره و ترش است، (۲۴)

گمان دارند که با آنها رفتاری کمرشکن می کنند. (۲۵)

آری، آنگاه که جان به چنبر گردن - گلوگاه - رسد، (۲۶)

گفته شود - فرشتگان یا کسان محتضر گویند -: کیست افسون کننده - شفادهنده -؟! (۲۷)

و بداند که گاه جدایی - از دنیا - است، (۲۸)

و ساقهای پا به هم پیچد. (۲۹)

آن روز، روانه شدن به سوی پروردگار توست. (۳۰)

نه باور داشت و نه نماز گزارد، (۳۱)

ولیکن دروغ انگاشت و روی گرداند، (۳۲)

سپس خرامان به سوی کسانش رفت، (۳۳)

وای بر تو پس وای بر تو، (۳۴)

باز هم وای بر تو پس وای بر تو. (۳۵)

آیا آدمی می پندارد که او را بیهوده و رها فرو گذارند - که در دنیا مکلف نباشد و در آخرت برانگیخته و حسابرسی نشود و پاداش و کیفر نبیند -؟! (۳۶)

آیا او

نطفه ای از منی که [در رحم] ریخته می شد، نبود؟ (۳۷)

سپس خون بسته بود، پس [خدایش] بیافرید و درست اندام کرد؟ (۳۸)

پس، از آن دو گونه: مرد و زن، ساخت. (۳۹)

آیا آن [خدای] قادری نیست که مردگان را زنده کند؟ (۴۰)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

قسم می خورم به روز قیامت. (۱)

و قسم می خورم به نفس ملامتگر. (۲)

آیا آدمی می پندارد که ما استخوانهایش را گرد نخواهیم آورد؟ (۳)

آری ، ما قادر هستیم که سر انگشتهایش را برابر کنیم. (۴)

بلکه آدمی می خواهد که در آینده نیز به کارهای ناشایست پردازد. (۵)

می پرسد: روز قیامت چه وقت خواهد بود؟ (۶)

روزی که چشمها خیره شود، (۷)

و ماه تیره شود، (۸)

و آفتاب و ماه در یک جای گرد- آیند. (۹)

انسان در آن روز می گوید: راه گریز کجاست؟ (۱۰)

هرگز. پناهگاهی نیست. (۱۱)

قرارگاه همه در این روز نزد پروردگار توست. (۱۲)

در این روز آدمی را از هر چه پیشاپیش فرستاده و بعد از خویش گذاشته است خبر می دهند. (۱۳)

بلکه آدمی خویشتن خویش را نیک می شناسد، (۱۴)

هرچند به زبان عذرها آورد. (۱۵)

به تعجیل زبان به خواندن قرآن مجنبان، (۱۶)

که گرد آوردن و خواندنش بر عهده ماست. (۱۷)

چون خواندیمش، تو آن خواندن را پیروی کن. (۱۸)

سپس بیان آن بر عهده ماست. (۱۹)

آری ، شما این جهان زودگذر را دوست می دارید، (۲۰)

و آخرت را فرو می گذارید. (۲۱)

در آن روز چهره هایی هست زیبا و درخشان. (۲۲)

که سوی پروردگارشان نظر می کنند،

(۲۳)

و چهره هایی هست عبوس و ترش، (۲۴)

که می داند آن عذاب کمرشکن بر او فرود آید. (۲۵)

آری ، چون جان به گلوگاه رسد، (۲۶)

و گفته شود که چه کسی است که افسون بخواند؟ (۲۷)

و یقین کند که زمان جدایی فرا رسیده . (۲۸)

و ساقهای پا درهم پیچیده شوند، (۲۹)

آن روز روز راندنش به سوی پروردگار توست. (۳۰)

نه تصدیق کرده است و نه نماز گزارده است. (۳۱)

اما تکذیب کرده و اعراض کرده است. (۳۲)

آنگاه خرامان نزد کسانش رفته است. (۳۳)

وای بر تو، پس وای بر تو. (۳۴)

باز هم وای بر تو، پس وای بر تو. (۳۵)

آیا انسان می پندارد که او را به حال خود واگذاشته اند؟ (۳۶)

آیا او نطفه ای از منی که در رحمی ریخته شده ، نبوده است؟ (۳۷)

سپس لخته ای خون؟ آنگاه به اندام درستش بیافرید. (۳۸)

و آنها را دو صنف کرد: نر و ماده . (۳۹)

آیا خداوند قادر نیست که مردگان را زنده سازد. (۴۰)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به روز قیامت می خورم (۱)

و سوگند به نفس ملامتگر (۲)

آیا انسان چنین می پندارد که هرگز استخوانهای [پوسیده و پراکنده] او را گرد نمی آوریم؟ (۳)

حق این است که تواناییم بر این که سرانگشتهای او را فراهم آوریم (۴)

بلکه انسان می خواهد در مهلتی که در پیش دارد، فسق و فجور کند (۵)

[از سر استکبار] می پرسد روز قیامت چه وقت است؟ (۶)

آنگاه که دیدگان خیره شود (۷)

و ماه تیره شود (۸)

و خورشید و ماه فرا یکدیگر آورده

شوند (۹)

انسان گوید در چنین روزی گریزگاه کجاست؟ (۱۰)

حاشا، پناهی نیست (۱۱)

سرانجام [همه چیز و همه کار] با پروردگار توست (۱۲)

در این روز انسان را از آنچه پیش فرستاده یا باز پس داشته است آگاه سازند (۱۳)

حق این است که انسان بر نفس خود بصیر است (۱۴)

ولو بهانه هایش را در میان آورد (۱۵)

زبانت را به [بازخوانی وحی] مجنبان که در کار آن شتاب کنی (۱۶)

گردآوری و بازخوانی آن بر عهده ماست (۱۷)

و چون آن را باز خوانیم، از بازخوانی اش پیروی کن (۱۸)

سپس شرح و بیان آن بر عهده ماست (۱۹)

حاشا، حق این است که بهره زودیاب [دنیوی] را دوست دارید (۲۰)

و [بهره دیریاب] آخرت را فرو می گذارید (۲۱)

در چنین روز، چهره هایی تازه و خرم باشد (۲۲)

به سوی پروردگارشان نگران (۲۳)

و در چنین روز چهره هایی دژم باشد (۲۴)

که می داند بلایی کمرشکن بر سر او آید (۲۵)

حاشا، چون جان به گلوگاه ها رسد (۲۶)

و گفته شود کیست افسونگر [درمانگر] (۲۷)

و به یقین داند که هنگام جدایی است (۲۸)

و هنگامه بالا گیرد (۲۹)

در چنین روز سیر و سرانجام به سوی پروردگار توست (۳۰)

[مدعی] نه [حق را] تصدیق کرد، و نه نمازگزارد (۳۱)

بلکه دروغ انگاشت و رویگردان شد (۳۲)

سپس تبخترکنان به سوی خانواده اش رفت (۳۳)

وای بر تو، باز هم وای بر تو (۳۴)

سپس وای بر تو، و باز هم وای بر تو (۳۵)

آیا انسان می پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟ (۳۶)

آیا نطفه ای از منی که [در رحم] ریخته شده بود،

نبود؟ (۳۷)

سپس خون بسته ای بود که [خداوندش] آفرید و به سامان کرد (۳۸)

و از آن جفتی نرینه و مادینه پدید آورد (۳۹)

آیا آن [آفریدگار] توانا بر آن نیست که مردگان را زنده کند؟ (۴۰)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سوگند یاد نکنم به روز رستاخیز (۱)

و نه سوگند آرم به نهاد (به روان) سرزنشگر (۲)

آیا پندارد انسان که هرگز گرد نیاریم استخوانهایش را (۳)

بلی توانائیم بر آنکه راست کنیم سرانگشتانش را (۴)

بلکه خواهد انسان که باز کند پیش رویش را (۵)

پرسد کی است روز قیامت (۶)

تا گاهی که بدرخشد دیده (۷)

و بگیرد ماه (۸)

و گردآورده شوند مهر و ماه (۹)

گوید انسان در آن روز کجا است گریزگاه (۱۰)

نه چنین است نیست گریزگاه (۱۱)

بسوی پروردگار تو است در آنروز آرامشگاه (۱۲)

آگاه شود انسان در آن روز بدانچه پیش فرستاد و پس انداخت (۱۳)

بلکه انسان است بر جان خویشتن بینا (۱۴)

و هر چند بیفکند بهانه های خویش را (۱۵)

نجنبان بدان زبانت را تا بشتابی بدان (۱۶)

که همانا بر ما است گردآوردنش و خواندنش (۱۷)

تا گاهی که خوانیمش پس پیروی کن از خواندنش (۱۸)

سپس همانا بر ما است بیانش (۱۹)

نه چنین است بلکه دوست دارید شتابان را (۲۰)

و رها کنید پایان را (۲۱)

چهره هائی است در آن روز خرم (۲۲)

بسوی پروردگار خویش نگران (۲۳)

و چهره هائی است در آن روز دژم (۲۴)

پندارند که کرده نشود با ایشان کاری کمرشکن (۲۵)

نه چنین است بلکه گاهی که برسد گلوگاه ها را (۲۶)

و گفته شود کیست درمان بخش

(فسونگر) (۲۷)

پندارد که آن است جدائی (۲۸)

و بپیچد ساق به ساق (۲۹)

بسوی پروردگار تو است در آن روز شدنگاه (۳۰)

پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد (۳۱)

و لیکن تکذیب کرد و روی برتافت (۳۲)

پس روان شد بسوی خاندان خویش خرامان (خمیازه کشان) (۳۳)

تو را سزد پس تو را سزد (۳۴)

سپس تو را سزد پس تو را سزد (۳۵)

آیا پندارد انسان که گذارده شود رها (۳۶)

آیا نبود چکّه ای از منی که ریخته شود (۳۷)

پس گردید خونی بسته پس بیافرید پس بیاراست (۳۸)

پس گردانید از او دو جفت را نر و ماده (۳۹)

آیا نیست آن توانا بر آنکه زنده سازد مرده گان را (۴۰)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

۱ I swear by the Day of Resurrection!

۲ And I swear by the self-blaming soul!

۳ Does man suppose that We shall not put together his bones?

۴ Yes indeed, We are able to proportion [even] his fingertips!

.Rather man desires to go on living viciously ۵

’!?He asks, ‘When is this day of resurrection ۶

,But when the eyes are dazzled ۷

,and the moon is eclipsed ۸

,and the sun and the moon are brought together ۹

’?that day man will say, ‘Where is the escape ۱۰

!No indeed! There is no refuge ۱۱

.That day the abode will be toward your Lord ۱۲

.That day man will be informed about what he has sent ahead and left behind ۱۳

,Rather man is a witness to himself ۱۴

۱۵

.though he should offer his excuses

.Do not move your tongue with it to hasten it ۱۶

.Indeed it is up to Us to put it together and to recite it ۱۷

.And when We have recited it, follow its recitation ۱۸

.Then, its exposition indeed [also] lies with Us ۱۹

No Indeed! Rather you love this transitory life ۲۰

.and forsake the Hereafter ۲۱

,Some faces will be fresh on that day ۲۲

,looking at their Lord ۲۳

,and some faces will be scowling on that day ۲۴

.knowing that they will be dealt out a punishment breaking the spine ۲۵

,No indeed! When the soul reaches up to the collar bones ۲۶

’?and it is said, ‘Who will take him up ۲۷

,and he knows that it is the [time of] parting ۲۸

,and each shank clasps the other shank ۲۹

.that day he shall be driven toward your Lord ۳۰

,He neither confirmed [the truth], nor prayed ۳۱

,but denied [it] and turned away ۳۲

.and went swaggering to his family ۳۳

!So woe to you! Woe to you ۳۴

!Again, woe to you! Woe to you ۳۵

?Does man suppose that he would be abandoned to futility ۳۶

?Was he not a drop of emitted semen ۳۷

,[Then he became a clinging mass; then He created [him] and proportioned [him ۳۸

.and made of him the two sexes, the male and the female ۳۹

?Is not such a one able to revive the dead ۴۰

ترجمه انگلیسی شاکر

Nay! I swear by the day

(of resurrection. (١

(Nay! I swear by the self-accusing soul. (٢

(Does man think that We shall not gather his bones? (٣

(Yea! We are able to make complete his very fingertips (۴

(Nay! man desires to give the lie to what is before him. (۵

(He asks: When is the day of resurrection? (۶

(So when the sight becomes dazed, (٧

(And the moon becomes dark, (٨

(And the sun and the moon are brought together, (٩

(Man shall say on that day: Whither to fly to? (١٠

(By no means! there shall be no place of refuge! (١١

(With your Lord alone shall on that day be the place of rest. (١٢

(Man shall on that day be informed of what he sent before and (what he) put off. (١٣

(Nay! man is evidence against himself, (١۴

(Though he puts forth his excuses. (١۵

(Do not move your tongue with it to make haste with it, (١۶

(Surely on Us (devolves) the collecting of it and the reciting of it. (١٧

(Therefore when We have recited it, follow its recitation. (١٨

(Again on Us (devolves) the explaining of it. (١٩

(Nay! But you love the present life, (٢٠

(And neglect the hereafter. (۲۱

(Some) faces on that day shall be bright, (۲۲)

(Looking to their Lord. (۲۳

(And (other) faces on that day shall be gloomy, (۲۴

(Knowing that there will be made to befall them some great calamity. (۲۵

(Nay! When it comes up to the throat, (۲۶

:And it is said

(Who will be a magician? (۲۷

(And he is sure that it is the (hour of) parting (۲۸

(And affliction is combined with affliction; (۲۹

(To your Lord on that day shall be the driving. (۳۰

(So he did not accept the truth, nor did he pray, (۳۱

(But called the truth a lie and turned back, (۳۲

(Then he went to his followers, walking away in haughtiness. (۳۳

(Nearer to you (is destruction) and nearer, (۳۴

(Again (consider how) nearer to you and nearer. (۳۵

(Does man think that he is to be left to wander without an aim? (۳۶

(Was he not a small seed in the seminal elements, (۳۷

(Then he was a clot of blood, so He created (him) then made (him) perfect. (۳۸

(Then He made of him two kinds, the male and the female. (۳۹

(Is not He able to give life to the dead? (۴۰

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

,I do swear by Resurrection Day (۱)

,as I swear by the rebuking soul (۲)

?[does man reckon We shall never gather his bones together [again (۳)

.Of course We are Capable of reshaping even his fingertips (۴)

.Yet man wants to carouse right out in the open (۵)

"?He asks: "When will Resurrection Day be (۶)

,When one's sight is dazzled (۷)

,and the moon is eclipsed (۸)

,as the sun and moon are brought together (۹)

"?on that day (every)man will say: "Where is there any escape (۱۰)

Of course there (۱۱)

;will be no sanctuary

.recourse will be only with your Lord on that day (۱۲)

Man will be notified that day about anything he has sent on ahead or else held (۱۳) .back

Indeed man holds evidence even against himself (۱۴)

.although he may proffer his excuses (۱۵)

;Do not try to hurry it up with your tongue (۱۶)

.it is up to Us to collect it, as well as [to know how] to recite it (۱۷)

;So whenever We do read it, follow in its reading (۱۸)

!it is then We Who must explain it (۱۹)

Indeed how you (all) love the fleeting present (۲۰)

!while you neglect the Hereafter (۲۱)

,Some faces will be radiant on that day (۲۲)

;looking toward their Lord (۲۳)

,while other faces will be scowling on that day (۲۴)

.thinking that some impoverishing blow will be dealt them (۲۵)

Indeed when it reaches as high as one's collarbone (۲۶)

,"?and someone says: "Who is such a wizard (۲۷)

he will suppose that it means leave-taking (۲۸)

;[while one shin will twist around the other shin [to keep it from moving (۲۹)

towards your Lord will the Drive be on that day! (٣٠)

He was not trusting and did not pray, (٣١)

but said: "No!" and turned away. (٣٢)

Then he stalked off haughtily to his family, (٣٣)

[though] closer to you and even closer! (٣۴)

Then closer to you [lies your doom] and still closer! (٣۵)

Does man reckon he'll be left forlorn? (٣۶)

Was he not (٣٧)

?once a drop of ejected semen

[Then he became a clot, so [God] created and fashioned [him (۳۸)

.and made him into two sexes, male and female (۳۹)

?Is such a Being not Able to revive the dead (۴۰)

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(No! I swear by the Day of Resurrection. (۱

(No! I swear by the reproachful soul. (۲

(What, does man reckon We shall not gather his bones? (۳

(Yes indeed; We are able to shape again his fingers. (۴

(Nay, but man desires to continue on as a libertine, (۵

(asking, `When shall be they Day of Resurrection?' (۶

(But when the sight is dazed (۷

(and the moon is eclipsed, (۸

(and the sun and moon are brought together, (۹

(upon that day man shall say, `Whither to flee?' (۱۰

(No indeed; not a refuge! (۱۱

(Upon that day the recourse shall be to thy Lord. (۱۲

(Upon that day man shall be told his former deeds and his latter; (۱۳

(nay, man shall be a clear proof against himself; (۱۴

(even though he offer his excuses. (۱۵

(Move not thy tongue with it to hasten it; (۱۶

(Ours it is to gather it, and to recite it. (۱۷

(So, when We recite it, follow thou its recitation. (۱۸

(Then Ours it is to explain it. (۱۹

(No indeed; but you love the hasty world, (۲۰

(and leave be the Hereafter. (۲۱

(Upon that day faces shall be radiant, (۲۲

(gazing upon their Lord; (۲۳

and

(upon that day faces shall be scowling, (۲۴

(thou mightest think the Calamity has been wreaked on them. (۲۵

(No indeed; when it reaches the clavicles (۲۶

(and it said, `Who is an enchanter?' (۲۷

(and he thinks that it is the parting (۲۸

(and leg is intertwined with leg, (۲۹

(upon that day unto thy Lord shall be the driving. (۳۰

(For he confirmed it not, and did not pray, (۳۱

(but he cried it lies, and he turned away, (۳۲

(then he went to his household arrogantly. (۳۳

(Nearer to thee and nearer (۳۴

(then nearer to thee and nearer! (۳۵

(What, does man reckon he shall be left to roam at will? (۳۶

(Was he not a sperm-drop spilled? (۳۷

(Then he was a blood-clot, and He created and formed, (۳۸

(and He made of him two kinds, male and female. (۳۹

(What, is He not able to quicken the dead? (۴۰

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(Nay, I swear by the Day of Resurrection; (۱

(Nay, I swear by the accusing soul (that this Scripture is true). (۲

(Thinketh man that We shall not assemble his bones? (۳

(Yea, verily. Yea, We are able to restore his very fingers! (۴

(But man would fain deny what is before him. (۵

(He asketh: When will be this Day of Resurrection? (۶

(But when sight is confounded (۷

(And the moon is eclipsed (۸

(And sun and moon are united, (۹

On that day man will cry: Whither to

(flee! (١٠

(Alas! No refuge! (١١

(Unto thy Lord is the recourse that day. (١٢

(On that day man is told the tale of that which he hath sent before and left behind. (١٣

(Oh, but man is a telling witness against himself, (١۴

(Although he tender his excuses. (١۵

(Stir not thy tongue herewith to hasten it. (١۶

(Lo! upon Us (resteth) the putting together thereof and the reading thereof. (١٧

(And when We read it, follow thou the reading; (١٨

(Then lo! upon Us (resteth) the explanation thereof. (١٩

(Nay, but ye do love the fleeting Now (٢٠

(And neglect the Hereafter. (٢١

(That day will faces be resplendent, (٢٢

(Looking toward their Lord; (٢٣

(And that day will other faces be despondent, (٢۴

(Thou wilt know that some great disaster is about to fall on them. (٢۵

(Nay, but when the life cometh up to the throat (٢۶

(And men say: Where is the wizard (who can save him now)? (٢٧

(And he knoweth that it is the parting; (٢٨

(And agony is heaped on agony; (٢٩

(Unto thy Lord that day will be the driving. (٣٠

(For he neither trusted, nor prayed (٣١

(But he denied and flouted. (٣٢

(Then went he to his folk with glee. (٣٣

(Nearer unto thee and nearer, (٣٤

(Again nearer unto thee and nearer (is the doom). (٣٥

(Thinketh man that he is to be left aimless? (٣٦

(Was he not a drop of fluid which gushed forth? (٣٧

Then he became a clot; then

(Allah) shaped and fashioned (۳۸)

(And made of him a pair, the male and female. (۳۹

(Is not He (who doeth so) able to bring the dead to life? (۴۰

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(I do call to witness the Resurrection Day; (۱

(And I do call to witness the self-reproaching spirit; (eschew Evil). (۲

(Does man think that We cannot assemble his bones? (۳

(Nay We are able to put together in perfect order the very tips of his fingers. (۴

(But man wishes to do wrong (even) in the time in front of him. (۵

(He questions: "When is the Day of Resurrection?" (۶

(At length when the Sight is dazed (۷

(And the moon is buried in darkness. (۸

(And the sun and moon are joined together (۹

(That Day will Man say "Where is the refuge?" (۱۰

(By no means! No place of safety! (۱۱

(Before thy Lord (alone) that Day will be the place of rest. (۱۲

(That Day will man be told (all) that he put forward and all that he put back. (۱۳

(Nay man will be evidence against himself (۱۴

(Even though he were to put up his excuses. (۱۵

(Move not thy tongue concerning the (Quran) to make haste therewith. (۱۶

(It is for Us to collect it and to promulgate it: (۱۷

(But when We have promulgated it follow thou its recital (as promulgated): (۱۸

(Nay more it is for Us to explain it (and make it clear): (۱۹

Nay

(ye men!) but ye love the fleeting life (۲۰)

(And leave alone the Hereafter. (۲۱

(Some faces that Day will beam (in brightness and beauty) (۲۲

(Looking towards their Lord; (۲۳

(And some faces that Day will be sad and dismal (۲۴

In the thought that some back-breaking calamity was about to be inflicted on them; ((۲۵

(Yea when (the soul) reaches to the collar-bone (in its exit) (۲۶

(And there will be a cry "Who is a magician (to restore him)?" (۲۷

(And he will conclude that it was (the Time) of Parting; (۲۸

(And one leg will be joined with another: (۲۹

(That Day the Drive will be (all) to thy Lord! (۳۰

(So he gave nothing in charity nor did he pray! (۳۱

(But on the contrary He rejected Truth and turned away! (۳۲

(Then did he stalk to his family in full conceit! (۳۳

(Woe to thee (O man!) yea woe! (۳۴

(Again woe to thee (O man!) yea woe! (۳۵

(Does Man think that he will be left uncontrolled (without purpose)? (۳۶

(Was he not a drop of sperm emitted (in lowly form)? (۳۷

Then did he become a leech-like clot; then did (Allah) make and fashion (him) in due (proportion. (۳۸

(And of him He made two sexes male and female. (۳۹

(Has not He (the same) the power to give life to the dead? (۴۰

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

!Non!... Je jure par le jour de la Résurrection .۱

Mais non!, Je .۲

jure par l'âme qui ne cesse de se blâmer..

۳. L'homme, pense-t-il que Nous ne réunirons jamais ses os?

۴. Mais si! Nous somme Capable de remettre à leur place les extrémités de ses doigts..

۵. L'homme voudrait plutt continuer à vivre en libertin.

۶. Il interroge: «A quand, le Jour de la Résurrection?»

۷. Lorsque la vue sera éblouie,

۸. et que la lune s'éclipsera,

۹. et que le soleil et la lune serons réunis,

۱۰. l'homme, ce jour-là, dira: «Où fuir?»

۱۱. Non! Point de refuge!

۱۲. Vers ton Seigneur sera, ce jour-là, le retour.

۱۳. L'homme sera informé ce jour-là de ce qu'il aura avancé et de ce qu'il aura remis à plus tard.

۱۴. Mais l'homme sera un témoin perspicace contre lui-même,

۱۵. quand même il présenterait ses excuses.

۱۶. Ne remue pas ta langue pour hâter sa récitation:

۱۷. Son rassemblement (dans ton coeur et sa fixation dans ta mémoire) Nous incombent, ainsi que la façon de le réciter..

۱۸. Quand donc Nous le récitons, suis sa récitation.

۱۹. A Nous, ensuite incombera son explication.

۲۰. Mais vous aimez plutt [la vie] éphémère,

.et vous délaissez l'au-delà .۲۱

Ce jour-là, il y aura des visages resplendissants .۲۲

;qui regarderont leur Seigneur .۲۳

,et il y aura ce jour-là, des visages assombris .۲۴

.qui s'attendent à subir une catastrophe .۲۵

Mais non! Quand [l'âme] en arrive aux clavicules .۲۶

‹?et qu'on dit: ‹Qui est exorciseur .۲۷

,(et qu'il [l'agonisant] est convaincu que c'est la séparation (la mort .۲۸

et que .۲۹

,la jambe s'enlace à la jambe

.c'est vers ton Seigneur, ce jour-là que tu seras conduit .۳۰

;Mais il n'a ni cru, ni fait la Salat .۳۱

,par contre, il a démenti et tourné le dos .۳۲

.puis il s'en est allé vers sa famille, marchant avec orgueil .۳۳

‹!Malheur à toi, malheur› .۳۴

!Et encore malheur à toi, malheur .۳۵

?L'homme pense-t-il qu'on le laissera sans obligation à observer .۳۶

?N'était-il pas une goutte de sperme éjaculé .۳۷

;Et ensuite une adhérence Puis [Allah] l'a créée et formée harmonieusement .۳۸

?puis en a fait alors les deux éléments de couple: le mâle et la femelle .۳۹

?Celui-là (Allah) n'est-Il pas capable de faire revivre les morts .۴۰

ترجمه اسپانیایی

!No! ¡Juro por el día de la Resurrecióni .۱

!Que no! ¡Juro por el alma que repruebai .۲

?Cree el hombre que no juntaremos sus huesos¿ .۳

.Claro que sí! Somos capaces de recomponer sus dedosi .۴

.Pero el hombre preferiría continuar viviendo como un libertino .۵

«?Pregunta: «¿Cuándo será el día de la Resurrección .۶

,Cuando se ofusque la vista .۷

,se eclipse la luna .٨

,se reúnan el sol y la luna .٩

«?ese día, el hombre dirá: «Y ¿adónde escapar .١٠

!No! ¡No habrá escape¡ .١١

.Ese día, el lugar de descanso estará junto a tu Señor .١٢

.Ese día, ya se le informará al hombre de lo que hizo y de lo que dejó de hacer .١٣

,Más aún! El hombre testificará contra sí mismo¡ .١٤

.aun cuando presente sus excusas .١٥

.١٦

!No muevas la lengua al recitarlo para precipitarla

!Somos Nosotros los encargados de juntarlo y de recitarlo¡ .۱۷

!Y, cuando lo recitemos, ¡sigue la recitación .۱۸

.Luego, a Nosotros nos toca explicarlo .۱۹

Pero ¡no! En lugar de eso, amáis la vida fugaz .۲۰

.y descuidáis la otra vida .۲۱

,Ese día, unos rostros brillarán .۲۲

,mirando a su Señor .۲۳

,mientras que otros, ese día, estarán tristes .۲۴

.pensando que una calamidad les alcance .۲۵

,No! Cuando suba hasta las clavículas¡ .۲۶

,«?se diga: «¿quién es encantador .۲۷

crea llegado el momento de la separación .۲۸

,y se junte una pierna con otra .۲۹

.ese día la marcha será hacia tu Señor .۳۰

,No creyó, ni oró .۳۱

.antes bien, desmintió y se desvió .۳۲

.Luego, se volvió a los suyos con andar altanero .۳۳

!Ay de ti! ¡Ay¡ .۳۴

!Sí! ¡Ay de ti! ¡Ay¡ .۳۵

۳۶. ¿Cree el hombre que no van a ocuparse de él?

۳۷. ¿No fue una gota de esperma eyaculada

۳۸. y, luego, un coágulo de sangre? Él lo creó y le dio forma armoniosa.

۳۹. E hizo de él una pareja: varón y hembra.

۴۰. Ese tal ¿no será capaz de devolver la vida a los muertos?

ترجمه آلمانی

Im Namen Allahs, des Gnنdigen, des Barmherzigen.

۱. Nein! Ich rufe zum Zeugen den Tag der Auferstehung.

۲. Nein! Ich rufe zum Zeugen die sich selbst anklagende Seele.

۳. Wنhnt der Mensch, daك Wir seine Gebeine nicht sammeln werden?

۴. Fürwahr, Wir sind imstande, (sogar) seine Fingerspitzen zusammenzufügen.

۵. Doch der

Mensch wünscht, Sündhaftigkeit vor sich vorauszuschicken.

۶. Er fragt: «Wann wird der Tag der Auferstehung sein?»

۷. Wenn das Auge geblendet ist,

۸. Und der Mond sich verfinstert,

۹. Und die Sonne und der Mond vereinigt werden.

۱۰. An jenem Tage wird der Mensch sprechen: «Wohin nun fliehen?»

۱۱. Nein! keine Zuflucht!

۱۲. (Nur) zu deinem Herrn wird an jenem Tage die Rückkehr sein.

۱۳. Verkündet wird dem Menschen an jenem Tage, was er vorausgesandt und was er zurückgelassen hat.

۱۴. Nein, der Mensch ist Zeuge wider sich selber,

۱۵. Auch wenn er Entschuldigungen vorbringt.

۱۶. Rühre nicht deine Zunge mit dieser (Offenbarung), sie zu beschleunigen.

۱۷. Uns obliegt ihre Sammlung und ihre Lesung.

۱۸. Drum, wenn Wir sie lesen, folge ihrer Lesung;

۱۹. Dann obliegt Uns ihre Erlنuterung.

۲۰. Nein, ihr aber, ihr liebt das Gegenwنrtige

۲۱. Und vernachlنssigt das Jenseits.

۲۲. Manche Gesichter werden an jenem Tage leuchtend sein,

۲۳. Und zu ihrem Herrn schauen;

,Und manche Gesichter werden an jenem Tage gramvoll sein .۲۴

.chst widerfahren sollنein schreckliches Unglück ihnen demn کDenn sie ahnen, da .۲۵

Ja! wenn (die Seele eines Sterbenden) zur Kehle emporsteigt .۲۶

;«?(Und gesprochen wird: «Wer ist der Zauberer (der ihn rette .۲۷

es (die Stunde des) Scheidens ist کda ,کUnd er wei .۲۸

;uft wirdنUnd Todespein auf Todespein geh .۲۹

.Zu deinem Herrn wird an jenem Tage das Treiben sein .۳۰

,Denn er spendete nicht und betete nicht .۳۱

;Sondern er leugnete und wandte sich ab .۳۲

.Dann ging er zu seiner Sippe mit stolzem Gang .۳۳

۳۴. «Wehe dir denn! wehe!

۳۵. Und abermals wehe dir! und nochmals wehe!»

۳۶. Wنhnt der Mensch etwa, er solle ganz ungebunden bleiben?

۳۷. War er nicht ein Tropfen flieکenden Samens, der verspritzt ward?

۳۸. Dann wurde er ein Blutklumpen, dann bildete und vervollkommnete Er (ihn).

۳۹. So schuf Er aus ihm ein Paar, den Mann und das Weib.

۴۰. Und da sollte Er nicht imstande sein, die Toten ins Leben zu rufen?

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

۱. Lo giuro per il Giorno della Resurrezione,

۲. lo giuro per l'anima in preda al rimorso.

۳. Crede forse l'uomo che mai riuniremo le sue ossa?

۴. Invece sì, possiamo persino riordinare le sue falangi.

۵. Ma l'uomo preferisce piuttosto il libertinaggio!

۶. Chiede: «Quando verrà il Giorno della Resurrezione?».

۷. Quando sarà abbagliato lo sguardo,

۸. ed eclissata la luna,

۹. e riuniti il sole e la luna.

۱۰. In quel Giorno l'uomo dirà: «Dove fuggire?».

۱۱. No, non avrà rifugio alcuno.

۱۲. In quel Giorno il ritorno sarà presso il tuo Signore.

۱۳. In quel Giorno l'uomo sarà edotto di quel che avrà commesso.

۱۴. Sì, l'uomo testimonierà contro se stesso,

۱۵. pur avanzando le sue scuse.

۱۶. Non agitare la tua lingua con esso, per affrettarti:

۱۷. invero spetta a Noi la sua riunione e la sua recitazione.

۱۸. Quando lo recitiamo, ascolta [attento] la recitazione.

۱۹. Poi spetterà a Noi la sua spiegazione.

۲۰. No, voi amate l'effimero [della vita terrena],

۲۱. e trascurate l'Altra

.vita

,In quel Giorno ci saranno dei volti splendenti .۲۲

;che guarderanno il loro Signore .۲۳

,e in quel Giorno ci saranno volti rabbuiati .۲۴

.al pensiero di subire un castigo terribile .۲۵

, No, quando [l'anima] sarà giunta alle clavicole .۲۶

«? sarà gridato: « Chi è esorcista .۲۷

,Ed egli concluderà che è prossima la dipartita .۲۸

; e le gambe si irrigidiranno .۲۹

.in quel Giorno il ritorno sarà verso il tuo Signore .۳۰

,Ma egli non credette e non eseguì l'orazione .۳۱

,tacciò invece di menzogna e voltò le spalle .۳۲

.ritornando poi verso la sua gente, camminando con alterigia .۳۳

,Guai a te, guai .۳۴

!e ancora guai a te, guai .۳۵

?Crede forse l'uomo che sarà lasciato libero .۳۶

,Già non fu che una goccia di sperma eiaculata .۳۷

;quindi un'aderenza, poi [Allah] lo creò e gli diede forma armoniosa .۳۸

.poi ne trasse una coppia, il maschio e la femmina .۳۹

Colui [che ha fatto tutto questo] non sarebbe dunque capace di far risorgere i .۴۰

?morti

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

Нет, клянусь днем воскресения .۱

!и клянусь душой порицающей .۲

?Разве думает человек, что Мы никогда не соберем его костей .۳

.Да, способны Мы подобрать его пальцы .۴

.Но желает человек распутничать перед собой .۵

.Он спрашивает, когда день воскресения .۶

,Вот когда ослепится взор .۷

,и затмится луна .۸

,и объединятся солнце и луна .۹

"?скажет человек в тот день: "Где бегство .۱۰

!Так нет! Нет убежища .۱۱

К Господу твоему в тот день .۱۲

прибежище!

۱۳. Возвещено будет человеку в тот день, что он уготовал вперед и отложил.

۱۴. Ведь человек тогда самого себя наблюдатель.

۱۵. И хотя бы он изложил свои извинения...

۱۶. Не шевели свой язык с этим, чтобы ускорить его.

۱۷. Поистине, на Нас лежит собирание его и чтение.

۱۸. И когда Мы читаем его, то следуй за его чтением.

۱۹. Затем, поистине, на Нас лежит его разъяснение.

۲۰. Но нет, вы любите торопливую

۲۱. и оставляете последнюю.

۲۲. Лица в тот день сияющие,

۲۳. на Господа их взирающие.

۲۴. И лица в тот день мрачные –

۲۵. думают, что совершается над ними сокрушение хребта.

۲۶. Так нет! Когда дойдет она до ключицы,

۲۷. и скажут, кто заклинатель,

۲۸. и подумает он, что это – разлука,

۲۹. и сойдется голень с голенью –

۳۰. к Господу твоему будет в тот день пригон.

۳۱. Ведь он не веровал в геенну и не молился,

,а счел это ложью и отвернулся .۳۲

.затем отошел к своей семье, кичась .۳۳

!Горе тебе и горе .۳۴

!И паки горе тебе и горе .۳۵

?Разве думает человек, что он оставлен без призора .۳۶

?Разве не был он каплей из семени источаемого .۳۷

,Потом стал сгустком, и сотворил Он его и устроил .۳۸

.и сделал из него пару: мужчину и женщину .۳۹

?Разве этот не может оживить мертвых .۴۰

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

.Andolsun kyâmet gününe -۱

.Ve andolsun kendini knayp duran nefse -۲

?Sanyor mu insan, kemiklerini hiç mi toplayamayz -۳

Evet, deíl kemiklerini, parmak uçlarn bile düzüp ko maya gücümüz -۴

.yeter

.Hayr, insan, ilerde olan yalanlamak ister -۵

.Ve kyâmet günü ne vakit diye sorar -۶

.Ve a rp gzler dikilince -۷

.Ve ay tutulunca -۸

.Ve güne le ay birle tirilince -۹

?nsan der ki o gün, nerede kaçacak yerف -۱۰

.Hayr, yok kaçacak, snacak yer -۱۱

.O gün Rabbinin katndadr karâr edilecek yer -۱۲

.O gün nce yaptда haber verilir insana, sonra yaptda -۱۳

.Hayr, insann âzas, aleyhine tanklk eder -۱۴

.zürlerini ortaya dkse deض -۱۵

.Vahyi, acele edip okumak için dilini oynatp durma -۱۶

.üphe yok ki onu toplayp unutturmamak da bize dü er, okumak ve tertîb etmek deق -۱۷

.Onu okuduk mu, uy okuyu una -۱۸

.Onu anlatp bildirmek de üphesiz, bize dü er -۱۹

.Hayr, siz geçip gideni seversiniz -۲۰

.Ve âhireti brakrsnz -۲۱

.O gün yüzler parlar, güzelle ir -۲۲

.Ve Rablerine bakar -۲۳

.Ve yüzler, aslr, kararr -۲۴

.Bellerini kracak bir felâketi bekler -۲۵

.Hayr; can, kprücük kemiklerine gelince -۲۶

.Ve bir okuyup üfleyen yok mu denince -۲۷

.Ve üphe yok ki bu çañ, bir ayrlk ça olduunu anlaynca -۲۸

.Ve baldr, baldra dola nca -۲۹

.O gün, Rabbinin tapsna gtürülür -۳۰

.O, ne bir eyi vermi tir sadaka olarak, ne namaz klm tr -۳۱

.Ve fakat yalanlam tr, yüz çevirmi tir -۳۲

.Sonra da salna-salna yaknlarnn yanna gitmi tir -۳۳

.Ktülük sana gerek, gene de ktülük sana -۳۴

.Sonra da ktülük sana gerek de gene ktülük sana -۳۵

?Yoksa insan, sanr m ki kendi keyfine braklr -۳۶

?Erlik suyundan dkülen bir katre deil miydi -۳۷

.Sonra bir kan phts oldu da onu yaratt, âzasn düzüp ko tu -۳۸

Derken -۳۹

.ondan da erkek, di i, çiftler yaratt

?Bunlar yapann¸ lüyü diriltmeye gücü mü yetmez -۴۰

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

;And içirəm qiyamət gününə .۱

And içirəm (günah etdiyi üçün, yaxud yaxşı əməli azdır deyə) özünü qınayan nəfsə! .۲ (!(Siz öləndən sonra mütləq diriləcəksiniz

Məgər insan elə güman edir ki, (qiyamət günü) onun sümüklərini bir yerə yığa .۳ !?bilməyəcəyik

Bəli, Biz onun barmaqlarını da (barmaq sümüklərini də, barmaqlarının uclarını da) .۴ !düzəltməyə qadirik

Lakin insan (bundan sonra da) önündəkini (qiyaməti) danmaq (pis işlər görmək) .۵ .istəyər

.Və (istehza ilə): "Qiyamət günü nə vaxt olacaqdır?" - deyə soruşar .۶

;Göz (heyrətdən) bərələcəyi .۷

;Ay tutulacağı .۸

- Günəşlə ay birləşəcəyi (hər ikisinin qərbdən çıxacağı, nurunun gedəcəyi) zaman .۹

.Məhz o gün insan: "Qaçıb can qurtarmağa yer haradadır?" - deyəcəkdir .۱۰

!Xeyr, (o gün) heç bir sığınacaq olmayacaqdır .۱۱

!O gün (ey insan!) duracaq (pənah aparılacaq) yer ancaq Rəbbinin hüzurudur .۱۲

O gün insana öncə etdiyi və sonraya qoyduğu nə varsa (sağlığında dünyada .۱۳ gördüyü işlər və öləndən sonra qoyub getdiyi yaxşı, pis nə varsa, hamısı) xəbər

verilecəkdir!

۱۴. Doğrusu, insan özü-özünə şahiddir!

۱۵. O, hər cür üzrxahlıq etsə də, (qəbul olunmaz)!

۱۶. Ya Peyğəmbər! Cəbrail sənə Qur'an oxuduğu zaman (onu tələm-tələsik) əzbərləmək üçün dilini tərpətmə! (Sən də onunla birlikdə Qur'anı təkrar etmə, yalnız dinlə!)

۱۷. Cünki onu (sənin qəlbində) cəm etmək, (dilində) oxutmaq Bizə aiddir.

۱۸. Biz onu (Cəbrailin dili ilə) oxutduğumuz zaman oxunmasını diqqətlə dinlə.

۱۹. Sonra onu (sənə) bəyan etmək də Bizə aiddir!

۲۰. Xeyr, xeyr! Siz tez keçib gedəni (fani dünyanı) sevirsiniz.

۲۱. Axirəti

.isə tərk edirsiniz

,O gün neçə-neçə üzlər sevinib güləcək .۲۲

!z Rəbbinə baxacaqdır? .۲۳

,O gün neçə-neçə üzlər tutulub qaralacaq .۲۴

!Sahiblərinin) bel sümüklərinin (dəhşətli bir əzabla) qırılacağını anlayacaqdır) .۲۵

,Xeyr, (can) boğaza (körpücük sümüklərinə) gəlib yetişəcəyi .۲۶

,Onu bu bəladan) kim xilas edə bilər?" - deyiləcəyi)" .۲۷

,Can üstə olan kimsə) ayrılıq dəminin gəlib çatdığını anlayacağı) .۲۸

,Və (ölüm qorxusundan) qıçı-qıçına dolaşacağı zaman .۲۹

!(Aparılacağı yer Rəbbinin hüzuru olacaqdır (ey insan .۳۰

.Beləliklə, o (kafir Əbu Cəhl) nə (Qur'anı) təsdiq etdi, nə də namaz qıldı .۳۱

.Amma (Allah kəlamını) yalan saydı, (ondan) üz döndərdi .۳۲

.Sonra da özünü darta-darta ailəsinin yanına getdi .۳۳

!Vay sənin halına, vay .۳۴

!Yenə də vay sənin halına, vay .۳۵

!?Məgər insan elə güman edir ki, o, başlı-başına (cəzasız) buraxılacaq .۳۶

!?Məgər o tökülən bir qətrə nütfə deyildimi .۳۷

.(Sonra laxtalanmış qan oldu və (Allah) onu yaradıb surət verdi (insan şəklinə saldı .۳۸

.Sonra da ondan biri kişi, biri qadın olmaqla iki cift (həmtay) yaratdı .۳۹

!?Elə isə O Allah ölüləri diriltməyə qadir deyildirmi .۴۰

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۱. □م کو روز قیامت کی قسم

۲. اور نفس لوام□ کی (ک□ سب لوگ ا□□ا کر) ک□□□ کئ□ جائی□ گ□

۳. کیا انسان ی□ خیال کرتا □□ ک□ □م اس کی (بک□ری □وئی) □□یا□ اک□□ی ن□ی□ کری□ گ□؟

۴. ضرور کری□ گ□ (اور) □م اس بات پر قادر □ی□ ک□ اس کی پور پور درست کردی□

۵. مگر انسان چا□تا □□ ک□ آگ□ کو خود سری کرتا جائ□

۶. پوچ□تا

ہے کہ قیامت کا دن کب ہوگا؟

۷. جب آنکھیں چندھیا جائیں

۸. اور چاند گہنا جائے

۹. اور سورج اور چاند جمع کردیئے جائیں

۱۰. اس دن انسان کہے گا کہ (اب) کہاں بھاگ جاؤں؟

۱۱. بیشک کہیں پناہ نہیں

۱۲. اس روز پروردگار ہی کے پاس ٹھکانا ہے

۱۳. اس دن انسان کو جو (عمل) اس نے آگے بھیجے اور پیچھے چھوڑے ہوں گے سب بتا دیئے جائیں گے

۱۴. بلکہ انسان آپ اپنا گواہ ہے

۱۵. اگرچہ عذر ومعذرت کرتا رہے

۱۶. اور (اے محمد) وحی کے پڑھنے کے لئے اپنی زبان نہ چلایا کرو کہ اس کو جلد یاد کرلو

۱۷. اس کا جمع کرنا اور پڑھانا ہمارے ذمے ہے

۱۸. جب ہم وحی پڑھا کریں تو تم (اس کو سنا کرو اور) پھر اسی طرح پڑھا کرو

۱۹. پھر اس (کے معانی) کا بیان بھی ہمارے ذمے ہے

۲۰. مگر (لوگو) تم دنیا کو دوست رکھتے ہو

۲۱. اور آخرت کو ترک کئے دیتے ہو

۲۲. اس روز بہت سے منہ رونق دار ہوں گے

۲۳. اور) اپنے پروردگار کے محو دیدار ہوں گے

۲۴. اور بہت سے منہ اس دن اداس ہوں گے

۲۵. خیال کریں گے کہ ان پر مصیبت واقع ہونے کو ہے

۲۶. دیک□و جب جان گل□ تک پ□نچ جائ□

۲۷. اور لوگ ک□ن□ لگی□ (اس وقت) کون ج□ا□ پ□ونک کرن□ والا □□

۲۸. اور اس (جان بلب) ن□ سمج□ا ک□ اب سب س□ جدائی □□

۲۹. اور پن□لی س□ پن□لی لپ□ جائ□

۳۰. اس دن تج□ کو اپن□ پروردگار کی طرف چلنا □□

۳۱. تو

اس (ناعاقبت) اندیش ن□ ن□ تو (کلام خدا) کی تصدیق کی ن□ نماز پ□□ی

۳۲. بلک□ ج□□لایا اور من□ پ□یر لیا

۳۳. پ□ر اپن□ گ□ر والو□ ک□ پاس اک□تا □وا چل دیا

۳۴. افسوس □□ تج□ پر پ□ر افسوس □□

۳۵. پ□ر افسوس □□ تج□ پر پ□ر افسوس □□

۳۶. کیا انسان خیال کرتا □□ ک□ یو□ □ی چ□و□ دیا جائ□ گا؟

۳۷. کیا و□ منی کا جو رحم می□ □الی جاتی □□ ایک قطر□ ن□ ت□ا؟

۳۸. پ□ر لوت□□ا □وا پ□ر (خدا ن□) اس کو بنایا پ□ر (اس ک□ اعضا کو) درست کیا

۳۹. پ□ر اس کی دو قسمی□ بنائی□ (ایک) مرد اور (ایک) عورت

۴۰. کیا اس خالق کو اس بات پر قدرت ن□ی□ ک□ مردو□ کو جلا اُ□□ائ□؟

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

$ (۳۰)

$ (۳۱)

$ (۳۲)

$ (۳۳)

$ (۳۴)

$ (۳۵)

$ (۳۶)

$ (۳۷)

$ (۳۸)

$ (۳۹)

$ (۴۰)

ترجمه کردی

۱. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn Ho! Ez bi roya qarsê sond dixum.

۲. Û ho! ez bi canê, ku (li ser kirinê xweyê sik) li xwe tatan dike sond dixum.

۳. Qey meriv guman dikin, ku ji (piştî mirinê) em hestûyê wan nacivînin?

۴. Erê! (emê hestûyê wan bicivînin) em dişên, ku momikê tilîyê wan jî rast bikin.

۵. Lê bi rastî meriv di vên, ku di berxwe da jî (aşîtan) derxin (loma bi peyweste gunehan dikin).

۶. (Bê tebat) meriv dipirsin; ka roya qarsê kîngê ye?

۷. Îdî gava çav dibirûs e.

٨. Û rûyê hîvê hatibe girtinê.

٩. Û roj û hîv bi hev ra civyabin.

١٠. Di wê royê da meriv (aha) dibêjin: "Ka merivê kuda bireve?"

١١. Na! (rev çênebe) loma tu penah tune ye.

١٢. Di wê royê da hewandin hey li bal Xuda yê te ye.

١٣. Di wê royê da ji bona merivan ra tişta ewan pêş û paş xistîye tê gotinê.

١٤. Bi rastî (di wê royê da) meriv li ser xwe; bi kirin û

.ne kirinê xwe dîdevan e

.Çiqa hinek tatê xwe jî bêje .۱۵

Muhemmed!) tu zimanê xwe (hêj di berya dawî ya niqandê nehatî ye) ji bona lez) .۱۶
.kirina (ezber ya Qur'an ê) ne hejîn e

.Loma bi rastî civandin û xwundina wê (Qur'an ê) li ser me ye .۱۷

.Îdî gava me Qur'an xwund, tu jî îdî bibe peyrewê wê xwundinê .۱۸

.Paşê bi rastî huzwartina wê (Qur'an ê) li ser me ye .۱۹

.Na! (hûn ji lezbûnê para naçin) lê hûn ji lezbûnê hez dikin .۲۰

.Û hûn dest ji para da jî berdidin .۲۱

.Di wê royê da hinek rû hene, ji bedewî ya xwe diçilwulin .۲۲

.Li bal Xuda yê xwe da mêze dikin .۲۳

.Û di wê royê da hinek rû jî hene, temirîn e .۲۴

.Loma guman dikirin, ku wê hestûyê pişta wan bê şikênandinê .۲۵

.Na! (bira lez nekin). Lê gava can gihîjte pira hestûyê stû .۲۶

."Û (aha) bê gotinê: "Gelo kê dikare (ewî derman bike) rake .۲۷

.Û ewî guman kirîye, ku bi rastî îdî danê raqetandina wî ji cihanê ye .۲۸

.Îdî (ji zerpa mirinê) çîq li hev aylan e .۲۹

.Di wê royê da hey şandin li bal Xuda yê te da ne .۳۰

.Îdî ewî (fileyê) rastdarî û nimêj ne kirîye .۳۱

.Lê hey vir kirîye, pişta xwe da ye wan .۳۲

۳۳. Paşê çû ye bal malînê xwe, xwe qure kirîye.

۳۴. Îdî (mêriko!) xwelî ji bona te ra be, xwelî li serê te be.

۳۵. Dîsa xwelî ji bona te ra

.be, xwelî li serê te be

?Maqey meriv guman dikin, ku merivê bahorde bê berdanê .۳۶

?Maqey ewa (meriva) ji aveke hilwejoke bênketî çi ne bûye .۳۷

.Paşê bûye zûryekî, îdî (Yez¬dan) ewa afirandîye û pêk anîye .۳۸

.Îdî (Yezdan) ji wê du zon e; nêr û mê çê kirîye .۳۹

!Maqey ewê ku, evan (bi afirîne) naşê ku miryan zende bike .۴۰

ترجمه اندونزی

(Dan matahari dan bulan dikumpulkan,(۹

(Pada hari itu manusia berkata:" Ke mana tempat lari"(۱۰

(Sekali- kali tidak! Tidak ada tempat berlindung!(۱۱) (۲

(Hanya kepada Tuhanmu sajalah pada hari itu tempat kembali.(۱۲) (۳

Pada hari itu diberitakan kepada manusia apa yang telah dikerjakannya dan apa yang (dilalaikannya.(۱۳) (۴

(Bahkan manusia itu menjadi saksi atas dirinya sendiri,(۱۴) (۵

(Meskipun dia mengemukakan alasan- alasannya.(۱۵) (۶

Janganlah kamu gerakkan lidahmu untuk (membaca) Al Quran karena hendak cepat- (cepat (menguasai) nya.(۱۶) (۷

Sesungguhnya atas tanggungan Kami- lah mengumpulkannya (di dadamu) dan ((membuatmu pandai) membacanya.(۱۷) (۸

(Apabila Kami telah selesai membacakannya maka ikutilah bacaannya itu.(۱۸) (۹

(Kemudian, sesungguhnya atas tanggungan Kami- lah penjelasannya.(۱۹) (۱۰

Sekali- kali janganlah demikian. Sebenarnya kamu (hai manusia) mencintai kehidupan (dunia,(٢٠) (١١

(Dan meninggalkan (kehidupan) akhirat.(٢١) (١٢

(Wajah- wajah (orang- orang mukmin) pada hari itu berseri- seri.(٢٢) (١٣

(Kepada Tuhannyalah mereka melihat.(٢٣) (١٤

(Dan wajah- wajah (orang kafir) pada hari itu muram,(٢٤) (١٥

Mereka yakin bahwa akan ditimpakan kepadanya malapetaka yang amat dahsyat.(٢٥) ((١٦

Sekali- kali jangan. Apabila nafas (seseorang) telah (mendesak) sampai ke (kerongkongan,(٢٦) (١٧

(Dan dikatakan (kepadanya):" Siapakah yang dapat menyembuhkan",(٢٧) (١٨

(Dan dia yakin bahwa sesungguhnya itulah waktu perpisahan (dengan dunia),(٢٨

(Dan bertaut betis (kiri) dengan betis (kanan),(٢٩) (٢٠

(Kepada Tuhanmulah pada hari itu kamu dihalau.(٣٠) (٢١

Dan ia tidak mau membenarkan) Rasul dan Al Quran (dan tidak mau mengerjakan (salat,(٣١) (٢٢

(Tetapi ia mendustakan (Rasul) dan berpaling (dari kebenaran),(٣٢) (٢٣

(Kemudian ia pergi kepada ahlinya dengan berlagak (sombong).(٣٣) (٢٤

(Kecelakaanlah bagimu (hai orang kafir) dan kecelakaanlah bagimu,(٣٤) (٢٥

(Kemudian kecelakaanlah bagimu (hai orang kafir) dan kecelakaanlah bagimu.(٣٥) (٢٦

Apakah manusia mengira, bahwa ia akan dibiarkan begitu saja (tanpa (pertanggungjawaban).(٣٦) (٢٧

(Bukankah dia dahulu setetes mani yang ditumpahkan (ke dalam rahim),(٣٧) (٢٨

Kemudian mani itu menjadi segumpal darah, lalu Allah menciptakannya, dan (menyempurnakannya,(٣٨) (٢٩

(Lalu Allah menjadikan daripadanya sepasang: laki-laki dan perempuan.(٣٩) (٣٠

Bukankah (Allah yang berbuat) demikian berkuasa (pula) menghidupkan orang mati. ((٤٠) (٣١

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (٣٢

Bukankah telah datang atas manusia satu waktu dari masa, sedang dia ketika itu (belum merupakan sesuatu yang dapat disebut(١) (٣٣

Sesungguhnya Kami telah menciptakan manusia dari setetes mani yang bercampur yang Kami hendak mengujinya) dengan perintah dan larangan (, karena itu Kami (jadikan dia mendengar dan melihat.(٢) (٣٤

Sesungguhnya Kami telah menunjukinya jalan yang lurus; ada yang bersyukur dan (ada pula yang kafir.(٣) (٣٥

Sesungguhnya Kami menyediakan bagi orang- orang kafir rantai, belenggu dan (neraka yang menyala- nyala.(٤) (٣٦

Sesungguhnya orang- orang yang berbuat kebajikan minum dari gelas) berisi (minuman (yang campurannya adalah air kafur.(٥) (٣٧

yaitu (mata air) dalam surga (yang daripadanya hamba- hamba Allah minum, yang) (mereka dapat mengalirkannya dengan sebaik- baiknya.(٦) (٣٨

Mereka menunaikan nazar dan takut

(akan suatu hari yang azabnya merata di mana- mana.(٧) (٣٩

Dan mereka memberikan makanan yang disukainya kepada orang miskin, anak yatim (dan orang yang ditawan.(٨) (۴٠

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

(Aku bersumpah dengan Hari Kiamat; (١

Dan Aku bersumpah dengan "Nafsul Lawwaamah" (Bahawa kamu akan dibangkitkan (sesudah mati)! (٢

Patutkah manusia (yang kafir) menyangka bahawa Kami tidak akan dapat (mengumpulkan tulang-tulangnya (dan menghidupkannya semula)? (٣

Bukan sebagaimana yang disangka itu, bahkan Kami berkuasa menyusun (dengan (sempurnanya segala tulang) jarinya, (tulang yang lebih halus dari yang lain). (۴

Kebenaran itu bukan tidak ada buktinya), bahkan manusia (yang ingkar) sentiasa) suka hendak meneruskan perbuatan kufur dan maksiat (di sepanjang hayatnya, (sehingga ia tidak mengakui adanya hari kiamat). (۵

(Dia bertanya (secara mengejek): "Bilakah datangnya hari kiamat itu?" (۶

Maka (jawabnya: hari kiamat akan datang) apabila pemandangan menjadi (terpendar-pendar (kerana gerun takut), (٧

(Dan bulan hilang cahayanya, (٨

(Dan matahari serta bulan dihimpunkan bersama, (٩

Maka) pada hari itu, berkatalah manusia (yang ingkarkan hari kiamat): "Ke manakah) (hendak melarikan diri?" (١٠

(Tak usahlah bertanya demikian! Tidak ada lagi tempat perlindungan! (١١

(Pada hari itu, kepada Tuhanmu lah sahaja terserahnya ketetapan segala perkara. (١٢

Pada hari itu, manusia diberitahu akan apa yang ia telah lakukan, dan apa yang ia (telah tinggalkan. (١٣

(Bahkan manusia itu, (anggotanya) menjadi saksi terhadap dirinya sendiri, (١۴

(Walaupun ia memberikan alasan-alasannya (untuk membela diri). (١۵

Janganlah engkau (wahai Muhammad) - Kerana hendakkan cepat menghafaz Quran yang diturunkan kepadamu - menggerakkan lidahmu membacanya (sebelum selesai (dibacakan kepadamu). (١۶

Sesungguhnya Kamilah

yang berkuasa mengumpulkan Al-Quran itu (dalam dadamu), dan menetapkan (bacaannya (pada lidahmu); (١٧

Oleh itu, apabila Kami telah menyempurnakan bacaannya (kepadamu, dengan (perantaraan Jibril), maka bacalah menurut bacaannya itu; (١٨

Kemudian, sesungguhnya kepada Kamilah terserah urusan menjelaskan (kandungannya (yang memerlukan penjelasan). (١٩

Sedarlah wahai orang-orang yang lalai. (Sebenarnya kamu tidak ingatkan kesudahan kamu) bahkan kamu sentiasa mencintai (Kesenangan dan kemewahan dunia) yang (cepat habisnya. (٢٠

Dan kamu tidak menghiraukan (bekalan untuk) hari akhirat (yang kekal abadi (kehidupannya). (٢١

(Pada hari akhirat itu, muka (orang-orang yang beriman) berseri-seri; (٢٢

(Melihat kepada Tuhannya. (٢٣

(Dan pada hari itu, muka (orang-orang kafir) muram hodoh, (٢٤

Sambil percaya dengan yakin bahawa mereka akan ditimpa malapetaka (azab seksa) (yang membinasakan. (٢٥

Sedarlah (janganlah mengutamakan dunia dan melupakan akhirat. Ingatlah akan hal (orang yang hendak mati) apabila rohnya sampai ke pangkal kerongkong, (٢٦

Dan (orang-orang yang hadir di sisinya heboh) berkata: "Siapakah yang dapat (menawar jampi (dan mengubatnya)?" (٢٧

(Dan ia sendiri yakin, bahawa sesungguhnya saat itu saat perpisahan; (٢٨

(Serta kedahsyatan bertindih-tindih; (٢٩

Maka) kepada Tuhanmu lah - pada waktu itu - engkau dibawa (untuk menerima) (balasan). (٣٠

Oleh sebab orang yang kufur ingkar tidak percayakan hari akhirat) maka ia tidak) mengakui kebenaran (yang diwajibkan meyakininya) dan ia tidak mengerjakan (sembahyang (yang difardhukan mengerjakannya)! (٣١

(Akan tetapi ia mendustakan, dan berpaling ingkar! (٣٢

(Kemudian ia pergi kepada keluarganya dengan berlagak sombong megah. (٣٣

Wahai orang yang kufur ingkar!) sudahlah dekat kepadamu kebinasaanmu, sudahlah) (dekat! (٣۴

(Kemudian api nerakalah lebih layak bagimu, lebih layak. (٣۵

Patutkah manusia menyangka, bahawa ia akan

ditinggalkan terbiar (dengan tidak diberikan tanggungjawab dan tidak dihidupkan menerima balasan)? (٣٦

(Bukankah ia berasal dari air mani yang dipancarkan (ke dalam rahim)? (٣٧

Kemudian air mani itu menjadi sebuku darah beku, sesudah itu Tuhan menciptakannya, dan menyempurnakan kejadiannya (sebagai manusia)? (٣٨

(Lalu Tuhan menjadikan daripadanya dua jenis - lelaki dan perempuan. (٣٩

Adakah (Tuhan yang menjadikan semuanya) itu - tidak berkuasa menghidupkan orang-orang yang mati? (Tentulah berkuasa)! (۴٠

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

١. Naapa kwa siku ya Kiyama,

٢. Tena naapa kwa nafsi inayojilaumu.

٣. Je, mtu anafikiri kuwa sisi hatutaikusanya mifupa yake?

۴. Kwa nini? tunaweza (hata) kuzisawazisha ncha za vidole vyake.

۵. Lakini mtu anataka afanye vitendo vibaya mbele yake.

۶. Anauliza, itakuwa lini siku ya Kiyama?

٧. Basi jicho litakapoparama.

٨. Na mwezi utakapopatwa.

٩. Najua na mwezi vitakapokutanishwa.

١٠. Mtu atasema siku hiyo: Wapi mahala pa kukimbilia.

١١. La, hakuna mahala pa kukimbilia.

.Siku hiyo marejeo ni kwa Mola wako .١٢

.Siku hiyo mtu ataambiwa aliyoyatanguliza na aliyoyakawiza .١٣

.Bali mtu ni shahidi juu ya nafsi yake .١٤

.Ingawa anatoa nyudhuru zake za uongo .١٥

.(Usiutikise ulimi wako kwa kuufanyia haraka kwa kuisoma (Qur'an .١٦

.Kwa hakika ni juu yetu kuikusanya na kuisomesha .١٧

.Hivyo, tunapoisoma, basi fuata kusomwa kwake .١٨

.Kisha ni juu yetu kuibainisha .١٩

.Sivyo, bali nyinyi mnapenda maisha ya sasa .٢٠

.Na mnaacha maisha ya Akhera .٢١

.Nyuso siku hiyo zitang'aa .٢٢

.Zikingoja malipo kwa Mola wao .٢٣

.Na nyuso (nyingine) siku hiyo zitakunjamana .٢٤

Zitajua kuwa zitafikiwa na msiba .٢٥

.uvunjao uti wa mgongo

.Sivyo (Roho) itakapofikia mitulinga .۲۶

.Na itasemwa: Ni nani wa kumzingua .۲۷

.Na atajua hakika hii ni (saa ya) kufariki .۲۸

.Na utakapoambatanishwa muundi kwa muundi .۲۹

.Siku hiyo ni kupelekwa kwa Mola wako .۳۰

.Basi hakusadiki wala hakusali .۳۱

.Bali alikadhibisha na akarudi nyuma .۳۲

.Kisha alikwenda kwa watu wake akiringa .۳۳

.Maangamizo kwako juu ya maangamizo .۳۴

.Kisha maangamizo kwako juu ya maangamizo .۳۵

.Je, mtu anafikiri kuwa ataachwa bure .۳۶

?Je, hakuwa tone la manii lililotonwa .۳۷

.Kisha akawa kidonge cha damu, kisha akamuumba na akamsawazisha .۳۸

.Kisha akamfanya namna mbili, kiume na kike .۳۹

?Je, huyo hana uwezo wa kuhuisha wafu .۴۰

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۱۶۲

(۷۵) سوره قیامت مکی است و چهل آیه دارد (۴۰)

[سوره القيامه (۷۵): آيات ۱ تا ۱۵] ترجمه آيات به نام خداى رحمان و رحيم.

چنين نيست (كه كافران پنداشتند)، قسم به روز (بزرگ) قيامت (۱).

و قسم به نفس بسيار ملامت كننده (۲).

آيا آدمى پندارد كه ما ديگر ابدا استخوانهاى (پوسيده) او را باز جمع نمى كنيم؟ (۳).

بلى ما قادريم كه سرانگشتان او را هم درست گردانيم (۴).

بلكه انسان مى خواهد ما دام العمر گناه كند (۵).

(كه دايم با شك و انكار) مى پرسد كى روز قيامت (و حساب) خواهد بود؟ (۶).

(بگـــــــــو) روزى كـــــــــه چشـــــــــمها از وحشـــــــــت و هـــــــــول خيره بمانـــــــــد (۷).

و ماه (تابان) تاريك شود (۸).

و ميان خورشيد و ماه جمع گردد (۹).

و در آن روز انسان (زشت كار) گويد: (اى واى از سختى عذاب) كجا مفر و پناهى خواهد بود؟ (۱۰).

هرگز مفرى نيست (۱۱).

آن روز جز درگاه خدا هيچ آرامگاهى نيست (۱۲).

آن روز آدمى

به هر نیک و بدی که در مقدم و مؤخر عمر کرده از نتیجه همه آگاه خواهد شد (۱۳).

بلکه انسان خود بر نیک و بد خویش به خوبی آگاهست (۱۴).

و هر چند (پرده های) عذر بر (چشم بصیرت) خود بیفکند (۱۵).

بیان آیات بیان این سوره پیرامون مساله قیامت کبری دور می زند، نخست از وقوع روز قیامت خبر می دهد، و در مرحله دوم آن روز را یک بار با ذکر چند نشانه، و بار دیگر با اجمالی از سرگذشت انسان در آن روز توصیف می کند، و خبر می دهد که اولین قدم در سیر به سوی قیامت مرگ است، و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خدای تعالی بر اعاده عالم ختم نموده، اثبات می کند همانطور که خدای تعالی بر خلقت نخستین عالم قادر بود همچنین بر خلقت بار دوم آن، که همان قیامت است قادر است و این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مکه نازل شده است.

" لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ" ما چه اینکه مجموع " لا اقسم" را کلمه سوگند بدانیم، و چه اینکه حرف " لا" را زاید بدانیم، و چه اینکه آن را نافیه بگیریم- که البته اقوال هم مختلف است- سوگند در این آیه سوگند به قیامت است.

[مقصود از " نفس لوامه" که بدان قسم یاد شده است

" وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ" این جمله به مقتضای سیاق و از نظر شباهت لفظی که با جمله قبلی دارد سوگند دوم است، پس نباید به گفته بعضی اعتنا کرد که گفته اند: جمله دوم نفی سوگند است نه سوگند، و می خواهد بفرماید: من به روز قیامت سوگند می خورم، و به نفس لوامه سوگند

یاد نمی کنم.

و منظور از" نفس لوامه" نفس مؤمن است، که همواره در دنیا او را به خاطر گناهانش

و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می کند، و در روز قیامت سودش می رساند.

بعضی «۱» گفته اند: منظور از نفس لوامه جان آدمی است، چه انسان مؤمن صالح، و چه انسان کافر فاجر، برای اینکه هر دوی این جانها آدمی را در قیامت ملامت می کنند، نفس کافر، کافر را ملامت می کند، به خاطر اینکه کفر و فجورش، و نفس مؤمن، مؤمن را ملامت می کند، به خاطر کمی اطاعتش، و اینکه در صدد بر نیامد خیری بیشتر کسب کند.

بعضی «۲» گفته اند: مراد از نفس لوامه تنها نفس کافر است که در قیامت او را به خاطر کفر و معصیتی که در دنیا مرتکب شده ملامت می کند، هم چنان که فرمود:" وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ" «۳»، که البته برای هر یک از این اقوال وجهی است.

و جواب قسم حذف شده، و آیات بعدی بر آن دلالت دارد، و تقدیر کلام" لیبعثن" است، و به این جهت حذف شده که بر عظمت امر بعث دلالت کند، هم چنان که در جای دیگر در عظمت بعث فرموده:" ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً" «۴»، و نیز فرموده:" إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى «۵»، و نیز فرموده" عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ" «۶».

" أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ" کلمه" حسبان" که مصدر فعل" یحسب" است به معنای ظن (پندار) است، و اگر استخوان را به صیغه جمع آورده و فرمود انسان گمان کرده ما استخوانهایش را جمع نمی کنیم؟ برای آن

بود که کنایه باشد از زنده کردن همه مردگان، و استفهام در این آیه توبیخی است، و معنای آیه روشن است.

" بَلى قادِرِينَ عَلى أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ" بلی ما آن را جمع می کنیم. و جمله" قادرین" حال از فاعل مدخول" بلی" است،

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۳۶.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

(۳) وقتی عذاب را می بینند ندامت خود را پنهان می دارند. سوره یونس، آیه ۵۴.

(۴) حادثه قیامت در آسمانها و زمین سنگین است، و جز به ناگهانی رخ نمی دهد. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

(۵) قیامت آمدنی است، و من بنای آن دارم که هم چنان پوشیده اش بدارم، تا هر کس بدانچه می کند جزا ببینند. سوره طه، آیه ۱۵.

(۶) از یکدیگر چه می پرسند از خبر عظیم. سوره نبا، آیه ۱ و ۲.

که گفتیم جمله" آن را جمع می کنیم" است، و کلمه" بنان" به معنای اطراف انگشتان، و به قول بعضی «۱» خود انگشتان است. و" تسویه بنان" صورتگری آن به همین صورتی است که می بینیم.

و معنای آیه این است که: آری ما آن استخوانها را جمع می کنیم، در حالی که قادریم حتی انگشتان او را به همان صورتی که بر حسب خلقت اول داشت دوباره صورتگری کنیم.

و اگر از بین اعضای بدن خصوص انگشتان را ذکر کرد- شاید- برای این بوده که به خلقت عجیب آن که به صورتهای مختلف، و خصوصیات ترکیب و عدد در آمده و فواید بسیاری که بشمار نمی آید بر آن مترتب می شود، اشاره کند. می دهد، می ستاند، قبض و بسط می کند و سایر حرکات لطیف و اعمال دقیق و صنایعی ظریف دارد، که با همانها انسان از سایر

حیوانات ممتاز می شود، علاوه بر شکلهای گوناگون و خطوطی که به طور دایم اسرارش برای انسان کشف می شود.

بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: مراد از " تسویه بنان" این است که انگشتان دست ها و پاها را شی ء واحد کند، بدون اینکه از هم جدا باشند همانطور که دست و پای شتر و الاغ را چنین کرد آن وقت دیگر انسان نمی تواند کارهای گوناگونی را که با داشتن انگشتان انجام می دهد انجام دهد. ولی وجه قبلی به نظر بهتر است.

[آزادی طلبی انسان برای انجام هر کار دلخواه، انگیزه تکذیب قیامت و پرستش انکار آمیز از زمان آن است

" بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ" راغب گفته کلمه" فجر" به معنای انفجار و شکاف وسیع برداشتن است، آن گاه می گوید: گناه را هم بدان جهت فجور نامیدند که باعث شکافته شدن و دریده شدن حرمت دیانت است، می گوییم: فلانی مرتکب فجور شد، و یا او فاجر است، و ایشان فجار و فجره اند «۳».

و کلمه" أمام" ظرف مکان است، که به عنوان استعاره در زمان آینده استعمال می شود، و منظور از اینکه فرمود: انسان، فجور امام خود را می خواهد، این است که می خواهد در آینده عمرش جلوش شکافته و باز باشد و هر فجوری خواست مرتکب شود.

و جمله" لِیَفْجُرَ أَمامَهُ" تعلیلی است که در جای معلل خود که همان تکذیب قیامت و زنده شدن بعد از مرگ باشد نشسته، و کلمه" بل" اعراض از این پندار و گمان است که بعث ______________________

(۱) تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۹۴.

(۲) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۶۰.

(۳) مفردات راغب ، ماده " فجر".

و احیایی بعد از موت نباشد.

می فرماید: نه، او گمان نمی کند

که ما استخوانهایش را جمع نمی کنیم، بلکه می خواهد مساله بعث را تکذیب کند تا به این وسیله پیش روی خود را در مدت عمرش باز کند، چون وقتی بعث و قیامتی نباشد، انسان چه داعی دارد با قید و بند تقوی و ایمان دست و پای خود را ببندد.

این آن معنایی است که سیاق آیه به آیه می دهد، و مفسرین وجوه دیگری در معنای آیه گفته اند، که هم از فهم بدور است، و هم با سیاق سازگاری ندارد، و لذا از نقل آنها صرفنظر کردیم.

در آیه شریفه می توانست به ضمیر انسان اکتفاء کند و بفرماید:" بل یرید أن یفجر امامه- بلکه او می خواهد آزاد باشد"، ولی کلمه" انسان" را آورد، تا در توبیخ و سرکوبی او مبالغه کرده باشد، و به همین منظور این کلمه را در این آیه و آیات بعد از آن، چهار بار تکرار کرد.

" یَسْئَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ" از ظاهر این آیه بر می آید که بیان جمله" بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ" باشد، در نتیجه می فهماند بیهوده نگفتیم" بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ ..."، بلکه از سؤال او یعنی" أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ" این معنا پیداست، و نیز پیداست که سؤالش سؤال تکذیب است، می خواهد بگوید اصلا روز قیامتی نیست، نه اینکه به آن ایمان داشته باشد و بخواهد از تاریخ وقوعش آگاه شود، چون اگر انسان سر تکذیب نداشته باشد، وقتی به سوی ایمان و تقوی دعوت می شود، و به چنین خبر عظیمی تهدید می گردد، و آیات بینات و ادله قاطعه هم بر صحت آن دعوت و آن تهدید دلالت می کند، باید از چنان خطری بر حذر شود و خود را به ایمان

و تقوى مجهز نموده، آماده لقاى آن روز گردد، حال چه اینكه آن روز نزدیك باشد و چه دور، براى اینكه هر آنچه آمدنى و شدنى است نزدیك است، دیگر معنا ندارد بپرسد قیامت چه وقت قیام مى كند، پس این سؤال جز به انگیزه تكذیب و استهزا نمى تواند باشد.

" فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ " در این آیه چند نشانه از نشانه هاى قیامت ذكر شده، منظور از " برق بصر " تحیر چشم در دیدن و دهشت زدگى آن است، و منظور از " خسوف قمر " بى نور شدن آن است.

" یَقُولُ الْإِنْسانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ " یعنى كجاست گریزگاه، در اینجا این سؤال پیش مى آید كه با اینكه روز قیامت روز ظهور سلطنت الهى است، و هر انسانى مى داند مفر و فرارى نیست، چطور مى پرسد " أَیْنَ

الْمَفَرُّ "؟ جواب این سؤال آن است كه در سؤالهاى مشابه این سؤال مكرر خاطرنشان كردیم كه اینگونه سخنان در روز قیامت از باب ظهور ملكات آدمى است، كسى كه در دنیا وقتى در شدت قرار مى گرفت، یا مهلكه اى تهدیدش مى كرد، (بدون توسل به خداى تعالى) در جستجوى مفرى مى گشت، آن روز هم ناخودآگاه مى پرسد: " أَیْنَ الْمَفَرُّ " هم چنان كه در اثر ملكه شدن دروغ در نفس انسانها، روز قیامت هم با اینكه روز كشف سرائر است بى اختیار مى گویند: " ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِینَ " «۱» و " یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ كَما یَحْلِفُونَ لَكُمْ " «۲».

" كَلَّا لا وَزَرَ " این جمله رد آنان در سؤال از مفر است، و كلمه " وزر " به معناى پناهگاهى چون كوه و قلعه و امثال

آن است، و این کلام خداست نه تتمه گفتار انسان.

[اشـاره به اینکه جسـتجوی گریزگـاه در قیـامت از بـاب ظهور ملکـات آدمی است، و بیان مراد از اینکه در روز قیامت" مسـتقر انسان فقط به سوی پروردگار است"]

" إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ" خطـاب در این آیه به رسـول خـدا (ص) است، و بـا اینکه می توانست بفرمایـد:" و المسـتقر الی ربک" اگر متعلق کلمه" مسـتقر" را از خود کلمه جلوتر ذکر کرد برای این بود که افاده حصـر کند، و بفهماند به سوی کسـی جز خدا مستقری نیست، پس وزر و پناهگاهی هم که به آن پناهنده شوند، و آن از ایشان دفاع کند وجود ندارد.

توضـیح اینکه انسـان به سوی خـدای تعـالی سـیر می کنـد، هم چنان که خودش فرمود:" یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِیهِ" «۳»، و نیز فرمـوده:" إِلی رَبِّکَ الرُّجْعی «۴» و همچنیـن فرمـوده:" وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی «۵»، پس انسان خواه ناخواه خدای خود را دیدار می کند، و سـیرش به سوی او می انجامد، و هیچ حاجبی که او را از وی بپوشاند و یا از عذاب وی مانع شود وجود ندارد، و اما حجابی که در آیه قرآن یاد شده و فرموده:"

---

(۱) سـپس پاسـخ و عـذر آنهـا چیزی جز این نیست که می گوینـد به خداونـدی که پروردگار ما است سوگنـد که ما مشـرک نبودیم. سوره انعام، آیه ۲۳.

(۲) روزی که خـدا همه آنـان رای مبعوث می کنـد برای خـدا هم قسم می خورنـد، همانطور که امروز برای شـما سوگنـد می خورند. سوره مجادله، آیه ۱۸.

(۳) هان ای انسان تو هر تلاشی که بکنی به سوی پروردگارت می کنی، پس او رای ملاقات

خواهی کرد. سوره انشقاق، آیه ۶.

(۴) بازگشت به سوی پروردگارت است. سوره علق، آیه ۸.

(۵) بـــــه یقیـــــن ســـــــرانجام بـــــه ســـــوی پروردگـــــارت اســـــت. ســـــوره نجـــــم، آیـــــه ۴۲.

کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ" «۱»، از سیاق دو آیه استفاده می شود منظور محرومیت از کرامت خدای تعالی است نه اینکه خدا از حالشان بی خبر باشد، و یا ایشان از خدا غایب و پنهان باشند.

ممکن هم هست بگوییم مراد از جمله" مستقر انسان به سوی اوست"، این باشد که زمام امر در سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ بودن مستقر آدمی به دست خداست، و به مشیت او وابسته است، هر کس را بخواهد در بهشت منزل می دهد که جای متقین است، و هر کس را بخواهد در دوزخ که جای مجرمین است، هم چنان که خودش در جای دیگر فرموده:

" یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ" «۲».

و ممکن است منظور این باشد که استقرار مردم در روز قیامت به حکم خدای تعالی است، تنها اوست که در بین بشر نفوذ دارد نه غیر او، هم چنان که باز خود خدای تعالی فرموده:" کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ" «۳».

[وجوهی که در باره مقصود از" بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ" گفته شده است

" یُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ یَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ" منظور از" ما قدم" خوبی و بدیهایی است که انسان در اول عمرش کرده. منظور از" و أخر" کارهای نیک و بد آخر عمر است، و یا منظور از اولی نیک و بدهایی است که خودش در همه عمر کرده، و منظور

از دومی آثار خیر و شری است که او منشاش را در بین مردم باب نموده، و اگر سنت حسنه ای برای بعد از خودش باب کرده پاداش می بیند، و اگر سنت سیئه ای باب کرده عقاب می بیند.

بعضی «۴» از مفسرین گفته اند: مراد از " ما قدم" اعمالی است که کرده، اگر حسنه بوده پاداش و اگر سیئه بوده عقاب می بیند، و مراد از " اخر" کارهایی است که ترک کرده اگر حسنه بوده عقاب و اگر سیئه بوده ثواب آن را می بیند.

بعضی «۵» دیگر گفته اند: مراد از " ما قدم" گناهان، و مراد از " ما اخر" طاعات است.

---

(۱) نه، بلکه اثر گناهان در دلهایشان مانده، نه، ایشان از پروردگارشان در آن روز محجوبند. سوره مطففین، آیه ۱۴ و ۱۵.

(۲) هر که را بخواهد عذاب می کند، و هر که را بخواهد می آمرزد. سوره مائده، آیه ۴۰.

(۳) هر چیزی هالك است، جز وجه او، تنها حکم از آن او است، و به سوی او بر می گردید. سوره قصص، آیه ۸۸.

(۴) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۶۱.

(۵) تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۹۸.

و بعضی «۱»" ما قدم" را عبارت از طاعت خدا، و" ما أخر" را عبارت از حقوق ضایع شده خدا دانسته اند.

بعضی «۲» دیگر" ما قدم" را اموالی دانسته اند که صاحبش در راه خدا انفاق کرده، و" ما أخر" را عبارت از اموالی دانسته اند که برای ورثه گذاشته. و همه این وجوه از فهم بدور است.

[مراد از اینکه انسان بر نفس خود بصیره است

" بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ" کلمه" بل" که در مقام اعراض استعمال می شود، در این آیه از مطلب قبل

اعراض کرده که می فرمود" یُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ ..." و کلمه" بصیرت" به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است، و اطلاق این بصیرت بر خود انسان یا از باب" زید عدل است" می باشد، و یا تقدیر آن" الانسان علی نفسه ذو بصیره" است.

بعضی «۳» از مفسرین گفته اند: مراد از بصیرت حجت است، هم چنان که در آیه" ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ" «۴» به این معنا آمده، و انسان هم خودش حجتی است علیه خودش، در آن روز وقتی بازجویی می شود، و از چشم و گوش و دلش سؤال می شود، همان چشم و گوش و حتی پوست بدنش و دو دست و دو پایش به سخن آمده، علیه او شهادت می دهند، هم چنان که درباره مورد سؤال قرار گرفتن گوش و چشم و دل فرموده:" إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا" «۵» و در مورد شهادت دادن گوش و چشم و پوست فرموده:" شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ" «۶»، و در باره سخن گفتن دست ها و شهادت دادن پاها فرموده:" وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ" «۷»" وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ"- کلمه" معاذیر" جمع معذرت است، و معذرت آن است که موانعی را که نگذاشته کاری را انجام دهی ذکر کنی.

و معنای آیه این است که انسان صاحب بصیرت بر نفس خویش است، و خود را بهتر از هر کس می شناسد، و اگر با ذکر عذرها از خود دفاع می کند، صرفا برای این است که _______________

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۵.

(۲ و ۳) تفسیر ابی السعود، ج ۹، ص ۶۶.

(۴) این آیات را جز

پروردگار آسمانها و زمین برای روشنی دلها نفرستاده. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

(۵) همانا گوش و چشم و دلها همه مسئولند. سوره اسراء، آیه ۳۶.

(۶) گوش و چشم و پوست بدنهایشان بر جرم و گناه آنها گواهی می دهند. سوره فصلت، آیه ۲۰.

(۷) و دستهایشان با ما سخن گوید و پاهایشان به آنچه کرده اند گواهی دهد. سوره یس، آیه ۶۵.

عذاب را از خود برگرداند.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: کلمه" معاذیر" جمع معذار است، و" معذار" به معنای ستر و پوشش است، و معنای آیه این است که انسان خودش را خوب می شناسد، هر چند که برای نهان کردن نفس خود پرده ها بیندازد، چون همان نفسش شاهد علیه او است. لیکن برگشت هر دو وجه به یک معنا است.

بحث روایتی [(روایاتی در ذیل برخی آیات گذشته: نفس لوامه، و جدان، و ...)]

در تفسیر قمی در ذیل آیه" لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ" آمده که امام فرمود نفس لوامه، نفس آدمی است که نافرمانی کرده و خدای عز و جل ملامتش فرموده «۲».

مؤلف: انطباق این روایت با آیه شریفه روشن نیست.

و در همان کتاب در تفسیر آیه شریفه" بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ" آمده است که امام فرمود: گناه را مقدم می دارد و توبه را به تاخیر می اندازد و می گوید بعدا توبه می کنم «۳».

و نیز در همان کتاب آمده که در تفسیر جمله" فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ" فرموده، چشم برقی می زند و دیگر نمی تواند در حدقه بگردد «۴».

و نیز در همان کتاب در تفسیر آیه" بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ" فرموده: انسان خودش می داند چه کرده هر چند عذر و بهانه بیاورد «۵».

و در

کافی به سند خود از عمر بن یزید روایت کرده که گفت: من داشتم با امام صادق (ع) شام می خوردم، امام آیه " بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ" را تلاوت کرد، سپس فرمود: ای ابا حفص چه فایده ای دارد که انسان بر خلاف آنچه خدا از آدمی خبر دارد نزد مردم عذر و بهانه بیاورد؟ رسول خدا (ص) بارها می فرمود: هر کس سریره ای را که دارد پنهان نگه دارد، خدای تعالی ردایی طبق آن بر ظاهر تنش می پوشاند، حال چه سریره خوب باشد و چه بد، اگر باطن و سریره خوبی داشته باشد، هر قدر هم بخواهد مردم نفهمند خدا آن را بر ملا می کند، و اگر سریره بد باشد با زنجیر هم

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۶۱.

(۲ و ۳ و ۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۶.

(۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۷.

نمی تواند آن را ببندد، و خدای تعالی آن را از باطنش به ظاهرش سرایت می دهد «۱».

و در مجمع البیان است که عیاشی به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: این به چه کار شما می آید که اظهار خوبیها نموده بدیهای خود را پنهان بدارید، آیا جز این است که وقتی به و جدان خود مراجعه می کنید خودتان می فهمید که چنین واجد خوبیها و فاقد بدیها نیستید؟ آری حتما می یابید، چون خدای تعالی فرموده:" بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ" وقتی باطن آدمی اصلاح شد ظاهرش نیرومند می گردد «۲».

مؤلف: این روایت را کلینی هم در اصول کافی به سند خود از فضل ابی العباس از آن حضرت روایت

کرده «۳».

و در همان کتاب از عیاشی از زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم: حد آن مرضی که بیمار روزه را می خورد چیست؟ در پاسخ من این آیه را تلاوت کردند:" بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ"، و فرمودند: خود انسان بهتر می داند که چه وقت طاقتش تمام می شود، و تا چه حدی طاقت تحمل مرض و روزه را دارد «۴».

مؤلف: این روایت را صاحب فقیه هم آورده «۵».

---

(۱) اصول کافی، ج ۲، باب ۱۱۶، ص ۲۹۴، ح ۶.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۶، چاپ بیروت.

(۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۳، حدیث ۱۱.

(۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۶.

(۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، کتاب الصوم، ص ۱۳۲، ط جامعه مدرسین.

ترجمه آیات (ای رسول!) با شتاب و عجله زبان به قرائت (قرآن) مگشای (۱۶).

که ما خود آن را مجموع و محفوظ داشته و بر تو فراخوانیم (۱۷).

و آن گاه که آن را خواندیم تو از آن پیروی کن (و به تعلیم امت بکوش) (۱۸).

پس از آن بر ماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم (و احکام آن را بر قلبت مشروح سازیم) (۱۹).

هرگز چنین نیست که شما می پندارید (و دلایل معاد را مخفی شمارید) بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید (۲۰).

و به کلی کار آخرت و نشانه قیامت را رها می کنید (۲۱).

آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است (۲۲).

و با چشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند (۲۳).

و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است (۲۴).

که می دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می شکند (۲۵).

چنین نیست که منکران

قیامت پنداشتند، باش تا جانشان به گلو رسد (۲۶).

و (اهلش) گویند کیست که درد این بیمار را علاج کند (و او را از مرگ نجات دهد)؟ (۲۷).

و بیمار خود یقین به مفارقت از دنیا کند (که ملک الموت را به چشم ببیند) (۲۸).

و ساقهای پا (از شدت غم عقبی و حسرت دنیا) به هم در پیچد (۲۹).

در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید (۳۰).

(آن روز وای بر آنکه چون ابو جهل) حق را تصدیق نکرد و نماز و طاعتش را بجا نیاورد (۳۱).

بلکه خدا را تکذیب کرد و از حکمش رو بگردانید (۳۲).

و آن گاه با تکبر و نخوت به سوی اهل خویش روی آورد (۳۳).

عذاب الهی برای تو شایسته تر است، شایسته تر (۳۴).

سپس عذاب الهی بر تو شایسته تر است، شایسته تر (۳۵).

آیا آدمی پندارد که او را مهمل از تکلیف و ثواب و عقاب گذارند (و غرضی در خلقتش منظور ندارند) (۳۶).

آیا در اول، قطره آب منی نبود؟ (۳۷).

و پس از آن، خون بسته و آن گاه (به این صورت زیبای حیرت انگیز) آفریده و آراسته گردید (۳۸).

پس آن گاه از او دو صنف نر و ماده پدید آورد (۳۹).

آیا چنین خدای با قدرت و حکمت (که اول او را از قطره آبی آفریده) دگر بار نمی تواند پس از مرگش زنده اش گرداند؟ (۴۰).

بیان آیات این آیات تتمه صفات روز قیامت است، البته از این نظر که مردم در آن روز چه حالی

دارند، و اینکه مردم در آن روز دو طایفه اند، طایفه ای که چهره ای شکفته و دلی شاد دارند، و طایفه ای دیگر که چهره ای درهم کشیده و دلی نومید از نجات

دارند، و اشاره می کند به اینکه آغاز این تقسیم از زمان احتضار شروع می شود. و سپس اشاره می کند به اینکه انسان را آزاد و رها نمی گذارند، همان خدایی که او را در آغاز آفرید قادر است بار دیگر او را زنده کند و در اینجا سوره ختم می شود.

[مقصود از نهی:" لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ" و مراد از" إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ"]

" لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ" آنچه از سیاق آیات چهارگانه به ضمیمه آیات قبل و بعد که روز قیامت را توصیف می کند بر می آید، این است که این چهار آیه در بین آیات قبل و بعدش جملات معترضه ای است که با ارائه ادب الهی، رسول خدا (ص) را تکلف می کند به اینکه در هنگام گرفتن آنچه به وی وحی می شود رعایت آن ادب را نموده، قبل از آنکه وحی تمام شود آیاتی را که هنوز بطور کامل وحی نشده نخواند، و زبان خود را بخواندن آن حرکت ندهد، پس این آیات در معنای آیه زیر است که می فرماید:" وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى إِلَيْكَ وَحْيُهُ" «۱».

بنا بر این، گفتار در آیات مورد بحث به منزله سفارش یک گوینده از ما آدمیان است، که در ضمن سخنی که با شنونده خود می گوییم، و شنونده بخواهد با یک کلمه و دو کلمه سخن ما را تکمیل کند، و قبل از اینکه ما آن را به زبان بیاوریم او به زبان بیاورد، و ما احساس کنیم که این عمل وی نمی گذارد به طور کامل سخن ما را بفهمد، سخنش را قطع می کنیم و به وی

می گوییم در سخن من عجله مکن، و هیچ مگو تا سخن مرا بهتر بفهمی، بعد از این تذکر، مجددا به سخن خود ادامه می دهیم.

پس در این جمله که فرموده:" لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ" خطاب به رسول خدا (ص) است، و دو ضمیر" به" به قرآنی که به او وحی شده و یا به وحی بر می گردد، و معنای آن این است که: زبان خود را به وحی حرکت مده، تا به عجله وحی را گرفته باشی، و چیزی را که هنوز ما نخوانده ایم در خواندنش از ما پیشی گرفته باشی. و این همانطور که گفتیم آن مضمونی است که آیه زیر آن را می رساند:" وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى إِلَيْكَ وَحْيُهُ" «۲».

" إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ"- کلمه" قرآن" در این جمله نام کتاب آسمانی اسلام

(۱ و ۲) قبل از آنکه وحی بر تو تمام شود در باره قرآن عجله مکن. سوره طه، آیه ۱۱۴.

نیست، بلکه مانند فرقان و رجحان مصدر و به معنای خواندن است، و ضمیر در آن به وحی بر می گردد، و معنای جمله این است که به قرآن عجله مکن، چون جمع کردن آنچه به تو وحی می شود و پیوسته کردن اجزای آن به یکدیگر، و قرائت آن بر تو به عهده ماست، و هیچ یک از اینها از ما فوت نمی شود تا تو عجله کنی و قبل از خواندن ما آن را بخوانی.

بعضی «۱» گفته اند: معنایش این است که بر ماست که قرآن را در سینه تو جمع کنیم، به طوری که چیزی از معانی آن از دلت محو نشود، و نیز بر

ماست که قرائت آن را هم بر زبانت جاری سازیم، به طوری که هر وقت خواستی بخوانی به زبانت جاری گردد. لیکن این معنایی دور از فهم است.

[وجوهی در معنای آیه:" فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ" و آیه:" ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ"]

" فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ"- یعنی وقتی قرائت وحی آن را تمام کردیم، و خلاصه وحی ما تمام شد، آن وقت خواندن ما را پیروی کن، و بعد از تمام شدن کار ما تو شروع به خواندن کن.

بعضی «۲» گفته اند: منظور از پیروی قرآن وحی، پیروی ذهنی آن است، به اینکه اولا سکوت کند، و ثانیا به طور کامل توجه نماید. این معنای بدی نیست.

بعضی «۳» دیگر گفته اند: مراد این است که پیروی کن اوامر و نواهی قرآن وحی را.

بعضی «۴» دیگر گفته اند: منظور از اتباع تکرار قرائت قرآن است، تا آنجا که در ذهن رسوخ کند. ولی این دو معنا از ظاهر آیه بعید است.

" ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ"- یعنی ایضاح آن برای تو به عهده ماست، ما همانطور که جمع و قرآن وحی را به عهده گرفته ایم، بعد از جمع و قرائتش برای تو بیان هم می کنیم، و بنا بر این، کلمه" ثم" برای افاده تاخیر است، البته نه تاخیر زمانی، بلکه تاخیر رتبی، چون معلوم است که رتبه بیان وحی بعد از جمع و قرائت قرار دارد.

بعضی «۵» گفته اند: معنایش این است که بیان قرآن برای مردم به عهده ما است، ما آن را با زبان تو برایشان بیان می کنیم، نخست آن را در ذهن تو از فراموشی و دگرگون شدن حفظ نموده، و سپس با زبانت برای مردم می خوانیم و بیان

می کنیم.

بعضی «۶» از مفسرین در معنای این آیات گفته اند: رسول خدا (ص) هنگامی که آیاتی از قرآن به او وحی می شد، زبان خود را به خواندن آنچه شنیده بود

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۷.

(۲ و ۳ و ۴) تفسیر روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۴۲.

(۵ و ۶) مجمـــــــــع البیـــــــــان، ج ۱۰، ص ۳۹۷.

حرکت می داد، چون می ترسید فراموش کند خداوند در این آیات آن جناب را از این کار نهی کرد و دستور داد سکوت کند تا وحی تمام شود. بنا به گفته این مفسر ضمیر "به" در "لا تُحَرِّكْ بِهِ" به قرآن و یا به وحی خوانده نشده و تمام نشده بر می گردد. ولی این معنا با سیاق آیات آن طور که باید سازگاری ندارد، چون در این آیات از عجله نهی شده، و به اتباع قرآن بعد از خواندن خدای تعالی امر شده، می فرماید تو بعد از خواندن خدا بخوان. و نیز با جمله" جمع و قرآن به عهده ماست" نمی سازد، و شما خواننده عزیز برای بیشتر روشن شدن این معنا به بیانی که در آیاتی که در این معنا گذشت مراجعه نمایید.

[دو وجه دیگری که در باره مفاد آیات:" لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ..." گفته شده است

و از بعضی «۱» از مفسرین نقل شده که در معنای این آیات این احتمال را اختیار کرده اند که منظور خواندن قرآن نیست، بلکه خواندن نامه اعمال در روز قیامت است، چون آیات قبل و بعد هم بر این معنا دلالت دارد، و در خود آیات مورد بحث هم هیچ دلیلی که دلالت کند بر اینکه منظور قرآن و یا

حکمی از احکام دنیا باشد وجود ندارد.

و می خواهد ایشان را سرزنش کند به اینکه عجله هیچ سودی ندارد، می فرماید زبانت را بدانچه از نامه اعمالت می خوانی و به اعمالت در آن برمی خوری حرکت مده، و خلاصه نامه عملت را بخوان و عجله مکن، چون خواننده نامه همان کسی است که بصیر به وضع خویش است، وقتی گناهان خود را می بیند جزع و عجله می کند، و از در توبیخ به او می گویند عجله مکن و خود را کنترل کن، تا بدانی چه حجتی علیه تو داریم، چون ما آن را برای تو جمع کرده ایم، وقتی همه را خواندی آن وقت نسبت به حکم یک یک آنها تسلیم شده، و تبعات آنها را بپذیر، چون به هیچ وجه نمی توانی آن را انکار کنی، و بر فرض که منکر شوی بیان آن به عهده ماست.

لیکن اشکال زیر آن را باطل می کند، و آن این است که گفتیم آیات مورد بحث جمله معترضه است، و جمله معترضه در تمامیت معنایش احتیاج به این ندارد که ما قبل و ما بعدش هم بر آن دلالت کند. علاوه بر این شباهت آیه" وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى إِلَيْكَ وَحْيُهُ" «۲» با این آیات در سیاق، خود مؤید شباهت این آیات است با آن آیه، و اینها نیز همان معنا را افاده می کنند.

و از بعضی «۳» دیگر از مفسرین حکایت شده که گفته است: این آیات چهارگانه متصل

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۷.

(۲) سوره طه، آیه ۱۱۴.

(۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۴۴.

است به داستان روز قیامت که قبلا ذکر شده بود، و خطاب

در آن که می فرماید:" لا تحرك" به رسول خدا (ص) است، و ضمیر" به" به روز قیامت بر می گردد، و معنایش این است که: ای پیامبر! زنهار، که زبان خود را به سؤال از وقت قیامت حرکت مده، هر چند که تو نه منکر قیامتی، و نه آن را استهزا می کنی،" لتعجل به" لیکن داعیت بر این سؤال عجله در تشخیص آن است" إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ"، یعنی به حکم حکمت ما واجب است که مردم را در آن روز جمع کنیم، و شرح اوصاف آن را در قرآن به سوی تو وحی می کنیم،" فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ" یعنی وقتی آیات راجع به قیامت را می خوانیم، با اعمالی که مقتضای ایمان به قیامت است خواندن ما را پیروی کن، و مستعد آن روز بشو،" ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ"، یعنی بعد از بیان آن در قرآن با نفخه صور آن را بیان می کنیم. این بود خلاصه تفسیر آن مفسر، که خواننده خود به نادرستی آن واقف است.

و ما در تفسیر جمله" وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ" گفتیم این نهی از عجله به قرآن مؤید مطلبی است که در روایات آمده که فرموده اند: نزول دفعی همه قرآن بر قلب نازنین رسول خدا (ص) غیر نزول تدریجی آن است.

" كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ" خطاب در این آیه به همه مردم است، و از باب تعمیم خطاب قبلی است که به رسول خدا (ص) می فرمود:" لا تحرك"، برای اینکه خطاب در" لا تحرك" خطابی است معترضه، و هیچ ارتباطی به ما قبل و ما بعد خود ندارد.

و کلمه" کلا" ردعی است از کلام سابق که می فرمود:"

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ"، و می فرمود:" بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ"- یعنی زندگی عاجله که همان زندگی دنیا است-" وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ" یعنی زندگی آخرت را ترک می کنید، و کلمه" بل" از این پندار که بعد از مرگ، احیاء و بعثی نباشد، اعراض کرده، نظیر اعراضی که همین کلمه در جمله" بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ" کرده است.

" وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ" این دو جمله وصف روز قیامت است که چهره های مردم را دو قسم می کند، یکی" ناضره" و دیگری" باسره" و نضره و نضارت چهره و درخت و امثال آن به معنای خرمی و زیبایی و بهجت آنها است: و معنای دو جمله مورد بحث با در نظر گرفتن اینکه در مقابل" وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ ..." قرار گرفته چنین می شود که وجوهی در آن روز که قیامت بپا می شود زیبا و خرم است، و مسرت و بشاشت درونی از چهره ها نمایان است، هم چنان که در جای

دیگر در باره این وجوه فرموده:" تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ" «۱» و نیز فرموده:" وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً" «۲»

[وصف حال طائفه ای که در قیامت گشاده رویند و توصیفی در مورد انحصار مستفاد از آیه:" إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ"]

و جمله" إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ" خبری است بعد از خبر برای مبتدا (وجوه)، و" الی ربها" متعلق است به کلمه" ناظره"، که به خاطر افاده حصر، و یا رساندن اهمیت مطلب از خود آن جلوتر آمده، و گر نه می فرمود:" ناظره الی ربها".

و مراد از" نظر کردن به خدای تعالی" نظر کردن حسی که با چشم سرانجام می شود نیست، چون برهان قاطع قائم است بر

محال بودن دیده شدن خدای تعالی، بلکه مراد نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است، همانطور که براهین عقلی هم همین را می گوید، و اخبار رسیده از اهل بیت عصمت (ع) هم بر همین دلالت دارد، و ما پاره ای از آن اخبار را در ذیل تفسیر آیه شریفه" قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَيْكَ" «۳» و آیه" ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى «۴» ایراد کردیم.

پس این طایفه دلهایشان متوجه پروردگارشان است، و هیچ سببی از اسباب دلهایشان را از یاد خدا به خود مشغول نمی کند، چون آن روز همه سبب ها از سببیت ساقطند، و در هیچ موقفی از مواقف آن روز نمی ایستند، و هیچ مرحله ای از مراحل آنجا را طی نمی کنند، مگر آنکه رحمت الهی شامل حالشان است، و از فزع آن روز ایمنند" وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ" «۵»، و هیچ مشهدی از مشاهد جنت را شهود نمی کنند، و به هیچ نعمتی از نعمت هایش متنعم نمی شوند، مگر آنکه در همان حال پروردگار خود را مشاهده می کنند، چون نظر به هیچ چیز نمی کنند، و هیچ چیزی را نمی بینند، مگر از این دریچه که آیت خدای سبحان است، و معلوم است که نظر کردن به آیت از آن جهت که آیت است عینا نظر کردن به صاحب آیت یعنی خدای سبحان است.

با این بیان جواب از ایرادی که به انحصار مستفاد از تقدم" الی" ربها" بر کلمه" ناظره" شده، روشن می شود، و آن اشکال این است که از این تقدم استفاده می شود که این طایفه غیر از پروردگار خود چیزی را نمی بینند، با اینکه مسلما نعمت های بهشتی را می بینند،

---

(۱) در چهره هایشان خرمی

نعمت را می بینی. سوره مطففین، آیه ۲۴.

(۲) و خداوند از آنها استقبال می کند در حالی که شادمان و مسرورند. سوره دهر، آیه ۱۱.

(۳) سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

(۴) سوره نجم، آیه ۱۱.

(۵) سوره نمل، آیه ۸۹.

جوابش این شد که اینان به خاطر آنکه محجوب از پروردگار خود نیستند، نظرشان به هر چیزی به عنوان آیت خداست، و آیت بدان جهت که آیت است محجوب از صاحب آیت نیست، و خودش بین ناظر و او حاجب نمی شود، پس نظر کردن به آیت عینا نظر کردن به صاحب آیت است، و این طایفه در حقیقت جز به پروردگار خود نظر نمی کنند.

مفسرین دیگر از این اشکال جواب دیگری داده اند «۱» و آن این است که: مقدم آمدن" إِلى رَبِّها" برای افاده حصر نیست بلکه تنها برای رعایت قافیه آخر آیات است، و بر فرض هم که برای افاده حصر باشد، نظر کردن به غیر خدا در جنب نظر کردن به خدا نظر شمرده نمی شود، و بر فرض هم که شمرده شود منظور آیه نظر کردن به خدای تعالی در بعضی از احوال است، نه در همه احوال، و این جواب خالی از تکلف نیست، چون بدون هیچ دلیلی آیه را تقیید کرده. علاوه بر این، پاسخ این معنا نمی شود که آیه شریفه رؤیت و نظر را به وجه نسبت داده، نه به دیدگان، و نفرمود:" عیون- و یا ابصار- الی ربها ناظره"، از این هم که بگذریم نفرموده: وجوه اهل بهشت گاهی ناظر به خداست، و گاهی به نعمت های بهشتی، بلکه وجوه آنان دائما به سوی خدای تعالی است.

" وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ

بِها فاقِرَةٌ" مفسرين «۲» مصدر" بسور" را به شدت خشم و عبوس تفسیر کرده اند، و در اینجا" ظن" به معنای علم است، و کلمه" فاقره" صفتی است که موصوفش حذف شده، تقدیرش" فعله فاقره" است، و فاقره از ماده" فقر" است، که به معنای آسیب دیدن ستون فقرات است.

و بعضی «۳» گفته اند: از باب" فقرت البعیر" است، یعنی بینی شتر را با آتش داغ نهاد.

و معنای آیه این است که: وجوهی در آن روز به سختی عبوس است، می داند که با آنان رفتاری می شود که پشتشان شکسته شود، و یا دماغشان به آتش داغ شود. احتمال هم دارد کلمه" تظن" خطاب به رسول خدا (ص) بوده باشد بدان جهت که فردی شنونده است و ظن هم به همان معنای معروفش باشد.

" كَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِيَ" این جمله رد از این عمل ایشان است که زندگی دنیای عاجله را دوست می دارند و آن را مقدم بر زندگی آخرت می دارند، گویا فرموده: از این رفتارتان دست بردارید که این زندگی ________________

(۱) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۴۵.

(۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۴۶.

(۳) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۳۰.

و این طرز فکر برای شما دوام ندارد، و به زودی مرگ بر شما نازل گشته، به سوی پروردگارتان روانه می شوید.

در این جمله فاعل فعل" بلغت" حذف شده، چون سیاق بر آن دلالت می کرده، هم چنان که در آیه" فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ" «۱» نیز فاعل حذف شده، و در هر دو جمله تقدیر کلام" بلغت النفس" است، و کلمه" تراقی" جمع" ترقوه" است که به معنای استخوانهای اطراف گردن است، که از طرف

چپ و راست گردن را در میان گرفته اند. و معنای آیه روشن است.

" وَ قِيلَ مَنْ راقٍ" کلمه" راق- راقی" اسم فاعل از مصدر" رقی" است، که به معنای افسون کردن و شفا دادن است، می فرماید: چه کسی از اهل و عیال و دوستانش در آنچه که پیرامون اویند می تواند او را شفا دهد و دردش را دوا کند؟ و این جمله را در هنگام نومیدی بکار می برند.

بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: معنایش این است که بعضی از ملائکه از بعضی دیگر که روح او را بالا می برند می پرسند: شما ملائکه عذابید یا ملائکه رحمت، (کیست بالا برنده)؟

[حکایت حال احتضار طائفه ای دیگر که در قیامت گرفته رویند، و مراد از جمله وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ"]

" وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ" یعنی انسان محتضر وقتی این احوال را مشاهده می کند، یقین می کند که دیگر باید از زندگی عاجله دنیا که علاقمند بدان بود، و بر آخرت ترجیحش می داد جدا شود.

" وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ" ظاهر این عبارت این است که مراد از آن پیچیدن ساقهای پای محتضر در یکدیگر است، چون وقتی روح به گلوگاه می رسد حیات ساری در اطراف بدن باطل گشته، دیگر تعادلی بین اعضا نمی ماند.

بعضی «۳» گفته اند: مراد از این جمله پیچیدن شدت امر آخرت به امر دنیا است.

بعضی «۴» دیگر گفته اند: منظور درهم شدن حال جاندادن با حال زندگی است.

و بعضی «۵» گفته اند: پیچیدن ساق دنیا که همان سختی جان دادن است، به ساق

---

(۱) پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد (توانایی باز گرداندن آن را ندارید)؟! سوره واقعه، آیه ۸۳.

(۲) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۳۱.

(۳ و ۴ و

آخرت یعنی شدت هول مطلع است.

ولی در الفاظ آیه هیچ دلیلی بر هیچ یک از این معانی وجود ندارد، بله این مقدار را می توان گفت که آیه می خواهد با تعبیر پیچیدن ساق به ساق از احاطه شدائد و ورود پی در پی آنها خبر دهد، چون از دم مرگ تا روز قیامت شدائد یکی پس از دیگری روی می آورد، و این معنا با معناهایی که نقل کردیم منطبق می شود.

[مراد از اینکه در قیامت" مساق" به سوی پروردگار است

" إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ" کلمه" مساق" مصدر میمی است، که همان معنای مصدر (سوق) را می دهد، و مراد از اینکه در قیامت یا در روز مرگ سوق به سوی خدای تعالی است، این است که بازگشت به سوی اوست، و اگر از بازگشت، به مساق تعبیر آورد، برای اشاره به این بود که آدمی در این بازگشت، اختیاری از خود ندارد، مانند حیوانی که دیگری او را می راند، آدمی را هم دیگری به سوی این سرنوشت می برد، و او خود هیچ چاره ای از آن ندارد، پس او به حکم" إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ" از روز مرگش به سوی پروردگارش رانده می شود، تا به حکم" إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ" در قیامت بر او وارد شود. و اگر در باره اینکه چرا جمله" الی ربک" جلوتر از جمله" يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ" ذکر شده؟ بگوییم به منظور افاده حصر بوده، آن وقت آیه شریفه می فهماند که غایت و نقطه نهایی هستی برگشتن به خدای تعالی است.

بعضی «۱» گفته اند: مضافی از کلام حذف شده، و جلوتر آمدن جمله" الی ربک" برای افاده

حصر است، و تقدیر کلام" الی حکم ربک یومئذ المساق" است، یعنی در آن روز او را می رانند تا خدای تعالی درباره اش به حکم خود حکم فرماید، و یا تقدیرش" الی موعد ربک" است، و موعد پروردگار یا بهشت است، و یا دوزخ.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: منظور از اینکه فرموده" مساق" به سوی خدای تعالی است، این است که سائق و راننده تنها خدای تعالی است و لا غیر. و لیکن وجه صحیح همان است که گذشت.

" فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّی وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطَّی" همه ضمیرها به انسان نامبرده در جمله" أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ ..." بر می گردد، و مراد از اینکه فرمود:" نه تصدیق کرد و نه نماز خواند"، تصدیق دعوت حقی است که قرآن کریم متضمن آن است، و مراد از" نماز نخواندن" این است توجه بندگی و عبادت که همان نماز و

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۴۸.

عمود دین است به خدای تعالی نکرد.

و" تمطی"- به طوری که در مجمع البیان آمده- «۱» به معنای تمدد بدن از کسالت است، و اصل آن به این معنا بوده که آدمی پشت و کمر خود را تاب دهد، و تمطی در حال رفتن استعاره است از راه رفتن با تکبر و تبختر. و معنای آیه این است که: انسان دعوت حقه اسلام و معارف آن را تصدیق نکرد، و برای پروردگارش نماز نگذاشت، و خلاصه نه اصول دعوت را پذیرفت و نه فروع آن را که رکن آن فروع نماز است، و لیکن آن را تکذیب نموده، از قبولش اعراض نمود، و

تازه وقتی به طرف اهلش می رفت (مثل کسی که فتحی نمایان کرده) باد به دماغش انداخته، با تکبر می رفت.

[وجوه مختلف در باره معنای آیه:" أَوْلی لَکَ فَأَوْلی ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی]

" أَوْلی لَکَ فَأَوْلی ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی در اینکه این جمله کلمه تهدید است حرفی نیست، و اگر مکرر شده، به منظور تاکید بوده. و بعید نیست- و خدا داناتر است- که جمله" أَوْلی لَکَ" خبری باشد برای مبتدایی که حذف شده، و آن ضمیری است که به حال انسان که قبلا ذکر شده بود برگردد، و بخواهد همان حال (نخواندن نماز و تصدیق نکردن و تکذیب کردن و با حال تبختر برگشتن) را برای انسان نامبرده اثبات کند، تا کنایه باشد از اثبات تبعات و عواقب سوء آن حال.

در نتیجه کلام مذکور فرمان و نفرینی باشد از ناحیه خدای تعالی علیه این انسان، تا با همین فرمان مهر بر دلش بزنند، و ایمان و تقوی را بر او حرام کند، و بنویسد که این شخص از اهل آتش است، و آن گاه دو آیه مورد بحث به وجهی شبیه می شود به آیه" فَإِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْکَمَةٌ وَ ذُکِرَ فِیهَا الْقِتالُ رَأَیْتَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ نَظَرَ الْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلی لَهُمْ" «۲».

و معنای آیه این است: این حال که تو داری برایت بهتر و بهتر است، آری برای تو بهتر آن است که وبال أمر خود را بچشی، و عذابی که برایت آماده کرده اند تو را بگیرد.

ولی بعضی «۳» گفته اند: جمله" أَوْلی لَکَ" اسم فعل و مبنی است، یعنی اعراب نمی پذیرد، و معنایش این است که بدبختیتان پشت

سر هم باد.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۰.

(۲) وقتی سوره ای محکم نازل می شود، و در آن سخن از قتال می رود، کسانی را که در دل بیمارنـد می بینی که به تو آن چنان نظر می کننـد که محتضـر از شـدت مرگ به اطراف نگاه می کنـد." فَأَوْلی لَهُمْ" به همین حال بماننـد. سوره محمد، آیه ۲۰.

(۳) روح المعـــــــــــــانی، ج ۲۹، ص ۱۴۹.

بعضی «۱» دیگر گفته انـد: کلمه" اولی" فعـل ماضـی دعـائی، و از مـاده" ولی" است، که به معنای نزدیکی است، و فاعل این فعل ماضـی، ضـمیر مسـتتری است که به هلاک بر می گردد، و لام در کلمه" لک" زایده است، و معنایش" اولاک الهلاک" است، یعنی هلاکتت نزدیک باد.

بعضی «۲» دیگر گفته انـد: فاعل آن ضـمیری است که به خـدای تعالی بر می گردد، و لام زایـده است و معنایش این است که خـدای تعـالی نزدیـک کنـد آنچه را که مکروه تو است، ممکن هم هست آن را غیر زایـد بگیریم، و چنین معنا کنیم: خـداوند برایت نزدیک کند آنچه را که مایه کراهت تو است.

بعضی «۳» دیگر گفته اند: معنایش این است که مذمت کردن تو سزاوارتر از نکردن است، و چون این کلام زیاد استعمال می شـده زوایـدش حـذف شـده، و آنچه باقی مانـده مشابه" ویل لک" شده، به طوری که محذوف آن از محذوف هایی شده که اظهارش جایز نیست.

بعضی «۴» دیگر گفته انـد: معنایش این است که خدا تو را هلاک کند، به هلاکتی که از هر شـر و هلاکت دیگری نزدیک تر باشد.

بعضی «۵» دیگر گفتـه انـد: کلمـه" أولی" افعـل تفضـیل، و بـه معنـای" احری- سـزاوارتر" اسـت، و این کلمه خـبر است برای مبتدایی که حذف شده،

تقـدیر کلاـم چیزی است که لاـیق مقام چنان کس باشـد، مثلا تقـدیرش این است که" اینجا آتش برای تو بهتر است، یعنی تو سزاوارتر بـه آتشـی و اهلیت آن را داری، پس همـان برایت بهـتر است"، البته در این میـان وجـوه سـست دیگری هم هست که خالی از تکلف نیست، و وجه اخیر قریب به همان وجهی است که ما ذکر کردیم، ولی عین آن نیست.

" أَ یَحْسَبُ الْإِنْسـانُ أَنْ یُتْرَکَ سُـدیً" در این آیه به مساله مورد بحث اول سوره بازگشت شـده، که همان مساله رد بر منکرین قیـامت است، آنجـا هم می فرمـود:" أَ یَحْسَبُ الْإِنْسـانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظـامَهُ" و اسـتفهام در آن توبیخی است، و کلمه" سـدی" به معنای مهمل است، و معنای آیه این است که: آیا انسان چنین می پندارد که ما او را مهمل رها می کنیم و اعتنایی به او نداریم،

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۴۹.

(۳) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۶۴.

(۴) روح البیان، ج ۱۰، ص ۲۵۷.

(۵) روح المعـــــــــــانی، ج ۲۹، ص ۱۴۹.

و چون نداریم بعث و قیامتی هم نیست، و بعد از مردن دیگر زنده اش نمی کنیم، و در نتیجه تکلیف و جزایی در کار نیست؟

" أَ لَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی اسم" کان" ضمیری است که به انسان بر می گردد،" و امناء منی" به معنای ریختن آن در رحم است، می فرماید: مگر او نطفه ای نبود از منی ای که در رحمش می ریزند.

" ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّی" (آری او همین نطفه بود) و سـپس آن انسان و یا آن منی قطعه ای لخته خون بود که خدای تعالی با تعدیل و تکمیل، اندازه گیری

و سپس صورتگریش کرد.

" فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی یعنی از انسان دو صنف درست کرد، یکی نر و دیگری ماده.

" أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی در این آیه بر مساله بعث که مورد انکار کفار است، و آن را بعید می شمارند استدلال شده، و دلیل آن را عموم قدرت خدای تعالی و ثبوتش در خلقت ابتدایی دانسته، فرموده خدای تعالی قادر بر خلقت بار دوم انسان است، به دلیل اینکه بر خلقت نخستین او قادر بود، و خلقت دوم اگر آسان تر از خلقت اول نباشد دشوارتر نیست، که ما تقریب این استدلال را در تفسیر آیاتی که متعرض آن شده گذراندیم.

بحث روایتی [چند روایت در باره نزول آیات:" لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ ..."]

در الدر المنثور است که طیالسی، احمد، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن انباری (در کتاب مصاحف)، طبرانی، ابن مردویه، ابو نعیم، و بیهقی (هر دو در کتاب دلائل خود) از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (ص) هر بار که وحی بر او نازل می شد دچار ناراحتی می گشت، و لب و زبان خود را به وحی حرکت می داد، چون می ترسید در ذهنش نماند، و می خواست آن را حفظ کند، لذا خدای تعالی این آیه را نازل فرمود:" لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ" ابن عباس اضافه کرد خدای تعالی می فرماید:" این به عهده ما است که قرآن را در سینه تو جمع کنیم، و سپس قرائت نماییم،" فَإِذا قَرَأْناهُ" پس همین که آن را بر تو نازل کردیم،" فَاتَّبِعْ

قُرْآنَـــــــهُ"، یعنی آن را گـــــوش بــــــده و بشـــــنو،" ثُـــــمَّ إِنَّ عَلَيْنـــــــا بَيـــــــانَهُ" بر ما

است که آن را با زبان تو بیان کنیم. و در عبارتی دیگر آمـده" بر ما است که آن را بر تو بخوانیم"، و لـذا رسول خدا (ص) از آن به بعد هر وقت جبرئیل می آمد، سر به زیر می انداخت. و در روایتی دیگر آمده- هر وقت جبرئیل می رفت طبق وعده ای که خدا داده بود شروع به خواندن می کرد «۱».

و در همان کتاب است که ابن منـذر و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده انـد که گفت: رسول خدا (ص) چنین بود که هر وقت (آیـاتی از) قرآن بر او نـازل می شـد، در خوانـدنش عجله می کرد، تـا آن را حفـظ کنـد، پس این آیه نـازل شـد که" **لا** تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ"، و رسول خـدا (ص) نمی دانست چه وقت سوره ای که نـازل شـده تمـام می شود، تـا آنکه آیه" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ" نازل می شد، آن وقت می فهمید سوره قبلی تمام، و سوره بعدی شروع شده است «۲».

مؤلف: در معنای اول حـدیث در مجمع البیان روایاتی از ابن جبیر و در معنای همه روایت روایاتی دیگر وارد شده «۳»، و ما در سابق گفتیم که انطباق این معنا با آیات مورد بحث روشن نیست.

[روایاتی در معنای آیه:" إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ"]

و در تفسیر قمی در ذیـل آیه" كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ" آمـده که معصوم فرمود: عاجله همین دنیای حاضـر است و" وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ"، یعنی رها می کنیـد آخرت را. و فرموده" ناضـره" در" وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ"، یعنی نورانی و معنای نظر کردن به وجه اللَّه در" إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ" نظر کردن به

رحمت و نعمت خداست «۴».

و در عیون در باب" آنچه از اخبار توحید از حضرت رضا رسیده" به سندی که به ابراهیم بن ابی محمود دارد، روایت کرده که گفت: علی بن موسی الرضا (ع) در معنای آیه" وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ" فرمود: یعنی چهره هایی که در آن روز نورانی است، و منتظر ثواب پروردگارش است «۵».

مؤلف: این روایت در کتاب توحید «۶» و احتجاج «۷» و مجمع «۸» از علی (ع) نقل ______________________

(۱ و ۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۹.

(۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۷.

(۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۷.

(۵) عیون، ج ۱، ص ۱۱۴، ط قم.

(۶) توحید صدوق، ص ۱۱۶، ح ۱۹، چاپ جامعه مدرسین.

(۷) احتجاج، ج ۲، ص ۴۰۹، ط بیروت.

(۸) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

شده، و بعضی به آن اعتراض کرده اند که چطور ناظره را به معنای منتظره گرفته، با اینکه انتظار هیچ وقت با حرف" الی" متعدی نمی شود، بلکه خودش به خودی خود متعدی است؟ و صاحب مجمع پاسخ داده که: ماده نظر به معنای انتظار می آید، و استشهاد کرده به شعر شاعر که گفته است:

و اذا نظرت الیک من ملک *** و البحر دونک جدتنی نعما «۱»

و به شعری دیگر که گفته:

انی الیک لما وعدت لناظر *** نظر الفقیر الی الغنی الموسر «۲»

و در کشاف استعمال نظر در آیه را در معنای انتظار، استعمالی کفایی دانسته، و این سخن خوبی است «۳».

و در الدر المنثور است که ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ترمذی، ابن جریر، ابن منذر، آجری در کتاب" شریعت"، دارقطنی در کتاب" رؤیت"، حاکم، ابن مردویه، لالکائی

در کتاب" السنه"، و بیهقی، از ابن عمر روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: پست ترین منازل بهشت منزل کسی است که همه نظرش به بهشت خود و همسران و نعیم و خدمتگزاران و میز و صندلی های خویش است، که به مسافت هزار سال راه طول دارد، و گرامی ترین اهل بهشت و محترم ترین آنان نزد خدا کسی است که صبح و شام به روی خدا نظر می کند.

آن گاه آیه زیر را تلاوت فرمود:" وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ"، یعنی صورت هایی که در آن روز سفید و با صفا است،" إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ" یعنی همه روزه به روی خدا نظر می کند «۴».

مؤلف: این روایت با بیانی که ما در تفسیر آیه آوردیم، قابل انطباق است، و با صرفنظر از آن بیان، می توان بر رحمت و فضل و کرم و سایر صفات فعلی خدا حملش کرد، چون وجه هر چیز آن جهتی است که رو به غیر خودش قرار دارد، و آن جهتی که خدای تعالی با آن جهت رو به خلق و خلق رو به او دارند، صفات کریمه اوست، پس نظر کردن به رحمت

---

(۱) هر وقت از چون تو ملکی چشم احسان داشتم که دریا به وسعت سخایت نمی رسد، نعمتی جدید عایدم شد.

(۲) من به خاطر آن وعده ای که داده ای منتظر توام، آن طور که یک فقیر منتظر توانگری دست باز است.

(۳) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۶۲.

(۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۰.

خدا و فضل و کرم و سایر صفات کریمه او نظر کردن به وجه کریم او است.

و در همان کتاب است که ابن مردویه از انس بن مالک روایت

کرده که گفت:

رسول خدا (ص) در معنای آیه" وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ" فرمود:

به پروردگار خود نظر می کنند، اما نه با کیفیت و حدی محدود، و نه صفتی معلوم «۱».

مؤلف: این روایت بیان گذشته ما در تفسیر آیه را تایید می کند که گفتیم منظور از آن نظر کردن به قلب و رؤیت قلبی است، نه رؤیت حسی و با چشم سر و این روایت مضمون برخی از روایات را که از طرق اهل سنت آمده، و از ظاهرش تشبیه خدا به خلق استفاده می شود، تفسیر می کند، چون در این روایت آمده رؤیت خدا رؤیتی است که محدودیت در آن نیست، و رؤیت حسی بدون محدودیت تصور ندارد.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" كَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِيَ" آمده که امام فرمود: یعنی وقتی که جان به" ترقوه" برسد،" وَ قِيلَ مَنْ راقٍ"، به او گفته می شود کیست که تو را با افسون خود نجات دهد؟" وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ"، یقین می کند که فراق از دنیا رسیده است «۲».

در کافی به سند خود از جابر روایت کرده که گفت از امام باقر (ع) معنای آیه" وَ قِيلَ مَنْ راقٍ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ" را پرسیدم، فرمود آخر وقتی مرگ آدمی فرا می رسد می گوید: آیا طبیبی نیست که مرا نجات دهد؟ لذا خدای تعالی می فرماید:" وَ قِيلَ مَنْ راقٍ" و وقتی می فهمد پای مردن در بین است" ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ" یقین می کند که باید از أحباب خود مفارقت کند" وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ" در آن لحظه آخرین لحظات دنیا و اولین لحظات آخرت درهم می شود" إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ" فرمود: یعنی مسیر در امروز به سوی

رب العالمین است «۳».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ" آمده که امام فرمود: یعنی دنیا با آخرت درهم می شود. و در معنای جمله" إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ" فرمود: یعنی به سوی خدا رانده می شوند «۴».

[روایاتی در توضیح آیات مربوط به دم مرگ،" أَوْلی لَکَ فَأَوْلی ..."،" ا یحسب الانسان ان یترک سدی" و قدرت خداوند بر احیاء اموات

و در عیون به سند خود از عبد العظیم حسنی روایت کرده که گفت: از امام جواد محمد بن علی الرضا (ع) از معنای آیه" أَوْلی لَکَ فَأَوْلی ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی پرسش

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۰.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۷.

(۳) فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۹.

(۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۷.

نمودم، فرمود: نفرین خدای تعالی است، می فرماید از خیر دنیا دور باشی، و از خیر آخرت دور باشی «۱».

مؤلف: ممکن است این روایت را به همان معنایی که ما برای دو آیه کردیم ارجاع داد، هم چنان که ممکن است به بعضی از وجوهی که دیگران گفته اند ارجاع داد.

و در مجمع البیان است که در روایت آمده: روزی رسول خدا (ص) دست ابو جهل را گرفت و به او فرمود:" أَوْلی لَکَ فَأَوْلی ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی ابو جهل پرسید: به چه چیز تهدیدم می کنی؟ نه تو می توانی به من کاری کنی و نه پروردگارت، من عزیزترین فرد این سرزمینم. به دنبال گفتار او خدای تعالی همان کلام رسول خدا (ص) را نازل کرد «۲».

مؤلف: در این معنا صاحب الدر المنثور از عده ای از راویان از قتاده روایتی آورده، و

در آن آمده که رسول خدا (ص) خودش این جریان را برای ما نقل کرد «۳».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً" آمده که امام فرمود:

یعنی آیا انسان گمان می کند به حسابش نمی رسند و عذاب نمی شود و از او بازخواست نمی کنند؟ «۴».

و در علل به سند خود از مسعده بن زیاد روایت آورده که گفت: مردی به امام صادق عرض کرد: یا ابا عبد اللَّه (من معتقدم) که خلقت عالم تعجب انگیز است. فرمود: این چه حرفی است که می گویی؟ عرضه داشت: آخر خلقتی که آخرش فنا است شگفت انگیز نیست؟ فرمود: ای برادر زاده، ما برای فنا خلق نشده ایم، بلکه باقی هستیم، و چگونه فانی می شود بهشتی که فساد نمی پذیرد و دوزخی که خاموشی ندارد؟ پس مرگ را فنا مخوان، بلکه بگو از خانه ای به خانه ای دیگر متحول می شویم «۵».

و در مجمع البیان می گوید: در حدیث منقول از براء بن عازب آمده که گفت: وقتی آیه" أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی نازل شد، رسول خدا (ص) عرضه داشت: سبحانك اللهم، بله تو قادری که مردگان را زنده کنی. و این مضمون از امام

---

(۱) عیون، ج ۲، ص ۳۹.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۱.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۶.

(۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۷.

(۵) علل الشرائع، ص ۱۱، ح ۵، چاپ نجف.

باقر و امام صادق (ع) نیز نقل شده «۱».

مؤلف: در الدر المنثور از ابو هریره و غیر او روایت شده که رسول خدا (ص) وقتی این آیه را می خواند عرضه می داشت: منزهی تو ای خدا، بلی قادر هستی

«۲».

و همچنین در عیون «۳» از حضرت رضا (ع) روایت شده که وقتی این سوره را می خواند و فارغ می شد عرضه می داشت: سبحانک اللهم، بلی تو قادر هستی.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۲.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۶.

(۳) نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۷ به نقل از عیون.

تفسیر نمونه

سوره قیامت

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۴۰ آیه است

محتوای سوره قیامت

همانگونه که از نام سوره پیدا است مباحث آن بر محور مسائل مربوط به معاد و روز قیامت دور می زند، جز چند آیه که درباره قرآن مجید و مکذبین به آن سخن می گوید، و اما بحثهائی که در مورد قیامت در این سوره آمده رویهمرفته در چهار محور است .

۱ - مسائل مربوط به اشراط الساعه (حوادث عجیب و بسیار هول انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می دهد).

۲ - مسائل مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز.

۳ - مسائل مربوط به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر.

۴ - بحثهای مربوط به هدف آفرینش انسان و رابطه آن با مساءله معاد.

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرأ سوره القیامه شهدت انا و جبریل له یوم القیامه انه کان مؤ منا بیوم القیامه ، و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلایق یوم القیامه ((کسی که سوره قیامت را بخواند من و جبرئیل

برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته ، و در آن روز صورتش از

صورت سایر مردم درخشنده تر است)). <۱>

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من ادمن قرائه لا اقسم و کان یعمل بها، بعثها الله یوم القیامه معه فی قبره ، فی احسن صوره تبشره و تضحک فی وجهه ، حتی یجوز الصراط و المیزان : ((کسی که تداوم بر سوره لا اقسم (سوره قیامت) کند و به آن عمل نماید خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی انگیزد، و پیوسته به او بشارت می دهد و در صورتش می خندد تا از صراط و میزان بگذرد)). <۲>

قابل توجه اینکه آنچه را از قرائن در فضیلت تلاوت سوره های قرآن در موارد دیگر استفاده می کردیم در اینجا صریحا در متن روایت آمده است زیرا می فرماید: هر کسی بر آن مداومت کند و ((به آن عمل نماید)) بنابراین همه اینها مقدمه عمل کردن و به کار بستن مضمون آن است .

تفسیر :

سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت گر؟

این سوره با دو سوگند پر معنی آغاز شده ، می فرماید: ((سوگند به روز قیامت)) (لا اقسم بیوم القیامه).

((و سوگند به وجدان بیدار انسانها و نفس ملامت کننده)) (و لا اقسم بالنفس اللوامه).

در اینکه ((لا)) در این دو آیه ((زائده)) و برای تاءکید است (بنابراین سوگند را نفی نمی کند، بلکه آنرا مؤ کدتر می کند) و یا اینکه ((لا)) نافیه است ، و هدف آن است که بگوید این موضوع به قدری مهم است که به آن سوگند یاد نمی کنم (مثل

اینکه گاهی مردم به یکدیگر می گویند به جان تو قسم یاد نمی کنم که برتر از سوگند است) در میان مفسران گفتگو است .

غالب مفسران احتمال اول را برگزیده اند در حالی که بعضی طرفدار تفسیر دوم هستند و معتقدند که ((لا)) زائده در آغاز کلام نمی آید، بلکه باید در وسط کلام باشد.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، زیرا قرآن به اموری مهمتر از قیامت ، مانند ذات پاک خدا سوگند یاد کرده بنابراین دلیلی ندارد که به روز قیامت در اینجا قسم یاد نشود، و قرار گرفتن ((لا)) زائده در آغاز کلام نیز نمونه دارد چنانکه از اشعار امراء القیس نقل کرده اند که در آغاز بعضی از قصائدش لاء زائده را به کار برده است . <۳>

ولی به عقیده ما بحث پیرامون زائده بودن یا نافیه بودن ((لا)) چندان مهم نیست ، چرا که نتیجه نهائی هر دو یکی است ، و آن اهمیت موضوعی است که سوگند به خاطر آن یاد شده .

مهم این است که ببینیم در میان این دو سوگند (سوگند به روز قیامت و سوگند به وجدان بیدار) چه رابطه ای وجود دارد؟

حقیقت این است که یکی از دلائل وجود ((معاد)) وجود ((محکمه وجدان)) در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند، و از این طریق به او پاداش می دهد، و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند، به حدی که گاه برای

نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می کند.

یعنی در واقع وجدان حکم اعدام او را صادر کرده ، و به دست خودش اجرا می کند!

بازتاب ((نفس لوامه)) در وجود انسانها بسیار وسیع و گسترده ، و از هر نظر قابل دقت و مطالعه است ، و در بحث نکات اشاره بیشتری به آن خواهیم کرد.

وقتی ((عالم صغیر)) یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه ((عالم کبیر)) با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت ؟ و از اینجا است که ما از وجود وجدان اخلاقی پی به وجود رستاخیز و قیامت میبریم و نیز از همینجا رابطه جالب این دو سوگند روشن می شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول .

در اینکه مراد از ((نفس لوامه)) <۴> چیست ؟ مفسران تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده اند، یک تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم ، یعنی وجدان اخلاقی که انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت می کند، و به جبران و تجدید نظر وا می دارد.

تفسیر دیگر اینکه منظور ملامت کردن همه انسانها در قیامت نسبت به خویشتن است ، مؤ منان به این جهت خود را ملامت می کنند که چرا اعمال صالح کم بجا آورده اند؟ و کافران از این جهت که چرا راه کفر و شرک و گناه پیموده اند؟

دیگر اینکه منظور تنها نفس کافران است که در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوءشان بسیار ملامت و سرزنش می کند.

ولی مناسب با آیه قبل و بعد همان تفسیر اول است

آری این

دادگاه وجدان آنقدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می کند، و آن را بزرگ می شمرد، و به راستی بزرگ است ، چرا که یکی از عوامل مهم نجات انسان محسوب می شود، به شرط آنکه وجدان بیدار باشد و بر اثر کثرت گناه ضعیف و ناتوان نگردد.

این نکته نیز قابل توجه است که به دنبال این دو سوگند پراهمیت و پرمعنی بیان نشده است که برای چه چیز سوگند یاد شده ؟ و به اصطلاح ((مقسم له)) محذوف است ، این به خاطر آن است که از سیاق آیات بعد مطلب روشن است ، بنابراین ، آیات فوق چنین معنی می دهد ((سوگند به روز قیامت ، و نفس لوامه که همه شما در قیامت برانگیخته می شوید و به سزای اعمالتان می رسید)). <۵>

جالب اینکه به روز قیامت سوگند یاد شده که قیامت و رستاخیزی هست ، این به خاطر آن است که مساءله رستاخیز آنچنان مسلم شمرده شده که حتی در برابر منکران می توان به آن سوگند یاد کرد.

سپس در آیه بعد به عنوان یک استفهام انکاری می افزاید: ((آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد))؟ (ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه).

آری ما قادریم که حتی انگشتان (خطوط سر انگشتان) او را دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم (بلی قادرین علی ان نسوی بنانه).

در روایتی آمده است که یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زندگی می کرد به نام ((علی بن ابی ربیعه)) خدمت

حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و از روز قیامت سؤ ال کرد که چگونه است ؟ و کی خواهد بود؟ سپس افزود: اگر آن روز را من با چشم خودم . ببینم باز تصدیق تو نمی کنم ، و به تو ایمان نمی آورم ! آیا ممکن است خداوند این استخوانها را جمع آوری کند؟ این باور کردنی نیست !

اینجا بود که آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت و لذا پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره این مرد لجوج معاند می فرمود: اللهم اکفنی شر جاری السوء ((خداوندا شر این همسایه بد را از من دور کن)). <۶>

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد، از جمله در آیه ۷۸ سوره یس می خوانیم : یکی از منکران معاد قطعه استخوان پوسیده ای

را به دست گرفته بود و به پیغمبر می گفت من یحیی العظام و هی رمیم : ((چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است))؟

ضمنا تعبیر به ((یحسب)) (از ماده ((حسبان)) به معنی گمان) اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند بلکه تنها بر پندار و گمانهای واهی و بی اساس تکیه می کردند.

اما ببینیم چرا مخصوصا روی استخوانها تکیه شده است ؟ این به خاطر آن است که اولا دوام استخوان بیش از سایر اعضا می باشد، و لذا هنگامی که بپوسد و خاك شود و ذرات غبارش پراکنده گردد امید بازگشت آن در نظر افراد سطحی کمتر است

.

ثانیا استخوان مهمترین رکن بدن انسان می باشد، چرا که ستونهای بدن را استخوانها تشکیل می دهند، و تمام حرکات و جابجائی و فعالیتهای مهم بدن به وسیله استخوانها انجام می گیرد، کثرت و تنوع و اشکال و اندازه های مختلف استخوانها در بدن انسان از عجایب خلقت خداوند محسوب می شود، و ارزش یک مهره کوچک پشت انسان هنگامی ظاهر می شود که از کار بیفتد و می بینیم که تمام بدن را فلج می کند.

((بنان)) در لغت هم به معنی ((انگشتان)) آمده ، و هم به معنی ((سر انگشتان)) و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خداوند استخوانها را جمع آوری می کند، و به حال اول باز می گرداند، بلکه استخوانهای کوچک و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جای خود قرار می دهد، و از آن بالاتر خداوند حتی سر انگشتان او را به طور موزون به صورت نخست باز می گرداند.

این تعبیر می تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسانها باشد که می گویند کمتر انسانی در روی زمین پیدا می شود که خطوط سر انگشت او با

دیگری یکسان باشد، یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است معرف شخص او است ، و لذا در عصر ما مساءله ((انگشت نگاری)) به صورت علمی در آمده ، و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده ، و جرمها کشف گردیده است ، همینقدر کافی است که مثلا یک سارق هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می شود

دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فورا از آن نمونه برداری کرده ، با سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و مجرم را پیدا می کنند.

در آیه بعد به یکی از علل حقیقی انکار معاد اشاره کرده می فرماید: چنین نیست که انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوانها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد، بلکه هدفش از انکار این است که مادام العمر گناه کند (بل یرید الانسان لیفجر امامه).

او می خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی و ظلم و بیدارگری و گناه بنماید، هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند، و هم در برابر خلق خدا مسؤ ولیتی برای خود قائل نباشد چرا که ایمان به معاد و رستاخیز و دادگاه عدل خدا سد عظیمی است در مقابل هر گونه عصیان و گناه ، او می خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشکند و آزادانه هر عملی را خواست انجام دهد.

این منحصر به زمانهای گذشته نبوده است ، امروز هم یکی از علل گرایش به مادیگری و انکار مبدء و معاد، کسب آزادی برای فجور و گریز از مسؤ ولیتها، و شکستن هر گونه قانون الهی است ، و گرنه دلائل مبدء و معاد آشکار است .

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که در توضیح معنی این آیه فرمود: یقدم الذنب و یؤ خر التوبه و یقول سوف اتوب : آیه اشاره به کسی است که گناه را

مقدم می دارد و توبه را به تاخیر می اندازد و می گوید بعدا توبه خواهم کرد.

بعضـی نیز گفته اند منظور از ((فجور)) در آیه ((تکذیب)) است ، بنابراین معنی آیه چنین می شود: انسان می خواهد قیامت و رستاخیز را که در پیش روی او قرار دارد تکذیب کند، ولی تفسیر اول مناسبتر است .

و به دنبال آن می افزاید: لذا ((می پرسد قیامت کی خواهد بود))؟! (یسئل ایان یوم القیامه).

آری او برای گریز از مسؤ لیتها استفهام انکاری درباره وقت قیام قیامت می کند، تا راه را برای فجور خود بگشاید.

این نکته لازم به یادآوری است که سؤ ال آنها از وقت بر پا شـدن قیامت نه به این معنی است که اصل آن را قبول داشـتند و از وقت آن سؤ ال می کردنـد، بلکه این سؤ ال مقـدمه ای است برای انکار اصل قیامت ، درست مثل اینکه کسـی می گوید فلان شخص از سفر می آید و هنگامی که طول کشید و نیامد دیگری که منکر آمدن آن مسافر است می گوید: پس این مسافر کی خواهد آمد؟

۱ - ((محکمه وجدان)) یا ((قیامت صغری))

از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است :

۱ - ((نفس اماره)) یعنی روح سـرکش که پیوسـته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت می کند، و شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد، این همان چیزی است که همسـر عزیز مصـر، آن زن هوسـباز هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد به آن اشاره نمود و گفت

: و ما ابری ء نفسی ان النفس لاماره بالسوء: ((من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم ، چرا که نفس سرکش همواره به بدیها فرمان می دهد)) (سوره یوسف آیه ۵۳).

۲ - ((نفس لوامه)) که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده ، روحی است بیدار و نسبتا آگاه ، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته گاه لغزش پیدا می کند.

و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود توبه می کند و به مسیر سعادت باز می گردد، انحراف درباره او کاملا ممکن است ، ولی موقتی است نه دائم ، گناه از او سر می زند، اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد.

این همان چیزی است که از آن به عنوان ((وجدان اخلاقی)) یاد می کنند، در بعضی از انسانها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد دیگر اینکه با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد.

۳ - ((نفس مطمئنه)) یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده ، نفس سرکش را رام کرده ، و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤ ولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست .

این همان است که در سوره والفجر آیه ۲۷ و ۲۸ می فرماید: یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه : ((ای نفس مطمئنه ! به

سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و

هم او از تو))

به هر حال این ((نفس لوامه)) چنانکه گفتیم رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد.

لذا گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود، که لذت و شکوه و زیبائی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست .

و به عکس ، گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ چنان گرفتار کابوس وحشتناک ، و طوفانی از غم و اندوه می گردد، و از درون می سوزد، که از زندگی به کلی سیر می شود، و حتی گاه برای رهائی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضائی معرفی و به چوبه دار تسلیم می کند.

این دادگاه عجیب درونی شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد:

۱ - قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است همانطور که در قیامت چنین است : عالم الغیب و الشهاده انت تحکم بین عبادک خداوندا تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگانت قضاوت خواهی کرد (زمر - آیه ۴۶).

۲ - این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و پارتی و پرونده سازی رائج بشری را نمی پذیرد، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم : و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعه و لا یؤ خذ منها عدل و لا هم ینصرون : ((از

آن روز بترسید که هیچکس بجای دیگری مجازات نمی شود، و نه شفاعتی پذیرفته می گردد، و نه فدیه و رشوه ای ، و نه یاری می شوند)) (سوره بقره - آیه ۴۸).

۳ - محکمه وجدان مهمترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاهترین

مدت رسیدگی کرده ، حکم نهائی خود را به سرعت صادر می کند، نه استیناف در آن هست ، و نه تجدید نظر، و نه ماهها و سالها سرگردانی همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز می خوانیم : و الله یحکم لا معقب لحکمه و هو سریع الحساب . ((خداوند حکم می کند و حکم او رد و نقض نمی شود و حساب او سریع است)) (سوره رعد - آیه ۴۱).

۴ - مجازات و کیفرش بر خلاف مجازاتهای دادگاههای رسمی این جهان نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود، و از آنجا به بیرون سرایت می کند، نخست روح انسان را می آزارد، سپس آثارش در جسم ، و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراك او آشکار می شود، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم : نار الله الموقده التی تطلع علی الافئده ، ((آتش بر افروخته الهی که از قلبها زبانه می کشد))! (سوره همزه - آیه ۶ - ۷).

۵ - این دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و آگاهیهای خود انسان متهم را به عنوان ((شهود)) به نفع یا بر ضد او می پذیرد! همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند

چنانکه می فرماید:

حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم : ((چون به کنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهی می دهد)) (سوره فصلت - آیه ۲۰).

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگری بر فطری بودن مساءله معاد است ، زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از این اقیانوس عظیم هستی است ، چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرارآمیزی وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقا حساب

و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد، این باور کردنی نیست . <۷>

۲ - نامهای قیامت در قرآن مجید

می دانیم قسمت مهمی از معارف قرآن ، و مسائل اعتقادی آن ، بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می زند، چرا که مهمترین تاءثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد.

نام هائی که در قرآن برای این روز بزرگ انتخاب شده نیز بسیار است و هر کدام بیانگر بعدی از ابعاد آن روز می باشد، و به تنهائی می تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند.

به گفته مرحوم ((فیض کاشانی)) در ((محجه البیضاء)) در زیر هر یک از این نامها سری نهفته شده ، و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته ، باید کوشید تا این معانی را درک کرد و این اسرار را یافت .

او بیش از یکصد نام برای قیامت ذکر کرده که همه یا اکثر آن را می توان از قرآن مجید استفاده کرد. مانند ((یوم الحسره

)) ((یوم النـدامه)) ((یوم المحاسـبه)) ((یوم المساله)) ((یوم الواقعه)) ((یوم القارعه)) ((یوم الراجفه)) ((یوم الرادفه)) ((یوم الطلاـق)) ((یوم الفراق)) ((یوم الحساب)) ((یوم التناد)) ((یوم العـذاب)) ((یوم الفرار)) ((یوم الحق)) ((یوم الحکم)) ((یوم الفصل)) ((یوم الجمع)) ((یوم الدین)) ((یوم تبلی السـرائر)) ((یوم لا یغنی مولی عن مولی شـیئا)) ((یوم یفر المرء من اخیه)) یوم لا ینفع مال و لا بنون)) و ((یوم التغابن و ....)) <۸>

ولی معروفترین نام آن همان ((یوم القیامه)) است که هفتاد بار در قرآن مجیـد ذکر شـده ، و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسانها می کند و توجه به آن نیز انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می نماید.

به عقیده ما برای بیدار شدن از خواب غفلت و غرور، و مهار کردن نفس سـرکش ، و تعلیم و تربیت انسان ، کافی است که در این نامها بیندیشـیم و وضع خود را در آن روز عظیم ، روزی که همگی در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می شویم ، و پرده ها کنـار می رود و اسـرار درون ظاهر می شود، بهشت تزیین می گردد و جهنم بر افروخته می شود، و همگان در پای میزان عـدل الهی حاضر می شویم در نظر بگیریم (خداوندا ما را در آن روز در پناه خودت جای ده). انسان بهترین داور خویش است

در آیات گذشـته سخن به سؤ الی که منکران رستاخیز درباره قیامت داشتند منتهی شد، آنها می گفتند: اگر قیامت راست است کی

خواهد آمد؟!

آیات مورد بحث پاسخ گویائی است به این سؤ ال .

نخست به حوادث قبل از رستاخیز یعنی تحول عظیمی که در دنیا پیدا می شود و نظام آن متلاشی می گردد اشاره کرده می فرماید: ((هنگامی که چشمها از شدت هول و وحشت به گردش درآید و مضطرب شود)) (فاذا برق البصر). <۹>

و زمانی که ماه بی نور و منخسف گردد (و خسف القمر).

((و زمانی که خورشید و ماه در یکجا جمع شوند)) (و جمع الشمس و القمر).

در اینکه منظور از ((جمع ماه و خورشید)) چیست ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند.

گاه گفته اند: هر دو در کنار هم قرار می گیرند، و یا هر دو با هم از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب می کنند.

و گاه گفته اند هر دو در این صفت که نور خود را از دست می دهند جمع خواهند بود. <۱۰>

این احتمال نیز وجود دارد که ماه تدریجا تحت تاءثیر جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن جذب و جمع می شود، و هر دو بی فروغ می گردند.

به هر حال در اینجا به دو قسمت از مهمترین پدیده های انقلابی آخر جهان ، یعنی بی نور شدن ماه ، و جمع شدن خورشید و ماه با یکدیگر است اشاره شده ، که در آیات دیگر قرآن نیز کم و بیش اشاراتی به آن دیده می شود، مثلا در آیه ۱ سوره تکویر می فرماید: اذا الشمس کورت : ((هنگامی که خورشید تاریک گردد)) و می دانیم نور ماه از خورشید است ، هنگامی که خورشید تاریک شود ماه نیز تاریک

می گردد، در نتیجه کره زمین در ظلمت و تاریکی وحشتناکی فرو می رود.

به این ترتیب بـا یـک انقلاب و تحول عظیم ، جهـان پایـان می یابـد سـپس با تحول عظیم دیگری (با نفخه صور دوم که نفخه حیـات است) رسـتاخیز انسانهـا آغـاز می گردد، و در آن روز انسـان می گویـد: راه فرار کجـاست ! (یقول الانسان یومئـذ این المفر). <۱۱>

آری انسانهای کافر و گنهکار که روز قیامت را تکـذیب می کردنـد آن روز از شدت خجالت و شـرم پناهگاهی می جویند، و از سـنگینی بار گناه و ترس از عـذاب راه فرار می طلبنـد درست هماننـد این دنیا که وقتی مواجه با حادثه خطرناکی می شـدند دنبال راه فرار می گشتند آنجا را نیز به اینجا قیاس می کنند!

ولی به زودی به آنها گفته می شود هرگز چنین نیست ، راه فرار و پناهگاهی در اینجا وجود ندارد (کلا لا وزر). <۱۲>

((بلکه قرارگاه نهائی همگان به سوی پروردگار است)) و جز او پناهگاهی وجود ندارد (الی ربک یومئذ المستقر).

برای این آیه غیر از تفسـیر فوق تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه : در آن روز حکم نهائی به دست خدا است .

یا اینکه قرارگاه نهائی از بهشت و دوزخ به فرمان او است .

یا اینکه استقرار برای محاکمه و حساب در پیشگاه او است .

ولی با توجه به آیه بعد تفسیری را که انتخاب کردیم از همه مناسبتر است .

بعضـی معتقدند که این آیه از جمله آیاتی است که خط سیر تکامل ابدی انسان را بیان می کند، و در زمره آیاتی است که می گوید:

و الیه المصیر ((بازگشت همه به سوی او است)) (تغابن : ۳) - و یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه : ((ای انسان تو با سعی و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی ، و او را ملاقات خواهی کرد)) (انشقاق : ۶) و ان الی ربک المنتهی : ((و اینکه همه به سوی پروردگارت باز می گردند)) (نجم : ۴۲). <۱۳>

به تعبیر روشنتر انسانها رهروانی هستند که از سرحد عدم حرکت کرده و تا به اقلیم وجود اینهمه راه را آمده اند، و در این اقلیم نیز رو به سوی وجود مطلق و هستی بی پایان خداوند در حرکتند، و هر گاه از مسیر اصلی و صراط مستقیم منحرف نشوند این حرکت تکاملی تا ابد ادامه خواهد یافت و هر روز وارد مرحله تازه ای از قرب خدا می شوند، اما اگر از مسیر خود منحرف شوند سقوط کرده و نابود خواهند شد.

سپس در ادامه همین سخن می افزاید: در آن روز انسان را از تمام کارهائی که ((مقدم)) داشته یا ((مؤ خر)) نموده است آگاه می سازند (ینبؤ الانسان یومئذ بما قدم و اخر).

در اینکه منظور از این دو تعبیر چیست ؟ تفسیرهای زیادی ذکر شده است :

نخست اینکه منظور اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده ، یا آثاری که بعد از مرگ از او باقیمانده ، اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می کنند و حسنات و سیئاتش به او می رسد، و یا کتاب و نوشته ها، و بناهای خیر و شر،

و فرزندان صالح و ناصالح ، که آثارش به او می رسد.

دیگر اینکه منظور اولین اعمالی است که بجا آورده ، و آخرین اعمالی که در عمرش انجام داده است ، و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر می شود.

دیگر اینکه اموالی را که پیش از خود فرستاده ، و اموالی را که برای وارثان گذاشته است .

بعضی نیز گفته اند منظور گناهانی است که مقدم داشته ، و اطاعاتی است که مؤ خر داشته است ، یا بالعکس .

ولی از همه مناسبتر تفسیر اول است ، به خصوص اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه آمده است که فرمود: (ینبؤ) بما قدم من خیر و شر، و ما اخر من سنه لیس بها من بعده ، فان کان شرا کان علیه مثل وزرهم ، و لا ینقص من وزرهم شیئا، و ان کان خیرا کان له مثل اجورهم ، و لا ینقص من اجورهم شیئا:

((در آن روز به انسان خبر می دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته ، و آنچه مؤ خر نموده است ، از سنتهائی که از خود به یادگار گذارده ، تا کسانی که بعد از او می آیند به آن عمل کنند، اگر سنت بدی بوده به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود، بی آنکه چیزی از گناه آنان بکاهد، و اگر سنت خیری بوده همانند پاداشهای آنها برای او خواهد بود بی آنکه چیزی از اجر آنها کاسته شود)). <۱۴>

در آیه بعد می افزاید: گرچه خداوند و فرشتگان او انسان را از تمام اعمالش

آگاه می کنند، ولی نیازی به این اعلام نیست ، ((بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است)) و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند (بل الانسان علی نفسه بصیره).

((هر چند در ظاهر برای خود عذرهائی بتراشد)) (و لو القی معاذیره).

این آیات در حقیقت همان چیزی را می گوید که در آیات دیگر قرآن درباره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است ، مانند آیه ۲۰ سوره فصلت که می گوید: شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون : ((گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند)) و آیه ۶۵ یس که می فرماید: و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون : ((دستهای آنها با ما سخن می گویند، و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهند))!

بنابراین در آن دادگاه بزرگ قیامت بهترین گواه بر اعمال انسان ، خود اوست ، چرا که او از همه بهتر از وضع خویشتن آگاه است ، هر چند خداوند برای اتمام حجت گواهان زیاد دیگری نیز برای او قرار داده است .

((بصیره)) هم معنای مصدری دارد (بینائی و آگاهی) و هم معنی وصفی (شخص آگاه) و لذا بعضی آن را به معنی حجت و دلیل و برهان که آگاهی بخش است تفسیر کرده اند. <۱۵>

((معاذیر)) جمع ((معذرت)) در اصل به معنی پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را از بین ببرد که گاهی عذر واقعی است ، و گاه صوری و ظاهری بعضی نیز گفته اند: ((معاذیر)) جمع

((معذار)) به معنی پرده و پوشـش است ، طبق این تفسـیر معنی آیه چنین می شود: انسان بر خویشتن آگاهی دارد هر چند پرده ها بر اعمال خود بیفکند، و کارهای خویش را مستور دارد، ولی تفسیر اول مناسبتر است .

به هر حال حاکم بر حساب و جزا در آن روز بزرگ کسی است که هم از اسرار درون و برون آگاه است ، و هم خود انسان را حسـابگر اعمـال خویش قرار می دهـد، همـانگونه که در آیه ۱۴ سوره اسـراء آمـده : اقراء کتابـک کفی بنفسـک الیوم علیک حسیبا ((نامه اعمالت را بخوان ، کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی))!

گرچه آیات مورد بحث همگی درباره معاد و قیامت سـخن می گویـد ولی مفهوم آن گسترده است ، عالم دنیا را نیز شامل می شود، در اینجـا نیز مردم از حـال خود آگاهنـد، هر چنـد گروهی بـا دروغ و پشت هم انـدازی و ظاهرسـازی و ریاکـاری چهره واقعی خویش را مکتوم می دارند.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا، و یسر سیئا الیس اذا رجع الی نفسه یعلم انه لیس کذلک ، و الله سـبحانه یقول : بل الانسان علی نفسه بصیره ، ان السریره اذا صلحت قویت العلانیه : ((هر گاه یکی از شـما ظاهر خود را بیاراید اما در پنهانی بد کار باشد چه می تواند انجام دهد؟ آیا هنگامی که به خویشـتن مراجعه کند نمی داند که اینگونه نیست ؟ همانگونه که خداوند سبحان می فرماید: بلکه انسان به خویشتن آگاه است ، هنگامی که باطن

انسان صالح گردد ظاهر او نیز تقویت می شود. <۱۶>

و در احادیث روزه مریض نیز آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) سؤ ال کرد: ما حد المرض الذی یفطر صاحبه ؟ میزان آن بیماری که مجوز افطار است چیست ؟ امام در جواب فرمود: بل الانسان علی بصیره ، هو اعلم بما یطیق : ((انسان از وضع خود آگاهتر است و بهتر می داند چه اندازه توانائی دارد)). <۱۷> جمع و حفظ قرآن بر عهد ماست !

این آیات در حقیقت به منزله جمله معترضه ای است که گاه گوینده در لابلای سخن خویش می آورد، مثلا شخصی مشغول خطابه است و می بیند آخر مجلس مملو از جمعیت شده در حالی که جلو مجلس خالی است موقتا سخنان خویش را قطع می کند، و حاضران را دعوت به جلو آمدن می کند تا جا برای آیندگان باز شود و بعد به سخنان خویش ادامه می دهد و یا استادی به هنگام تدریس غفلتی از شاگرد خود می بیند سخن خویش را قطع کرده و به او هشدار می دهد سپس درس را ادامه می دهد.

اگر شخصی ناآگاه ، آن سخنرانی یا این تدریس را از نوار بشنود ممکن است گرفتار اشتباه شود، و از عدم ارتباط این جمله ها با جمله های قبل و بعد تعجب کند، ولی با دقت در شرایط خاص مجلس ، فلسفه این جمله های معترضه روشن می شود.

با توجه به این مقدمه ساده به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم .

خداوند موقتا رشته سخن درباره قیامت و احوال مؤ منان و کافران

را رهـا کرده ، و تـذکر فشـرده ای به پیامبرش درباره قرآن می دهـد و می فرمایـد: ((زبانت را به خاطر عجله برای خوانـدن آن حرکت مده)) (لا تحرک به لسانک لتعجل به).

در تفسیر این آیه مفسران گفتگو بسیار دارند، و رویهمرفته سه تفسیر برای آن ذکر شده است .

نخست تفسیر معروفی است که از ابن عباس در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است ، و آن اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خـاطر عشق و علاـقه شدیـدی که به دریـافت و حفظ قرآن داشت ، هنگامی که پیک وحی آیات را بر او می خوانـد، همراه او زبـان خود را حرکت می داد و عجله می کرد، خداونـد او را نهی فرمود که این کـار را مکن ، خود مـا آن را برای تو جمع می کنیم .

دیگر اینکـه : می دانیم قرآن دارای دو نزول است : ((نزول دفعی)) یعنی همه آن یکجـا در ((شب قـدر)) بر قلب پـاک پیـامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، و ((نزول تدریجی)) که در طی ۲۳ سال صورت گرفته ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خـاطر عجله ای که در ابلاـغ دعوت داشت گـاه قبل از نزول تـدریجی ، و یا همراه آن آیات را تلاوت می کرد، به او دستور داده شد که از این کار خود داری کند، و بگذارد هر آیه ای در موقع خود تلاوت و ابلاغ گردد.

و به این ترتیب مضمون این آیه همانند آیه ۱۱۴ سوره طه است (و لا تعجل

بالقرآن

من قبل ان يقضى اليك وحيه :) ((درباره قرآن عجله مكن پيش از آنكه وحى آن تمام شود)).

اين دو تفسير تفاوت زيادى با هم ندارند، و در مجموع به اين معنى باز مى گردد كه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) حتى در گرفتن وحى هم نبايد عجله كند.

تفسير سومى كه طرفدار بسيار كمى دارد اين است كه مخاطب در اين آيات گنهكاران در قيامتند كه به آنها دستور داده مى شود نـامه اعمال خود را بخواننـد و حسابگر خويش باشـند، و به آنها گفته مى شود: در خوانـدن آن عجله نكنيـد طبيعى است آنها به هنگام خوانـدن نامه عمل خود وقتى به سيئات مى رسند ناراحت مى شونـد، و مى خواهند با عجله از آن بگذرند، اين دستور به آنها داده مى شود و آنها را از عجله باز مى دارد، و موظف مى شونـد هنگامى كه فرشتگان الهى نامه اعمال آنها را مى خوانند آنها نيز از آنها پيروى كنند.

مطابق اين تفسير اين آيات شكل جمله معترضه ندارد، و با آيات گذشته و آينده مربوط است ، و همگى با هم پيوند دارد، چرا كه همه مربوط به احوال قيامت و معاد است ، ولى طبق تفسير اول و دوم - همانگونه كه گفتيم اين آيات جنبه معترضه دارد.

ولى به هر حال تفسير سوم مخصوصا با توجه به ذكر نام قرآن در آيات بعد، بسيار بعيد به نظر مى رسد، و اصولا لحن آيات به خوبى نشان مى دهد كه مراد يكى از دو تفسير قبل است ، و جمع ميان آن دو نيز مانعى ندارد، هر چند لحن

آیات بعد موافق تفسیر اول یعنی تفسیر مشهور است (دقت کنید).

سپس می افزاید ((بر ما است که آن را جمع کنیم و بر تو بخوانیم)) (ان علینا جمعه و قرآنه). <۱۸>

خلاصه از ناحیه جمع آوری قرآن نگران نباش ، ما آیات آن را جمع می کنیم باز هم به وسیله پیک وحی بر تو می خوانیم .

((و هنگامی که ما بر تو خواندیم از آن پیروی کن و بخوان)) (فاذا قرأ ناه فاتبع قرآنه).

((سپس بر ما است که آن را تبیین کنیم)) (ثم ان علینا بیانه).

بنابراین جمع قرآن ، و هم تلاوت آن بر تو، و هم تبیین و تفصیل معانی آن هر سه بر عهده ما است ، به هیچوجه نگران مباش ، آنکس که این وحی را نازل کرده ، در تمام مراحل حافظ آن است ، تنها وظیفه تو از یکسو پیروی از تلاوت پیک وحی ، و از سوی دیگر ابلاغ این رسالت به عامه مردم است .

بعضی نیز گفته اند منظور از جمع کردن جمع در لسان وحی نیست بلکه جمع در سینه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تلاوت آن در لسان آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، یعنی عجله مکن ما تمام این آیات را در سینه تو جمع می کنیم ، و سپس قرائت آن را بر زبانت جاری می سازیم .

به هر حال این تعبیرات همگی تفسیر اول را تایید می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هنگام نزول وحی به وسیله جبرئیل

، پیوسته عجله داشت که آیات را به سرعت تکرار کند مبادا از حافظه او برود، و اینجا بود که از سوی خداوند به او

اعلام شد که خونسردی خود را حفظ کند، و نیز اطمینان داده شد که نه تنها جمع آیات و تلاوت آن ، بلکه تبیین آن نیز از سوی خداوند تضمین شده است .

این آیات در ضمن بیانگر اصالت قرآن ، و حفظ آن از هر گونه تحریف و دگرگونی است ، چرا که خداوند وعده جمع و تلاوت و تبیین آن را داده است .

در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از نزول این آیات هنگامی که جبرئیل بر او نازل می شد کاملا سکوت می کرد، و هنگامی که جبرئیل می رفت شروع به تلاوت آیات می نمود. <۱۹> چهره های خندان و چهره های عبوس در صحنه قیامت

در این آیات بار دیگر به ادامه بحثهای مربوط به معاد باز می گردد، ویژگیهای دیگری را از قیامت ، و همچنین علل انکار معاد را بیان می کند، می فرماید: ((چنان نیست که دلائل معاد مخفی باشد و نتوانید به حقانیت آن پی ببرید، بلکه در حقیقت شما این دنیای زود گذر را دوست دارید)) (کلا بل تحبون العاجله).

((و به همین دلیل آخرت را رها می کنید)) (و تذرون الاخره).

دلیل اصلی انکار معاد شک در قدرت خداوند و جمع آوری ((عظام رمیم)) و خاکهای پراکنده نیست ، بلکه علاقه شدید شما به دنیا، و شهوات و هوسهای سرکش سبب می شود که هر گونه مانع و رادعی را از

سر راه خود بر دارید، و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی ، موانع و محدودیتهای فراوانی بر سر این راه ایجاد می کند، لذا به انکار اصل مطلب برمی خیزید، و آخرت را به کلی رها می سازید.

همـانگونه که قبلاـ نیز گفتیم یکی از علل مهم گرایش به مادیگری و انکار مبـداء و معاد کسب آزادی بیقیـد و شـرط در برابر شهوات و لذات ، و هر گونه گناه ، می باشد، نه تنها در گذشـته که در دنیای امروز نیز این معنی به صورت آشکارتری صادق است .

این دو آیه در حقیقت تاءکیـدی است بر آنچه در آیات قبل گـذشت که می فرمود: بل یریـد الانسان لیفجر امامه - یسـئل ایان یوم القیامه . <۲۰>

سپس به بیـان حال مؤ منان نیکوکار، و کافران بـدکار، در آن روز پرداخته چنین می گویـد: ((صورتهائی در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است)) (وجوه یومئذ ناضره).

((ناضـره)) از مـاده ((نضـره)) به معنی شـادابی خاصـی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهـد که تواءم با سرور و زیبـائی و نورانیت است ، یعنی رنـگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهـد که چگونه غرق نعمتهای الهی شـده انـد، در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیه ۲۴ سوره مطففین آمده : تعرف فی وجوههم نضره النعیم ((در صورتهای آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده می کنی)).

این از نظر پاداشهای مادی ، و اما در مورد پاداشهای روحانی آنها می فرماید: ((آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان

می نگرند))! (الی ربها ناظره).

نگاهی با چشم دل و از طریق شـهود باطن ، نگاهی که آنها مجـذوب آن ذات بی مثال ، و آن کمال و جمال مطلق می کند، و لذتی روحانی و توصیف ناپذیر به آنها دست می دهد که یک لحظه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر است !

توجه داشته باشید که مقدم شدن ((الی ربها)) بر ((ناظره)) افاده حصر

می کند، یعنی تنها به او می نگرند، و نه به غیر او.

و اگر گفته شود بهشتیان مسـلما بغیر او نیز نگاه می کننـد، می گوئیم : اگر به غیر او نگاه می کننـد همه را آثار او می بیننـد، و نگـاه کردن به اثر نگـاه به مؤ ثر است ، و به تعبیر دیگر در همه جا او را می بیننـد، و در همه چیز قـدرت و جلال و جمال او را تماشا می کنند، لذا توجه به نعمتهای بهشتی نیز آنها را از نظر به ذات خداوند غافل نمی کند.

به همین دلیـل در بعضـی از روایـات که در تفسـیر این آیه آمـده است می خـوانیم : آنهـا نظر به رحمت خداونـد و نعمت او و ثواب او می کنند <۲۱> چرا که نگاه به اینها نیز نگاه به ذات مقدس او است .

جمعی از بیخبران آیه فوق را اشـاره به مشاهـده حسـی خداونـد در قیامت گرفته انـد. و می گوینـد در آن روز خـدا را با همین چشم ظاهر مشاهده خواهند کرد!

در حالی که چنین مشاهده ای لازمه اش جسمانی بودن خداوند، و وجود در مکان و کیفیت و حالت خاص جسمانی

است ، و می دانیم ذات پـاکش از این آلودگیها بر کنار است ، همانگونه که در آیات مختلف قرآن کرارا روی آن تکیه شـده اسـت از جملـه در آیه ۱۰۳ سوره انعـام می خوانیم : لاـ تـدرکه الابصـار و هو یـدرک الابصار: ((چشـمها او را نمی بینـد، و او چشمها را می بیند)) این آیه مطلق است ، و هیچ اختصاص به دنیا ندارد.

به هر حال عدم مشاهده حسـی خداوند واضـحتر از آن است که بخواهیم بیش از این روی آن بحث کنیم ، و هر کس کمترین آشنائی با قرآن و معارف اسلامی داشته باشد به این حقیقت اعتراف می کند.

بعضی برای ((ناظره)) تفسیر دیگری ذکر کرده ، و گفته اند: از ماده ((انتظار)) است ، یعنی مؤ منان در آن روز انتظارشان تنها از ذات پاک خدا است ، و حتی بر اعمال نیک خود نیز تکیه نمی کنند، و پیوسته منتظر رحمت و نعمت اویند.

و اگر گفته شود این انتظار آمیخته با نوعی ناراحتی خواهد بود، در حالی که در آنجا برای مؤ منان ناراحتی وجود ندارد.

در پاسـخ می گوینـد: آن انتظـاری آمیخته بـا نـاراحتی است که اطمینـانی به سـرانجامش نباشـد، ولی بـا وجود اطمینان ، چنین انتظاری آمیخته با آرامش است . <۲۲>

جمع میان معنی ((نظر کردن)) و ((انتظار داشـتن)) نیز بعیـد به نظر نمی رسـد، زیرا اسـتعمال لفظ واحـد در معانی متعدد جائز است ، اما اگر بنا شود یکی از این دو معنی منظور باشد ترجیح با معنی اول است .

این سخن را با حدیث پر معنائی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) پایان می دهیم : فرمود: اذا دخل اهل الجنه الجنه یقول الله تعالی تریدون شیئا ازیدکم ؟

فیقولون ا لم تبیض وجوهنـا؟ الم تـدخلنا الجنه و تنجینـا من النار؟ قال فیکشف الله تعالی الحجاب فما اعطوا شـیئا احب الیهم من النظر الی ربهم !:

((هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت می شوند خداوند می فرماید: چیز دیگری میخواهید بر شما بیفزایم))؟

آنها می گوینـد: (پروردگارا همه چیز به ما داده ای) آیا روی ما را سـفید نکردی ؟ آیا ما را وارد بهشت ننمودی ؟ و رهائی از آتش نبخشیدی ؟

در این هنگام حجابها کنار می رود (و خداونـد را با چشم دل مشاهـده می کنند) و در آن حال چیزی محبوبتر نزد آنان از نگاه به پروردگارشان نیست . <۲۳>

جـالب تـوجه اینکه : در حـدیثی از ((انس بن مالـک)) از آن حضـرت (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) آمـده است که فرمـود: ینظرون الی ربهم بلا کیفیه و لا حد محدود و لا صفه معلومه : ((آنها به پروردگارشان می نگرند بدون کیفیت و حد محدود و صفت مشخصی))!. <۲۴>

و این حدیث تاءکیدی است بر شهود باطنی نه مشاهده با چشم .

و در نقطه مقابل این گروه مؤ منان گروهی هستند که صورتهایشان ، عبوس و درهم کشیده است (و وجوه یومئذ باسره).

((باسـره)) از ماده ((بسـر)) (بر وزن نصـر) به معنی چیز نارس و کار قبل از موعـد است ، و لذا به میوه کال نخل ، ((بسـر)) (بر وزن عسر) گفته می شود، و سپس به درهم کشیدن صورت و عبوس بودن

اطلاق شده است ، از این جهت که عکس العملی است که انسان قبل از فرا رسیدن رنج و عذاب و ناراحتی اظهار می دارد.

به هر حال آنها وقتی که نشانه های عذاب را می نگرند، و نامه های اعمال خویش را خالی از حسنات ، و مملو از سیئات ، مشاهده می کنند، سخت پریشان و محزون و اندوهگین می شوند، و چهره درهم می کشند.

((آنها می دانند عذابی سخت که پشت آنها را درهم می شکند درباره آنها انجام خواهد شد)) (تظن ان یفعل بها فاقره).

بسیاری از مفسران معتقدند که ((ظن)) در اینجا به معنی علم است ، یعنی آنها یقین به چنین عذابی پیدا می کنند، در حالی که بعضی گفته اند: ظن در اینجا به همان معنی اصلی یعنی گمان می باشد، البته آنها اجمالا یقین دارند عذاب می شوند اما نسبت به چنین عذاب کمرشکن گمان دارند. <۲۵>

((فاقره)) از ماده ((فقره)) (بر وزن ضربه) و جمع آن فقار به معنی مهره های پشت است ، بنابراین ((فاقره)) به حادثه سنگینی می گویند که مهره های پشت را درهم می شکند، و فقیر را از این رو فقیر گفته اند که گوئی پشتش شکسته است .

به هر حال ، این تعبیر کنایه از انواع مجازاتهای سنگینی است که در دوزخ در انتظار این گروه است ، این گروه انتظار عذابهای کمرشکن را می کشند در حالی که گروه سابق در انتظار رحمت پروردگار، و آماده لقای محبوبند اینها بدترین عذاب را دارند، و آنها برترین نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را. در

ادامه بحثهای مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤ منان و کافران ، در این آیات سخن از لحظه دردناک مرگ است که دریچه ای است به سوی جهان دیگر.

می فرماید: ((چنین نیست ، او هرگز ایمان نمی آورد تا زمانی که جان

به گلوگاهش برسد)) (کلا اذا بلغت التراقی). <۲۷>

آن روز است که چشم برزخی او باز می شود، حجابها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند، و به اعمال خود واقف می شود، و در آن لحظه ایمان می آورد، ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

((تراقی)) جمع ((ترقوه)) به معنی استخوانهائی است که گرداگرد گلو را گرفته است ، و رسیدن جان به گلوگاه ، کنایه از آخرین لحظات عمر است ، زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می رود، اعضائی که فاصله بیشتری از قلب دارند (مانند دست و پاها) زودتر از کار می افتند، گوئی روح تدریجا خود را از بدن بر می چیند تا به گلوگاه برسد.

در این هنگام اطرافیان او سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می گردند ((و گفته می شود، آیا کسی هست که بیاید و این بیمار را از مرگ نجات دهد)) (و قیل من راق).

این سخن را از روی عجز و یاءس و بیچارگی می گویند، در حالی که می دانند کار از کار گذشته است ، و از دست طبیب نیز کاری ساخته نیست .

((راق)) از ماده ((رقی)) (بر وزن نهی) و ((رقیه)) (بر وزن خفیه) به معنی ((بالا رفتن)) است ، این واژه

(رقیه) به اوراد و دعاهائی که موجب نجات مریض می شود اطلاق گردیده ، به خود طبیب از آنجا که بیمار را رهائی می بخشد و نجات می دهد نیز ((راقی)) گفته اند، بنابراین مفهوم آیه چنین است که اطرافیان

مریض ، و گاه خود او، از شدت ناراحتی صدا می زند آیا طبیبی پیدا می شود؟ آیا کسی هست که دعائی بخواند و این بیمار رهائی یابد؟

بعضی نیز گفته اند معنای آیه این است که چه کسی از فرشتگان روح او را قبض می کند و بالا می برد؟ آیا فرشتگان عذاب ، یا فرشتگان رحمت ؟!

و بعضی افزوده اند از آنجا که فرشتگان الهی از گرفتن و بالا بردن روح چنین انسان بی ایمانی کراهت دارند ملك الموت می گوید: کیست که روح او را بگیرد و بالا برد؟

ولی تفسیر اول از همه صحیحتر و مناسبتر است .

در آیه بعد به یاءس کامل محتضر اشاره کرده ، می گوید: ((در این حال او از زندگی به طور مطلق ماءیوس شده ، و یقین به فراق و جدائی از دنیا پیدا می کند)) (و ظن انه الفراق).

((و ساق پاها به هم پیچیده می شود و لحظه مرگ فرا می رسد)) (و التفت الساق بالساق).

این به هم پیچیدگی ، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است ، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و بر چیده شدن روح ، از آنها.

برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز نقل شده است ، از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : التفت الدنیا بالاخره : ((دنیا

به آخرت پیچیده می شود)). <۲۸>

و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز همین معنی آمده است . <۲۹>

از ابن عباس نیز نقل شده که منظور ((به هم پیچیدن شدت امر آخرت به امر دنیا است)).

بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن شدائد مرگ با شدائد قیامت است .

ظاهر این است که همه اینها به همان معنی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده باز می گردد.

این تفسیر از اینجا گرفته شده که یکی از معانی ((ساق)) در لغت عرب ، حادثه شدید و مصیبت و بلای عظیم است .

و بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن ساق پاها در کفن است .

البته این تفسیرها تضادی با هم ندارند، و می تواند همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((مسیر همه خلایق در آن روز به سوی دادگاه پروردگار تو است)) (الی ربک یومئذ المساق).

آری همه به سوی او بازمی گردند و در دادگاه عدل او حاضر می شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت .

این آیه هم تاءکیدی بر مساءله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است ، و هم می تواند اشاره ای به جهت گیری حرکت تکاملی خلایق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی نهایت از هر جهت ، بوده باشد.

لحظه دردناک مرگ

چنانکه می دانیم قرآن بارها روی مساءله مرگ و مخصوصا لحظه جان دادن تکیه می کند، و به انسانها هشدار می دهد که همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند، گاه از آن به ((سکره الموت)) (مستی و

گیجی حال مرگ) تعبیر کرده است . <۳۰>

و گاه تعبیر به ((غمرات الموت)) یعنی ((شدائد مرگ)). <۳۱>

گاه تعبیر به ((رسیدن روح به حلقوم)) <۳۲> و گاه تعبیر به ((رسیدن روح به تراقی))، یعنی استخوانهای اطراف گلوگاه نموده است (آیات مورد بحث)

از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود که آن لحظه - بر خلاف آنچه بعضی از مادیین می گویند - لحظه سخت و دردناکی است ، چرا چنین نباشد در حالی که لحظه انتقال از این جهان به جهان دیگر می باشد، یعنی همانگونه که انتقال انسان از عالم جنین به جهان دنیا تواءم با درد و رنج فراوان است ، انتقال به جهان دیگر نیز طبعا چنین خواهد بود.

ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که این لحظه برراستین آسان می گذرد، در حالی که برای افراد بی ایمان سخت دردناک است ، این به خاطر آن است که شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمتهای بی پایان او،

چنان گروه اول را از خود بی خود می کند که دردهای لحظه انتقال را احساس نمی کنند.

در حالی که گروه دوم وحشت مجازات از یکسو، و مصیبت فراق از دنیائی که به آن دل بسته بودند از سوی دیگر، دردهای لحظه انتقال از دنیا را برای آنها مضاعف می کند.

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که درباره مرگ از آنحضرت سؤ ال شد فرمود مرگ برای مؤ من مانند کندن یک لباس چرکین پرحشره ، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین ، و تبدیل آن به بهترین لباسها،

و خشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکبها، و مرفه ترین منزلهای است و نسبت به کافر مانند کندن یک لباس فاخر، و نقل مکان از منزلها مرفه ، و تبدیل آن به کثیف ترین و خشن ترین لباسها، و وحشتناکترین منزلها و عظیم ترین عذابها است . <۳۳>

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی از حضرتش توصیف مرگ را خواست امام فرمود: للمؤ من کاطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الالم کله عنه ، و للکافر کلسع الافاعی و لدغ العقارب او اشد!: ((نسبت به مؤ من همچون عطر بسیار خشبوئی است که آن را می بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می دهد، و درد و رنج به کلی از او قطع می شود! و نسبت به کافر مانند گزیدن افعیها و عقربها و یا شدیدتر از آن است))!. <۳۴>

به هر حال مرگ ، دریچه عالم بقا است ، چنانکه در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده که فرمود: لکل دار باب و باب دار الاخره الموت : ((هر خانه ای دری دارد

و در خانه آخرت ، مرگ است)). <۳۵>

آری توجه آن اثر عمیقی در شکستن شهوات ، و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز، و زدودن زنگار غفلت از آئینه دل دارد، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفله ، و یقوی القلب بمواعد الله و یرق الطبع ، و یکسر اعلام الهوی ، و یطفی ء نار الحرص ،

و يحقر الدنيا، و هو معنى ما قال النبى (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) فكر ساعه خير من عباده سنه :

یاد مرگ شهوتهای سرکش را در درون آدمی می میراند، و ریشه های غفلت را از دل بر می کند، قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد، و به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد نشانه های هواپرستی را درهم می شکند، آتش حرص را خاموش می کند. و دنیا را در نظر انسان کوچك می کند، و این است معنی سخنی که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرموده : یك ساعت فکر کردن از یکسال عبادت بهتر است !. <۳۶>

البته منظور بیان یکی از مصداقهای روشن تفکر است نه اینکه موضوع تفکر منحصر به آن بوده باشد.

در این باره بحث دیگری در جلد ۲۲ صفحه ۲۳۵ (ذیل آیه ۱۹ سوره ق) گذشت . در ادامه بحثهای مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤ منان و کافران ، در این آیات سخن از لحظه دردناك مرگ است که دریچه ای است به سوی جهان دیگر.

می فرماید: ((چنین نیست ، او هرگز ایمان نمی آورد تا زمانی که جان

به گلوگاهش برسد)) (کلا اذا بلغت التراقی).

آن روز است که چشم برزخی او باز می شود، حجابها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند، و به اعمال خود واقف می شود، و در آن لحظه ایمان می آورد، ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

((تراقی)) جمع ((ترقوه)) به معنی استخوانهائی است که گرداگرد گلو را گرفته

است ، و رسیدن جان به گلوگاه ، کنایه از آخرین لحظات عمر است ، زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می رود، اعضائی که فاصله بیشتری از قلب دارند (مانند دست و پاها) زودتر از کار می افتند، گوئی روح تدریجا خود را از بدن بر می چیند تا به گلوگاه برسد.

در این هنگام اطرافیان او سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می گردند ((و گفته می شود، آیا کسی هست که بیاید و این بیمار را از مرگ نجات دهد)) (و قیل من راق).

این سخن را از روی عجز و یاءس و بیچارگی می گویند، در حالی که می دانند کار از کار گذشته است ، و از دست طبیب نیز کاری ساخته نیست .

((راق)) از ماده ((رقی)) (بر وزن نهی) و ((رقیه)) (بر وزن خفیه) به معنی ((بالا ـ رفتن)) است ، این واژه (رقیه) به اوراد و دعاهائی که موجب نجات مریض می شود اطلاق گردیده ، به خود طبیب از آنجا که بیمار را رهائی می بخشد و نجات می دهد نیز ((راقی)) گفته اند، بنابراین مفهوم آیه چنین است که اطرافیان

مریض ، و گاه خود او، از شدت ناراحتی صدا می زند آیا طبیبی پیدا می شود؟ آیا کسی هست که دعائی بخواند و این بیمار رهائی یابد؟

بعضی نیز گفته اند معنای آیه این است که چه کسی از فرشتگان روح او را قبض می کند و بالا می برد؟ آیا فرشتگان عذاب ، یا فرشتگان رحمت ؟!

و بعضی افزوده اند از آنجا که فرشتگان الهی از گرفتن و

بالا بردن روح چنین انسان بی ایمانی کراهت دارند ملک الموت می گوید: کیست که روح او را بگیرد و بالا برد؟

ولی تفسیر اول از همه صحیحتر و مناسبتر است .

در آیه بعد به یاءس کامل محتضر اشاره کرده ، می گوید: ((در این حال او از زندگی به طور مطلق ماءیوس شده ، و یقین به فراق و جدائی از دنیا پیدا می کند)) (و ظن انه الفراق).

((و ساق پاها به هم پیچیده می شود و لحظه مرگ فرا می رسد)) (و التفت الساق بالساق).

این به هم پیچیدگی ، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است ، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و بر چیده شدن روح ، از آنها.

برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز نقل شده است ، از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : التفت الدنیا بالاخره : ((دنیا به آخرت پیچیده می شود)).

و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز همین معنی آمده است .

از ابن عباس نیز نقل شده که منظور ((به هم پیچیدن شدت امر آخرت به امر دنیا است)).

بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن شدائد مرگ با شدائد قیامت است .

ظاهر این است که همه اینها به همان معنی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده باز می گردد.

این تفسیر از اینجا گرفته شده که یکی از معانی ((ساق)) در لغت عرب ، حادثه شدید و مصیبت و بلای عظیم است .

و بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن ساق پاها در کفن است .

البته این تفسیرها تضادی با

هم ندارند، و می تواند همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((مسیر همه خلایق در آن روز به سوی دادگاه پروردگار تو است)) (الی ربک یومئذ المساق).

آری همه به سوی او بازمی گردند و در دادگاه عدل او حاضر می شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت .

این آیه هم تاءکیدی بر مساءله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است ، و هم می تواند اشاره ای به جهت گیری حرکت تکاملی خلایق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی نهایت از هر جهت ، بوده باشد.

لحظه دردناک مرگ

چنانکه می دانیم قرآن بارها روی مساءله مرگ و مخصوصا لحظه جان دادن تکیه می کند، و به انسانها هشدار می دهد که همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند، گاه از آن به ((سکره الموت)) (مستی و گیجی حال مرگ) تعبیر کرده است .

و گاه تعبیر به ((غمرات الموت)) یعنی ((شدائد مرگ)).

گاه تعبیر به ((رسیدن روح به حلقوم)) و گاه تعبیر به ((رسیدن روح به تراقی))، یعنی استخوانهای اطراف گلوگاه نموده است (آیات مورد بحث)

از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود که آن لحظه - بر خلاف آنچه بعضی از مادیین می گویند - لحظه سخت و دردناکی است ، چرا چنین نباشد در حالی که لحظه انتقال از این جهان به جهان دیگر می باشد، یعنی همانگونه که انتقال انسان از عالم جنین به جهان دنیا تواءم با درد و رنج فراوان است ، انتقال به جهان دیگر نیز طبعا چنین خواهد بود.

ولی

از روایات اسلامی استفاده می شود که این لحظه برراستین آسان می گذرد، در حالی که برای افراد بی ایمان سخت دردناک است ، این به خاطر آن است که شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمتهای بی پایان او،

چنان گروه اول را از خود بی خود می کند که دردهای لحظه انتقال را احساس نمی کنند.

در حالی که گروه دوم وحشت مجازات از یکسو، و مصیبت فراق از دنیائی که به آن دل بسته بودند از سوی دیگر، دردهای لحظه انتقال از دنیا را برای آنها مضاعف می کند.

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که درباره مرگ از آنحضرت سؤ ال شد فرمود مرگ برای مؤ من مانند کندن یک لباس چرکین پرحشره ، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین ، و تبدیل آن به بهترین لباسها، و خشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکبها، و مرفه ترین منزلهای است و نسبت به کافر مانند کندن یک لباس فاخر، و نقل مکان از منزلها مرفه ، و تبدیل آن به کثیف ترین و خشن ترین لباسها، و وحشتناکترین منزلها و عظیم ترین عذابها است .

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی از حضرتش توصیف مرگ را خواست امام فرمود: للمؤ من کاطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الالم کله عنه ، و للکافر کلسع الافاعی و لدغ العقارب او اشد!: ((نسبت به مؤ من همچون عطر بسیار خشبوئی است که آن را می بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می دهد، و درد و رنج به کلی

از او قطع می شود! و نسبت به کافر مانند گزیدن افعیها و عقربها و یا شدیدتر از آن است))!.

به هر حال مرگ ، دریچه عالم بقا است ، چنانکه در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده که فرمود: لکل دار باب و باب دار الاخره الموت : ((هر خانه ای دری دارد

و در خانه آخرت ، مرگ است)).

آری توجه آن اثر عمیقی در شکستن شهوات ، و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز، و زدودن زنگار غفلت از آئینه دل دارد، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفله ، و یقوی القلب بمواعد الله و یرق الطبع ، و یکسر اعلام الهوی ، و یطفی ء نار الحرص ، و یحقر الدنیا، و هو معنی ما قال النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فکر ساعه خیر من عباده سنه :

یاد مرگ شهوتهای سرکش را در درون آدمی می میراند، و ریشه های غفلت را از دل بر می کند، قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد، و به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد نشانه های هواپرستی را درهم می شکند، آتش حرص را خاموش می کند. و دنیا را در نظر انسان کوچك می کند، و این است معنی سخنی که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرموده : یک ساعت فکر کردن از یکسال عبادت بهتر است !.

البته منظور بیان یکی از مصداقهای روشن تفکر است نه اینکه موضوع تفکر منحصر به آن

بوده باشد.

در این باره بحث دیگری در جلد ۲۲ صفحه ۲۳۵ (ذیل آیه ۱۹ سوره ق) گذشت . خدائی که انسان را از نطفه بی ارزش آفرید ...

در ادامه بحثهای مربوط به مرگ که نخستین گام در سفر آخرت است و در آیات گذشته آمده ، در آیات مورد بحث از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می گوید.

نخست می فرماید: ((این انسان منکر معاد هرگز ایمان نیاورد و آیات خدا را تصدیق نکرد و برای او نماز نگذارد)) (فلا صدق و لا صلی). <۳۷>

((بلکه راه تکذیب را پیش گرفت و به فرمان خدا پشت کرد)) (و لکن کذب و تولی).

منظور از جمله فلا صدق عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی

و توحید و نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی بعضی آن را اشاره به ترک انفاق و ((صدقه)) از ناحیه کافران دانسته اند، به قرینه ذکر آن در کنار نماز.

ولی آیه دوم به خوبی گواهی می دهد که نقطه مقابل این تصدیق ، تکذیب است ، بنابراین تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

در آیه بعد می افزاید: ((سپس او به سوی خانواده خود بازگشت ، در حالی که متکبرانه راه می رفت)) (ثم ذهب الی اهله یتمطی).

او به گمان اینکه با بی اعتنائی و تکذیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آیات الهی ، پیروزی مهمی به دست آورده ، از باده غرور سرمست بود، و به سراغ خانواده خود می آمد تا طبق معمول مسائل افتخارآمیز را

که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند، حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده
.

((یتمطی)) از ماده ((مطا)) در اصل به معنی پشت است و ((تمطی)) به معنی کشیدن پشت از روی بی اعتنائی و غرور، و یا کسالت و بی حالی است ، و در اینجا منظور همان معنی اول است .

بعضی نیز آن را از ماده ((مط)) (بر وزن خط) به معنی کشیدن پا یا سایر اعضای بدن به هنگام اظهار بی اعتنائی یا کسالت می دانند، ولی اشتقاق آن از ((مطا)) با ظاهر لفظ مناسبتر است . <۳۸>

به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۳۱ سوره ((مطففین))

آمده است : و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین : ((هنگامی که آنها به سوی خانواده های خود بازمی گردند از روی استهزا درباره مؤ منان سخن می گویند)).

سپس اینگونه افراد بی ایمان را مخاطب ساخته ، و به عنوان تهدید می گوید: ((عذاب الهی برای تو شایسته تر است ، شایسته تر))! (أ ولی لک فاولی).

((باز هم عذاب الهی برای تو شایسته تر است شایسته تر))! (ثم أ ولی لک فاولی).

تفسیرهای متعدد دیگری برای این آیه نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه :

تهدیدی است به آنها که عذاب بر تو باد باز هم عذاب بر تو باد.

یا این حالتی را که داری برای تو سزاوارتر است ، سزاوارتر.

یا سرزنش و مذمت برای تو بهتر است ، باز هم بهتر.

یا وای بر تو، باز هم وای بر تو.

یا خیرات دنیا از تو دور باد،

و خیرات آخرت نیز دور باد.

یا شر و عذاب دامنگیر تو باد، باز هم شر و عذاب دامنگیرت باد.

یا عذابی که در میدان بدر مشاهده می کنی برای تو در این دنیا شایسته تر است ، و عذاب قبر و قیامت نیز برای تو شایسته تر. <۳۹>

ولی ناگفته پیدا است که غالب این معانی به یک معنی کلی و جامع بر می گردد که تهدید به عذاب و مذمت و شر و عقاب را در بر می گیرد اعم از عذاب دنیا، برزخ ، و قیامت .

در روایات آمده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست ابوجهل را گرفت (و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت) و فرمود: أ ولی لك فاولی ثم أ ولی لك فاولی ابوجهل گفت : ((مرا به چه چیز تهدید می کنی ، نه تو می توانی و نه پروردگارت می توانـد به من زیانی برساند، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم ،))! اینجا بود که همین جمله ها بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به صورت آیات قرآنی نازل شد. <۴۰>

سپس به دو استدلال جالب درباره معاد می پردازد که یکی از طریق بیان هدف آفرینش و حکمت خداوند است و دیگری از طریق بیان قدرت او و به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین .

در مرحله اول می فرمایـد: ((آیا انسان گمان می کند که بیهوده و بی هدف رها می شود))؟! (ایحسب الانسان ان یترك سدی).

((سدی)) (بر وزن هدی) به معنی مهمل و بیهوده و

بی هدف است عرب می گوید: ((ابل سدی)) در مورد شتری که بدون ساربان رها شده و هر جا می خواهد به چرا می رود.

منظور از ((انسـان)) در این آیه همان انسانی است که منکر معاد و رسـتاخیز می باشـد، آیه می گویـد: او چگونه باور می کند خداونـد این جهـان پهنـاور را، بـا این عظمت ، و اینهمه شـگفتیها برای انسـان بیافرینـد، ولی در آفرینش انسان هـدفی نباشـد،؟ چگونه می تواند باور کرد، که هر عضوی از اعضای

انسان برای هـدف خاصـی آفریـده شـده باشد، چشم برای دیدن و گوش برای شـنیدن ، و قلب برای رسانیدن غذا و اکسـیژن و آب به تمام سـلولهای بـدن . حتی خطوط سـر انگشـتان انسان نیز حکمتی دارد، ولی برای مجموع وجود او هیچ هدفی در کار نیست ، و بیهوده و مهمل و بدون هیچگونه برنامه و امر و نهی و تکلیف و مسؤ ولیت آفریده شده است ؟

یک فرد عادی اگر مصـنوع کوچکی بی هدف بسازد به او ایراد می کنند، و نامش را از زمره انسانهای عاقل حذف می نمایند، چگونه خداوند حکیم علی الاطلاق ممکن است چنین آفرینش بی هدفی داشته باشد؟!

و اگر گفته شود هـدف همین زنـدگی چنـد روزه دنیا است ، همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار گونه درد و رنج ، قطعا این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند.

بنـابراین نتیجه می گیریم که این انسان برای هـدف بزرگتری یعنی زنـدگی جاویـدان در جوار قرب رحمت حق ، و تکامل بی وقفه و بی پایان ، آفریده شده است . <۴۱>

سپس

به بیان دلیل دوم پرداخته ، می افزایـد: ((آیا انسان در آغاز نطفه ای از منی نبود که در رحم ریخته می شود))؟! (الم یک نطفه من منی یمنی)

((سپس این مرحله را پشت سر گذارد و به صورت خون بسته درآمد،

و خداوند او را آفرینش تازه ای بخشید، و موزون ساخت)) (ثم کان علقه فخلق فسوی).

باز در این مرحله متوقف نماند خداوند از همین نطفه دو جفت مرد و زن را آفرید (فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی).

آیـا کسـی که نطفه کوچـک و بی ارزش را در ظلمتکـده رحم مـادر، هر روز آفرینش جدیـدی می بخشـد، و لباس تازه ای از حیات و زنـدگی در تن او می کنـد، و چهره نوینی به او می دهـد، تا سـرانجام انسان مذکر یا مؤ نث کاملی می شود و از مادر متولد می گردد آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند؟ (الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی).

این بیان در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مساءله معاد جسمانی غالبا دم از محال بودن می زدند، و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند، و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی گردانـد، مراحل عجیب جنین ، و تطورات شـگفت انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می دهد، تا بداند او بر همه چیز قادر و توانا است ، و به تعبیر دیگر بهترین دلیل برای امکان یک شی ء وقوع آن است .

۱ - تطورات جنین یا رستاخیزهای

مکررا!

((نطفه)) در اصل به معنی آب کم یا آب صاف است ، سپس به قطرات آبی

که از طریق لقاح سبب پیدایش انسان یا حیوانی می شود گفته شده است .

در حقیقت تحول نطفه در دوران جنینی از عجیب ترین پدیده های جهان هستی است که موضوع علم ((جنین شناسی)) می باشد، و در قرون اخیر پرده از روی اسرار آن تا حد زیادی برداشته شده است .

قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود کرارا به عنوان یکی از نشانه های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده ، و این خود از نشانه های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است .

گرچه در این آیات تنها بعضی از مراحل جنینی ذکر شده ولی در آیات دیگر قرآن مانند آیات آغاز سوره حج ، و اوائل سوره مؤ منون ، مراحل بیشتری بیان گردیده است ، و ما شرح بیشتری در ذیل این آیات در این زمینه داده ایم . <۴۲>

ضمنا به ((ذلک)) که اسم اشاره به بعید است در مورد خداوند کنایه از عظمت مقام او است و اشاره به این است که بقدری ذات پاکش والا است که از دسترس افکار بشر بیرون است .

در روایتی آمده است هنگامی که آیات الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی : ((آیا خداوند با اینهمه توانائی ، قادر نیست مردگان را زنده کند))؟ نازل گردید؟ رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشت : سبحانک اللهم ، و بلی : منزهی تو ای خداوند آری چنین قدرتی را داری .

همین معنی از امام باقر و امام

صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است . <۴۳>

۲ - نظام جنسیت در جهان بشریت

با تمام گفتگوهائی که درباره عوامل جنسیت جنین شده ، و اینکه تحت تاءثیر چه اموری تبدیل به جنس ((مذکر)) یا ((مؤ نث)) می شود، هنوز هیچکس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست ؟

درست است که بعضی از مواد غذائی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مساءله بی تاءثیر نباشد. ولی یقینا هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، و به تعبیر دیگر این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است .

از سوی دیگر همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتا در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است ولی رویهمرفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضا روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد، و مثلا تعداد زنان ده برابر مردان ، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟ و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر یک زن ده مرد، و یا در برابر هر ده مرد یک زن وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر پا می شود.

آیات فوق که می گوید فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی اشاره لطیف و سربسته ای به این دو موضوع است : از یکسو به تنوع مرموز انسانها، و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند،

و از سوی دیگر به این تعادل نسبی . <۴۴>

خداوندا! ما گواهی می دهیم که تو قادری بر اینکه در یک لحظه تمام مردگان را لباس حیات بپوشانی ، چیزی در مقابل قدرت تو مشکل و پیچیده نیست .

پروردگارا! در آن روز که جانها به گلوگاه می رسد، و از همه چیز قطع امید می کنیم تنها امیدمان به ذات پاک تو است .

بار الها! ما را به هدف آفرینش آشنا بفرما.

آمین یا رب العالمین خدائی که انسان را از نطفه بی ارزش آفرید ...

در ادامه بحثهای مربوط به مرگ که نخستین گام در سفر آخرت است و در آیات گذشته آمده ، در آیات مورد بحث از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می گوید.

نخست می فرماید: ((این انسان منکر معاد هرگز ایمان نیاورد و آیات خدا را تصدیق نکرد و برای او نماز نگذارد)) (فلا صدق و لا صلی).

((بلکه راه تکذیب را پیش گرفت و به فرمان خدا پشت کرد)) (و لکن کذب و تولی).

منظور از جمله فلا صدق عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی

و توحید و نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی بعضی آن را اشاره به ترک انفاق و ((صدقه)) از ناحیه کافران دانسته اند، به قرینه ذکر آن در کنار نماز.

ولی آیه دوم به خوبی گواهی می دهد که نقطه مقابل این تصدیق ، تکذیب است ، بنابراین تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

در آیه بعد می افزاید: ((سپس او به سوی خانواده خود بازگشت ، در حالی که متکبرانه

راه می رفت)) (ثم ذهب الی اهله یتمطی).

او به گمان اینکه با بی اعتنائی و تکذیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آیات الهی ، پیروزی مهمی به دست آورده ، از باده غرور سرمست بود، و به سراغ خانواده خود می آمد تا طبق معمول مسائل افتخارآمیز را که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند، حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده .

((یتمطی)) از ماده ((مطا)) در اصل به معنی پشت است و ((تمطی)) به معنی کشیدن پشت از روی بی اعتنائی و غرور، و یا کسالت و بی حالی است ، و در اینجا منظور همان معنی اول است .

بعضی نیز آن را از ماده ((مط)) (بر وزن خط) به معنی کشیدن پا یا سایر اعضای بدن به هنگام اظهار بی اعتنائی یا کسالت می دانند، ولی اشتقاق آن از ((مطا)) با ظاهر لفظ مناسبتر است .

به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۳۱ سوره ((مطففین))

آمده است : و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین : ((هنگامی که آنها به سوی خانواده های خود بازمی گردند از روی استهزا درباره مؤ منان سخن می گویند)).

سپس اینگونه افراد بی ایمان را مخاطب ساخته ، و به عنوان تهدید می گوید: ((عذاب الهی برای تو شایسته تر است ، شایسته تر))! (أ ولی لک فاولی).

((باز هم عذاب الهی برای تو شایسته تر است شایسته تر))! (ثم أ ولی لک فاولی).

تفسیرهای متعدد دیگری برای این آیه نیز ذکر کرده اند از

جمله اینکه :

تهدیدی است به آنها که عذاب بر تو باد باز هم عذاب بر تو باد.

یا این حالتی را که داری برای تو سزاوارتر است ، سزاوارتر.

یا سرزنش و مذمت برای تو بهتر است ، باز هم بهتر.

یا وای بر تو، باز هم وای بر تو.

یا خیرات دنیا از تو دور باد، و خیرات آخرت نیز دور باد.

یا شر و عذاب دامنگیر تو باد، باز هم شر و عذاب دامنگیرت باد.

یا عذابی که در میدان بدر مشاهده می کنی برای تو در این دنیا شایسته تر است ، و عذاب قبر و قیامت نیز برای تو شایسته تر.

ولی ناگفته پیدا است که غالب این معانی به یک معنی کلی و جامع بر می گردد که تهدید به عذاب و مذمت و شر و عقاب را در بر می گیرد اعم از عذاب دنیا، برزخ ، و قیامت .

در روایات آمده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست ابوجهل را گرفت (و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت) و فرمود: أ ولی لک فاولی ثم أ ولی لک فاولی ابوجهل گفت : ((مرا به چه چیز تهدید می کنی ، نه تو می توانی و نه پروردگارت می تواند به من زیانی برساند، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم ،))! اینجا بود که همین جمله ها بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به صورت آیات قرآنی نازل شد.

سپس به دو استدلال جالب درباره معاد می پردازد که یکی از طریق بیان هدف آفرینش و حکمت خداوند است و دیگری از طریق بیان

قدرت او به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین .

در مرحله اول می فرمایـد: ((آیا انسان گمان می کند که بیهوده و بی هدف رها می شود))؟! (ایحسب الانسان ان یترک سدی).

((سـدی)) (بر وزن هـدی) به معنی مهمل و بیهوده و بی هدف است عرب می گوید: ((ابل سدی)) در مورد شتری که بدون ساربان رها شده و هر جا می خواهد به چرا می رود.

منظور از ((انسـان)) در این آیه همان انسانی است که منکر معاد و رسـتاخیز می باشـد، آیه می گویـد: او چگونه باور می کند خداونـد این جهـان پهنـاور را، بـا این عظمت ، و اینهمه شـگفتیها برای انسـان بیافرینـد، ولی در آفرینش انسان هـدفی نباشـد،؟ چگونه می تواند باور کرد، که هر عضوی از اعضای

انسان برای هـدف خاصـی آفریـده شـده باشد، چشم برای دیدن و گوش برای شـنیدن ، و قلب برای رسانیدن غذا و اکسـیژن و آب به تمام سـلولهای بـدن . حتی خطوط سـر انگشـتان انسان نیز حکمتی دارد، ولی برای مجموع وجود او هیچ هدفی در کار نیست ، و بیهوده و مهمل و بدون هیچگونه برنامه و امر و نهی و تکلیف و مسؤ ولیت آفریده شده است ؟

یک فرد عادی اگر مصـنوع کوچکی بی هدف بسازد به او ایراد می کنند، و نامش را از زمره انسانهای عاقل حذف می نمایند، چگونه خداوند حکیم علی الاطلاق ممکن است چنین آفرینش بی هدفی داشته باشد؟!

و اگر گفته شود هدف همین زندگی چند روزه دنیا است ، همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار

گونه درد و رنج ، قطعا این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند.

بنـابراین نتیجه می گیریم که این انسان برای هـدف بزرگتری یعنی زنـدگی جاویـدان در جوار قرب رحمت حق ، و تکامل بی وقفه و بی پایان ، آفریده شده است .

سپس به بیان دلیل دوم پرداخته ، می افزاید: ((آیا انسان در آغاز نطفه ای از منی نبود که در رحم ریخته می شود))؟! (الم یک نطفه من منی یمنی)

((سپس این مرحله را پشت سر گذارد و به صورت خون بسته درآمد،

و خداوند او را آفرینش تازه ای بخشید، و موزون ساخت)) (ثم کان علقه فخلق فسوی).

باز در این مرحله متوقف نماند خداوند از همین نطفه دو جفت مرد و زن را آفرید (فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی).

آیـا کسـی که نطفه کوچـک و بی ارزش را در ظلمتکـده رحم مـادر، هر روز آفرینش جدیـدی می بخشـد، و لباس تازه ای از حیات و زنـدگی در تن او می کنـد، و چهره نوینی به او می دهـد، تا سـرانجام انسان مذکر یا مؤ نث کاملی می شود و از مادر متولد می گردد آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند؟ (الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی).

این بیان در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مساءله معاد جسمانی غالبا دم از محال بودن می زدند، و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند، و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی گرداند، مراحل عجیب

جنین ، و تطورات شگفت انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می دهد، تا بداند او بر همه چیز قادر و توانا است ، و به تعبیر دیگر بهترین دلیل برای امکان یک شی ء وقوع آن است .

۱ - تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر!

((نطفه)) در اصل به معنی آب کم یا آب صاف است ، سپس به قطرات آبی

که از طریق لقاح سبب پیدایش انسان یا حیوانی می شود گفته شده است .

در حقیقت تحول نطفه در دوران جنینی از عجیب ترین پدیده های جهان هستی است که موضوع علم ((جنین شناسی)) می باشد، و در قرون اخیر پرده از روی اسرار آن تا حد زیادی برداشته شده است .

قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود کرارا به عنوان یکی از نشانه های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده ، و این خود از نشانه های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است .

گرچه در این آیات تنها بعضی از مراحل جنینی ذکر شده ولی در آیات دیگر قرآن مانند آیات آغاز سوره حج ، و اوائل سوره مؤ منون ، مراحل بیشتری بیان گردیده است ، و ما شرح بیشتری در ذیل این آیات در این زمینه داده ایم .

ضمنا به ((ذلک)) که اسم اشاره به بعید است در مورد خداوند کنایه از عظمت مقام او است و اشاره به این است که بقدری ذات پاکش والا است که از دسترس افکار بشر بیرون است .

در روایتی آمده است هنگامی که آیات الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی : ((آیا خداوند با اینهمه

توانائی ، قادر نیست مردگان را زنده کند))؟ نازل گردید؟ رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشت : سبحانک اللهم ، و بلی : منزهی تو ای خداوند آری چنین قدرتی را داری .

همین معنی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است .

۲ - نظام جنسیت در جهان بشریت

با تمام گفتگوهائی که درباره عوامل جنسیت جنین شده ، و اینکه تحت تاءثیر چه اموری تبدیل به جنس ((مذکر)) یا ((مؤ نث)) می شود، هنوز هیچکس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست ؟

درست است که بعضی از مواد غذائی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مساءله بی تاءثیر نباشد. ولی یقینا هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، و به تعبیر دیگر این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است .

از سوی دیگر همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتا در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است ولی رویهمرفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضا روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد، و مثلا تعداد زنان ده برابر مردان ، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟ و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر یک زن ده مرد، و یا در برابر هر ده مرد یک زن وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر

پا می شود.

آیات فوق که می گوید فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی اشاره لطیف و سربسته ای به این دو موضوع است : از یکسو به تنوع مرموز انسانها، و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند، و از سوی دیگر به این تعادل نسبی .

خداوندا! ما گواهی می دهیم که تو قادری بر اینکه در یک لحظه تمام مردگان را لباس حیات بپوشانی ، چیزی در مقابل قدرت تو مشکل و پیچیده نیست .

پروردگارا! در آن روز که جانها به گلوگاه می رسد، و از همه چیز قطع امید می کنیم تنها امیدمان به ذات پاک تو است .

بار الها! ما را به هدف آفرینش آشنا بفرما.

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره در آستانه سوره دیگری از سوره های قرآن ایستاده ایم، و این بار، سوره مبارکه قیامت را در برابر خویش داریم. بجاست به شناسنامه اش بنگریم:

۱ - نام این سوره نام این سوره «قیامت»، به معنی رستاخیز عمومی و معاد است.

روزی که همه انسان ها از دل زمین و گورهای خویش، به خواست خدا و قدرت بی کران او سر بر می آورند و هراسان و گریان و در اندیشه سرنوشت خویش به سوی حساب و بازخواست می روند، تا از آنجا به بهشت پرطراوت و زیبا هدایت گردند، و یا به دوزخ و آتش سوزان آن کشانده شوند.

۲ - فرودگاه آن به باور مفسران و محدثان این سوره در مکّه و در کنار خانه خدا بر قلب پاک پیامبر فرود آمده است. آیات این سوره و موضوعات متنوع آن نیز نشانگر «مکّی»

بودن آیات آن است.

۳ – شمار آیه ها و واژه های این سوره از دیدگاه قرآن پژوهان و تلاوت کنندگان کوفه، این سوره دارای ۴۰ آیه است. از امیرمؤمنان نیز این دیدگاه روایت شده است، اما پاره ای نیز همین آیه ها و واژه ها را ۳۹ آیه به حساب آورده اند.

این سوره از ۱۶۵ واژه، و از ۶۵۲ حرف پدید آمده است.

۴ – پاداش تلاوت آن از پیامبر گرامی آورده اند که:

من قرأ سوره القیامه شهدت انا و جبرئیل له یوم القیامه انّه کان مؤمناً بیوم القیامه، و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلایق یوم القیامه.(۱۴۸)

هر کس سوره قیامت را تلاوت کند من و فرشته وحی به سود او در روز رستاخیز گواهی خواهیم داد که او به روز رستاخیز ایمان داشته، و در آن روز سهمگین چهره اش از چهره دیگران درخشنده تر است.

از امام صادق آورده اند که:

من ادمن قرائه «لا ـ اقسم» و کان یعمل بها، بعثهااللّه یوم القیامه معه فی قبره، فی احسن صوره تبشره و تضحک فی وجهه حتی یجور الصراط و المیزان.(۱۴۹)

هر کس سوره قیامت را تلاوت نماید و به آن عمل کند، خدا این سوره را در روز رستاخیز به همراه او از آرامگاهش، با بهترین سیما برمی انگیزد و همواره به او نوید می دهد و بر چهره اش می خندد تا او از صراط و میزان بگذرد.

۵ – دورنمایی از مفاهیم این سوره نام الهام بخش این سوره، «قیامت» یا رستاخیز است. این تابلو نشان می دهد که در این سوره و آیات روشنگر آن چه مفاهیم و موضوعاتی طرح می گردد.

در این سوره پس از یاد و

نـام با عظمت خـدا، به رسـتاخیز سوگنـد یاد می گردد، تا توجّه انسان های کمال طلب و آینـده نگر را بیشتر برانگیزد، آن گاه بحث های متنوعی به تابلو می رود که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱ - تردیدناپذیربودن فرا رسیدن رستاخیز.

۲ - نشانه ها و علائم پیدایش آن روز سهمگین.

۳ - حال و روز خوش شایسته کرداران.

۴ - تیره روزی و گرفتاری ستمکاران و گناه ورزان.

۵ - لحظه های سخت جان دادن.

۶ - چهره های خندان و گرفته آن روز.

۷ - فلسفه معاد.

۸ - استدلال بر قطعی بودن آن.

۹ - هدفداری آفرینش و رابطه آن با رستاخیز.

۱۰ - شور و شوق پیامبر برای ساختن جامعه و دنیای آزاد و آباد.

۱۱ - ثمره درست اندیشی و عملکرد شایسته در سرای آخرت.

۱۲ - سختی های جان کندن.

۱۳ - دو راه برای استدلال به معاد و قطعی بودن رستاخیز، و نکات ارزشمند دیگری که خواهد آمد.

۱ - به روز رستاخیز سوگند،

۲ - و به نفس سرزنشگر [و وجدان فناناپذیر] سوگند [که شما انسان ها برانگیخته خواهید شد].

۳ - آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان های او را گرد نخواهیم آورد؟

۴ - چرا، ما بر این توانا هستیم که [خطوط سر] انگشتان او را [نیز همان گونه که بوده است موزون و منظم سازیم.

۵ - [نه، انسان در توانایی ما تردیـد نـدارد،] بلکه انسان می خواهـد [بدون پروا و رعایت قانون خدا و حقوق مردم در همه عمر گناه کند.

۶ - [به همین جهت می پرسد: روز رستاخیز کی خواهد بود؟

۷ - [هان ای پیامبر! بگو:] پس هنگامی که چشم ها از شدت هراس به گردش در

آید،

۸ – و ماه تیره [و تار] گردد،

۹ – و خورشید و ماه در یک جا گرد آیند،

۱۰ – آن روز انسان می گوید: راه فرار کجاست؟

۱۱ – [نه،] هرگز این گونه نیست [و] راه فراری نیست [و پناهگاهی نخواهد بود.]

۱۲ – آن روز قرارگاه نهایی، تنها به سوی پروردگار توست.

۱۳ – آن روز، به انسان از [همه آنچه پیش فرستاده و آنچه باز پس نهاده است آگاهی خواهند داد.

۱۴ – [نه،] بلکه انسان نسبت به خود بیناست [و از کار خود آگاه است]؛

۱۵ – گرچه [به ظاهر] برای خود بهانه ها بتراشد.

نگرشی بر واژه ها

لوامه: این واژه مفهوم مبالغه دارد، بسان «علّامه» و به معنی بسیار سرزنشگر و ملامت کننده آمده است.

معاذیر: این واژه جمع «معذرت» به معنی پیداکردن راهی برای نابودی آثار جرم و گناه، و نیز پوزشخواهی – که یکی از آن راه هاست – آمده است. پاره ای نیز آن را جمع واژه «معذار»، به معنی پوشش و پرده گرفته اند.

بصیره: آگاهی و بینایی. این واژه گاه مفهوم وصفی دارد و به معنی فرد بینا آمده است.

تفسیر

به وجدان بیدار انسان سوگند

خدای فرزانه سوره پیش را با یادی از رستاخیز به پایان برد، اینک این سوره را نیز با دو سوگند و توجه دادن دل های بیدار و جان های کمال جو به تردیدناپذیربودن و فرارسیدن رستاخیز آغاز می کند، تا مردم در گفتار و کردار و اندیشه های خویش نیک بیندیشند.

نخست می فرماید:

لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَهِ

به روز رستاخیز سوگند،

به باور «ابن عباس» و «سعید بن جبیر» منظور این است که: به

روز رستاخیز سوگند یاد می کنم، چرا که از دیدگاه آنان «لا»، در آیه شریفه «صله» است.

امّا به باور پاره ای «لا» در آیه برای نفی و انکار آمده و منظور این است که: نه، هرگز این گونه نیست که شما کفرگرایان و انکارگران رستاخیز می پندارید. آن گاه از پی آن، سوگند یاد می کند که: روز رستاخیز بی هیچ تردیدی فرا خواهد رسید و همه شما برانگیخته خواهید شد. و بدین وسیله میان سوگند انکاری و ابتدایی تفاوت می گذارد.

به باور «ابومسلم» منظور این است که: به روز رستاخیز سوگند یاد نمی کنم، چرا که آمدن آن و تردیدناپذیربودنش در پرتو خرد و اندیشه و دلایل عقلی و نقلی روشن است و نیازی به سوگند نیست.

امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که: به روز رستاخیز سوگند یاد نمی کنم، چرا که شما آن روز را باور نمی دارید و به آن اعتراف نمی کنید.

آن گاه در سوگندی دیگر می فرماید:

وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ

و به وجدان بیدار و سرزنشگر انسان سوگند،

ممکن است منظور این باشد که: به وجدان بیدار و نفس نکوهشگر انسان سوگند یاد نمی کنم، چرا که شما زبان به اقرار این واقعیت نمی گشایید که: وجدان بیدار بشر او را در روز رستاخیز زیر باران نکوهش و تازیانه سرزنش می گیرد؛ اینک من از شما می پرسم که آیا من قدرت آن را دارم که استخوان های پراکنده و پوسیده شما را در آستانه رستاخیز گرد آورم و به او زندگی بخشم؟

به باور «حسن» منظور این است که: به روز رستاخیز سوگند، امّا به وجدان بیدار بشر سوگند مباد.

«علی بن عیسی» این دیدگاه را

سست می شمارد، چرا که از سبک و سیاق کلام خارج است و بهتر این است که هر دو را سوگند بگیرم، درست همان گونه که بیشتر قرآن پژوهان گفته اند.

نکته دیگر این است که پاسخ این دو سوگند نیامده و می تواند این گونه باشد: به روز رستاخیز سوگند، و به وجدان بیدار انسان سوگند آن گونه که شما می پندارید آفرینش شما بی هدف نیست، بلکه شما برانگیخته خواهید شد.

«عطاء» از «ابن عباس» آورده است که: هیچ نفس ملامتگری نیست جز این که در روز رستاخیز صاحب خود را زیر تازیانه ملامت می گیرد؛ چرا که اگر فردی شایسته کردار است، وجدان بیدارش او را ملامت می کند که چرا کار شایسته بیشتری انجام نداده است، و اگر زشت کردار است، سرزنش می گردد که گناه و زشتی چرا؟

امّا «مجاهد» بر آن است که می پرسد: چرا دست به گناه زدی؟ و چرا فرمانبرداری خدا را نکردی؟ و بر گذشته سیاه نکوهش می کند.

به باور پاره ای این «وجدان» انسانِ کفرگراست که آنجا بیدار می گردد و صاحب خود را به خاطر کفر و بیدادش در دنیا زیر تازیانه ملامت می گیرد.

امّا به باور پاره ای دیگر، منظور وجدان بیدار انسان توحیدگرا در همین دنیاست، که در صورت گناه و کوتاهی در انجام وظیفه، انسان را به باد سرزنش می گیرد که چرا چنین کردی؟ و این بدان دلیل است که وجدان انسان با ایمان و کمال جو بیدار و هشیار و آینده نگر است و به فرجام کارها می اندیشد؛ امّا وجدان انسان گناهکار و خودکامه رنگ مرگ می گیرد و به او اعتراض نمی کند و از او حساب نمی کشد.

در آیه بعد در قالب پرسشی

تفکرانگیز برای بیداری انکارگران معاد و جهان پس از مرگ می فرماید:

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ آیا انسان می پندارد که ما هرگز استخوان های پراکنده و پوسیده او را گرد نخواهیم آورد و او را به صورت نخستین باز نخواهیم گرداند و رستاخیزی در کار نخواهد بود و او را از نو نخواهیم آفرید؟

آن گاه بی درنگ می افزاید:

بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ چرا، ما نه تنها می توانیم استخوان های پراکنده و پوسیده او را از نو گرد آوریم و به او آفرینشی جدید بخشیم، بلکه می توانیم حتی خطوط سر انگشتان او را نیز دگرباره به همان صورت نخست مرتب و سامان یافته پدید آوریم.

به باور گروهی از جمله «جبایی» «زجاج» و... منظور این است که: ما می توانیم سر انگشتان او را همان گونه که بود دگرباره با گردآوری استخوان های ریز و پوسیده اش به همان صورت نخست پدید آوریم و خطوط سر انگشتان او را منظم سازیم. روشن است که وقتی کسی می تواند استخوان های نازک سرانگشتان را پدید آورد و خطوط آنها را منظم سازد، گردآوری استخوان های بزرگ و ساماندهی آنها برایش آسان است.

امّا به باور «ابن عباس»و «قتاده» منظور این است که: ما می توانیم سر انگشتان او را بسان کف پا، یا چکمه، یا سم حیوان پدید آوریم، اما ما بر او نعمتی گران بخشیدیم و سر انگشتان او را به گونه ای آفریدیم که به وسیله آن ها بتواند کارهای دقیق، همانند نگارش و حسابداری و دیگر کارهای ظریف را انجام دهد، و از آنها سود برد و در زندگی به سرعت بتواند از آنها در داد و ستد و کارهایی

که نیاز به مهارت و ظرافت دست ها دارد بهره جوید.

از انگیزه های انکار رستاخیز

در آیه بعد در اشاره به یکی از انگیزه های واقعی و یکی از علل حقیقی نفی رستاخیز و انکار معاد و جهان پس از مرگ می فرماید:

بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ نه، این گونه نیست که انسان کفرگرا در قدرت خدا بر گردآوردن استخوان ها و زنده ساختن مردگان در تردید باشد، هرگز، بلکه او می خواهد وجدان خویش را فریب دهد و از مسئولیت پذیری و رفتار و گفتار حساب شده و مسئولانه شانه خالی کند و عمری یله و رها به هر کاری خواست دست یازد.

به باور گروهی، چون «مجاهد»، «حسن»، «عکرمه»، و «سدی» در این آیه خدای آگاه از حال و عملکرد انسان های کفرگرا و اصلاح ستیز خبر می دهد، و روشنگری می کند که چنین کسانی نه حاضرند از مرکب هوا و هوس و گناه پیاده شوند و رهبری خرد و وجدان را بپذیرند و مسئولانه رفتار کنند، و نه حاضرند توبه کنند و خویشتن را اصلاح نمایند؛ درست به همین دلیل هم از خواست پروردگارشان که زندگی حقوقی و اخلاقی و حساب شده برای آنان است، سر باز زده و به معاد و جهان پس از مرگ و پاداش و کیفر اقرار نمی کنند.

به باور «زجاج» منظور این است که: انسان حق ناپذیر و کفرگرا برای یله و رها بودن و عدم پذیرش نقد و محاسبه و مسئولیت، رستاخیز را انکار می کند. با این بیان واژه «فجور» به معنی تکذیب رستاخیز آمده است.

«ابن انباری» می گوید: منظور این است که کفرگرا و حق ناپذیر می خواهد تا زنده است گناه کند و

مقررات عادلانه را بشکند، و بر آن نیست که توبه کند و خود را اصلاح، و اشتباهات و گناهان گذشته را جبران کند.

اما به باور «عطیه»، او می خواهد گناه کند و در انجام زشت کاری و بیداد شتاب ورزد؛ آن گاه توبه و بازگشت و اصلاح را هماره به تأخیر افکند و اصلاح نپذیرد.

آن گاه می افزاید:

يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيامَهِ

این انسان حق ناپذیر و ناسپاس بدان دلیل که می خواهد هماره یله و رها باشد و گناه کند، خود را به بیراهه می زند و با هدف نفی رستاخیز و پاداش و کیفر این روز سهمگین، با پرسشی انکاری می پرسد: این روز رستاخیز کی خواهد بود؟ با این بیان واژه «ایان» در آیه به معنی «متی» آمده است.

سپس در پاسخ پرسشی انکارگران روز رستاخیز و هشدار به آنان می فرماید:

فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ

هان ای پیامبر!بگو: پس هنگامی که در آستانه مرگ چشم ها از شدت هراس به گردش درآید و اضطراب و دلهره وجود او را آکنده سازد...

به باور «قتاده» و «مسلم» منظور این است که: هنگامی که با دیدن رویداهای هولناک قیامت ترس و حیرت دل او را آکنده ساخت...

و می افزاید:

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ

و آن گاه که ماه تیره و تار گردد،

و ادامه می دهد که:

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ

و آن گاه که خورشید و ماه در یک جا گرد آیند،

به باور برخی منظور این است که: و آن گاه که خورشید و ماه بر اثر رویدادهای سهمگین در آستانه رستاخیز نور و روشنایی خود را از دست دهند و ظلمت و تاریکی همه جا

را فراگیرد و آن دو در این وصف که نور و روشنایی خود را از دست داده اند گرد آیند و جمع شوند...

گفتنی است که «جمع شدن» و گردآمدن، سه گونه است:

۱ - گردآمدن در مکان،

۲ - گردآمدن در زمان،

۳- جمع شدن وصف های متعدد و مختلف در پدیده یا چیزی واحد.

با این بیان اشتراک دو چیز در یک یا چند وصف، بسان تاریک شدن خورشید و ماه ممکن است و یک نوع تعبیر مجازی است که باید با قرینه همراه باشد. به هر حال این نوع جمع شدن و گردآمدن مجازی است، چرا که جمع حقیقی آن است که یکی از دو چیز در دیگری ادغام گردد.

از دیدگاه «ابن مسعود» منظور از جمع میان خورشید و ماه این است که هر دو از سینه مغرب طلوع می کنند، بسان دو شتری که در یک مسابقه از کنار هم حرکت می نماید.

آری، در آن روز و در آن شرایط سخت و سهمگین انسان کفرگرا و انکارگر رستاخیز می گوید: راه فرار کجاست.

يَقُولُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ

به باور«فرّا» منظور این است که: پناهگاه کجاست؟

و به باور «زجاج» واژه «مفر» به فتح و کسر «م» به معنی مکان آمده، با این بیان منظور این است که: انسان کفرگرا و انکارگر رستاخیز در آن شرایط می گوید: پس پناهگاهی که بدان پناه برند کجاست؟

آیه بعد پاسخ آنان می باشد که می فرماید:

كَلَّا لا وَزَرَ

نه، هرگز چنین نیست و راه فرار و پناهگاهی که کفرگرایان بگریزند و به آنجا پناه برند وجود ندارد.

واژه «وزر»در اصل به معنی پناهگاه کوهستانی است که بدان پناه می برند،

و «وزیر» را بدان جهت «وزیر» می گویند که مردم در کارهای دشوار به او پناه می برند و از او گره گشایی می خواهند.

به بیان «ضحاک» منظور این است که: در آن روز سهمگین نه پناهی خواهد بود و نه پناهگاهی.

آن گاه می افزاید:

إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

آن روز قرارگاه نهایی همگان به سوی پروردگار تو خواهد بود.

به باور «قتاده» منظور این است که: آن روز فرجام کار به سوی پروردگارت خواهد بود و اوست که میان مردم و در مورد سرنوشت نهایی آنان حکم خواهد کرد و جز حکم او هیچ حکم و فرمانی نخواهد بود.

و به باور برخی دیگر واژه «مستقر» به مفهوم صحرای محشر آمده است که در آنجا توحیدگرا و کفرگرا گرد خواهند آمد و این به خواست خدا و به سوی اوست نه مردم.

«ابن مسعود» می گوید: واژه «مستقر» به معنی فرجام کار و بازگشتگاه آمده و این دو گونه است: بازگشتگاه موقت، و بازگشتگاه ابدی و جاودانه.

سپس در ادامه آیات می افزاید:

یُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ یَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

آن روز است که به انسان از همه آنچه انجام داده و از پیش به سرای آخرت فرستاده و آنچه باز پس نهاده است خبر می دهند و او را از عملکردش به طور کامل آگاه می سازند.

به باور پاره ای منظور این است که: به انسان از عملکرد گذشته اش و نیز کارهای عادلانه و ظالمانه ای که اساس آنها را ریخته است، و از پی او به بار می نشیند،از همه آنها به او خبر می دهند.

امّا به باور «ابن عباس» منظور این است که: او را از گناهانی که انجام

داد و کارهای شایسته ای که انجام نداد و فرصت انجام را از دست داد، آگاه می سازند.

امّا از دیدگاه «ابن زید» او را از آنچه گرفته و یا نگرفته و ترک کرده است، آگاه خواهند ساخت.

امّا از دیدگاه «قتاده» او را از آنچه از فرمانبرداری خدا مقدم داشته، و یا با نافرمانی ذات پاک او به تأخیر افکنده و حقوق و مقررات او را ضایع ساخته است آگاه خواهند ساخت.

اما از دیدگاه «ابن اسلم» منظور این است که: او را از آنچه از ثروت و امکانات مالی خویش، با هزینه ساختن در راه خدا، برای خود از پیش فرستاد، و آنچه را از برای ورثه اش باقی نهاد، آگاه خواهند ساخت.

واژه «نبأ» در حقیقت به معنی گزارش از چیزی است که موقعیت و مقام انسان را اوج می بخشد، و برای او خوشایند است؛ اما در این جا منظور از آن، نه گزارش از کارهای مباح و انجام آن ها، بلکه گزارش از انجام کارهایی است که در خور پاداش و کیفر می باشد؛ به همین جهت در مورد کارهایی که در خور پاداش و کیفری نیست و وجود و عدم آنها تفاوتی ندارد، گزارشی ارائه نمی شود.

در آیه بعد می افزاید:

بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ

آری، آن روز گواهان گوناگون رستاخیز انسان را از عملکردش در زندگی آگاه خواهند ساخت، گرچه اگر آنها هم او را آگاه نسازند چنین نیست که او از عملکرد خویش آگاه نباشد؛ نه، بلکه این انسان به گونه ای آفریده شده است که خود از کار خویشتن آگاه و نسبت به خود بیناست.

به باور گروهی همچون «ابن عباس» و... منظور

این است که: در آن روز اعضا و انـدام های انسان، به آنچه او در زندگی انجام داده است گواهی خواهند داد. با این بیان خود انسان نسبت به عملکرد خود بیناست و بر ضد خویش گواهی خواهد داد.

و به بـاور «قتیبی» در آیه شـریفه اعضـا و انـدام هـای انسان، به جای خود آمـده انـد؛ درست به همین دلیل هم واژه «بصـیره» به صورت مؤنث به کار رفته است.

از دیـدگاه «اخفش» آیه مورد بحث بسـان این گفتـار است که گفته شود: او، خود دلیـل و مـایه عبرت است. نمونه و دلیل آیه مـورد بحث این آیه است که می فرمایـد: کفی بنفسـک الیـوم علیـک حسـیبا(۱۵۰) نـامه ات را بخـوان، کـافی اسـت که امروز خودت حسابرس خود باشی.

و از دیـدگاه پاره ای دیگر منظور این است که: این انسان به گونه ای آفریـده شـده است که به درون و اندیشه و عملکرد خود بیناست.

از امام صادق آورده اند که فرمود:

ما یصـنع احدکم ان یظهر حسـناً، و یسـرّ سیئاً، ألیس اذا رجع الی نفسه یعلم انه لیس کذلک؟ و اللّه یقول: بل الانسان علی نفسه بصیره، انّ السریره اذا صلحت قویت العلانیه.(۱۵۱)

هر گاه یکی از شـما مردم ظاهر خویش را آراسته سازد، اما در نهان زشت کردار و ستمکار باشد، به هنگام آشکارشدن درون ها و نهانی ها و رازهای نهفته چه خواهـد کرد؟ آیا او آن گاه که به وجـدان خویش بازگردد، نمی داند باطن او بسان ظاهرش نیست؟ خـدای فرزانه در این مورد می فرمایـد: آری، انسـان نسبت به خود بینـاست، آن گـاه که درون و بـاطن انسـان اصـلاح گردد، ظاهر او نیز تقویت می شود.

و نیز از همان انسان والا آورده اند

که: آیه مورد بحث را تلاوت کرد و فرمود:

ما یصنع الانسان ان یعتذر الی الناس خلاف ما یعلم اللّه منه؟ انّ رسول اللّه کان یقول: مَنْ اسرّ سریره رداه اللّه رداها ان خیراً فخیر و ان شراً فشر.(۱۵۲)

آن انسانی که در نظر مردم خویشتن را برخلاف چیزی نشان می دهد که خدا از او می داند و می شناسد، در پیشگاه او و به هنگامه حسابرسی چه خواهد کرد؟ او، در برابر وجدان خویش چه پاسخ و بیانی خواهد داشت و چگونه خود را خواهد فریفت؟ پیامبر خدا هماره می فرمود: کسی که باطن و درون را نهان سازد و با آن خو گیرد، خدا به ظاهر و برون او پوششی مناسب آن می پوشاند؛ اگر باطن او زیباست، ظاهر و برون او نیز زیبا جلوه خواهد کرد و اگر جز این گونه باشد، باز هم متناسب با درون و باطن او پوششی خواهد داشت و شهرت خواهد یافت.

و نیز «زراره» از همان بزرگوار پرسید:

ما حد المرض الذی یفطر صاحبه؟

سرورم! میزان آن بیماری که دارنده آن می تواند افطار کند، چیست؟

آن حضرت در پاسخ فرمود:

بل الانسان علی نفسه بصیره.

انسان نسبت به درون و دنیای وجود خویش بیناست. او بهتر می داند که چه اندازه توان روزه داری دارد و کجا باید افطار کند.(۱۵۳)

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ آری، انسان نسبت به درون خویش بیناست، و از اندیشه و عملکرد خود آگاه است؛ گرچه به ظاهر برای دفاع بی مورد از خود، بهانه ها بیاورد و برای قانون شکنی و بیدادش عذرها و بهانه ها بتراشد.

واژه «معاذیر» جمع «معذرت»، در

اصل به مفهوم بهانه تراشی و یادآوردن موانعی است که انسان را از هدف و انجام کارهای مطلوب و محبوب باز می دارد، اما در فرهنگ عرب به معنی پوزشخواهی و پیداکردن راه و چیزی که آثار گناه را از میان بردارد نیز آمده است، و این عذرخواهی، گاه از دل و جان و با اصلاح خویش است و گاه با ریاکاری و خودنمایی و فریب.

به باور «ضحاك» منظور این است که: انسان نسبت به خود بیناست، گرچه درهای خانه خویش را ببندد و پرده های آن را بیفکند.

اما به باور «زجاج» گرچه بهانه ها و دلیل های ساختگی و پوچ بر گناه و قانون شکنی خود اقامه کند، او نسبت به خویشتن بیناست و این بهانه ها برایش سودی نمی بخشد.

پاره ای واژه «معاذیر» را «پرده ها» و پوشش ها معنا کرده اند.

به باور «مبرّد» این واژه در میان قبیله «طّی» رایج بود و از آنهاست، و منظور آیه این است که: انسان نسبت به اندیشه و عملکرد خویش بیناست، گرچه پرده ها را بیندازد و نهان کاری کند، اما به هر صورت باید بداند که پنهانکاری ها سودی ندارد و خود گواه بر عملکردش خواهد بود و روزی گواهی بر ضد خود خواهد داد.

پرتوی از آیات در آیات روشنگری که گذشت چند نکته سازنده بیشتر در خور دقت و درس آموختن است و برای خودسازی و تزکیه نفس و جبران و اصلاح باید به آنها نگریست و اندیشید:

۱ - سوگند به دو دادگاه تکاندهنده در آغازین آیات این سوره خدای فرزانه به دو دادگاه راستین سوگند یاد می کند تا به اهمیت آن دو توجه دهد: یکی به دادگاه

رستاخیز، و دیگری به دادگاه وجدان.

از آیات و روایات چنین دریافت می گردد که: اگر کسی بر اثر زشت کاری و بیداد و پایمال ساختن گسترده مقررات خدا و حقوق بشر، وجدان را کم فروغ، و یا بی فروغ ساخت، دیگر دادگاه هراس انگیز و عادلانه رستاخیز را نیز فراموش ساخته و به هر جنایتی دست خواهد زد؛ اما اگر بر اثر آگاهی و شناخت خود و دنیای وجود خود و خدایش از گناه و زشتی دست نگاه داشت و خود را ساخت، و آنچه را برای خود پسندید و خواست، همان حقوق و کرامت را برای همدین و همنوع خود خواست و پسندید، در آن صورت وجدان او بیدار و پرتلاش می گردد و فروغ آن، زندگی را روشن می سازد، و به انسان اجازه حق کشی، پرونده سازی، شکنجه، زدن، بستن، بریدن و بیداد و گناه را نمی دهد و با تازیانه ملامت او را از گناه پشیمان می کند و به جبران و اصلاح برمی انگیزد.

شاید راز سوگند قرآن به دادگاه وجدان نیز همین باشد که بسیار سرنوشت ساز است.

امیرمؤمنان کمترین مرحله از زندگی انسانی و اسلامی را زندگی بر اساس وجدان وصف می کند و می فرماید:

یا بنیّ اجعل نفسک میزاناً فیما بینک و بین غیرک، فأحبب لغیرک ما تحبّ لنفسک...(۱۵۴)

پسرم! جان خویشتن را میان خود و دیگران میزان قرار ده، پس آنچه را که برای خود دوست می داری، برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را برای خود نمی پسندی، برای دیگران مپسند.

پسرم! ستم و بیداد روا مدار، همان گونه که دوست نمی داری در حق تو ستم شود. نیکوکار و دادپیشه باش، آن گونه که دوست می داری به تو نیکی

کنند؛ و آنچه را برای دیگران زشت می داری برای خود نیز زشت بشمار... .

۲ - وجدان چیست؟

وجدان چیست؟ و دادگاه وجدان کدام است؟

آیا انسان واقعیت و نفس دیگری جز نفس وسوسه گر، یا «امّاره» و نفس «مطمئنه» یا روح و جان تکامل یافته دارد؟ یا این که روح و نفس انسان واقعیتی است که می تواند مراحل چندگانه ای داشته باشد و از مرحله سرکشی و حیوانی اوج گیرد و به مرحله «نفس لوامّه» و از آن هم بالاتر برسد؟ راستی کدام یک؟

از آیات و روایات چنین دریافت می گردد که نفس و روح انسان می تواند سه درجه و سه مرحله داشته باشد که عبارتند از:

الف - نفس امّاره یا روح سرکش منظور از این بیان و تعبیر همان روح سرکش و تربیت نایافته و حیوانی است که همواره انسان را به رسیدن به خواسته های حیوانی و کشش های مادی وسوسه می کند، و او را برمی انگیزد تا به هر وسیله و هر سببی به پول، قدرت، لذّت، جاه و مقام، بت شدن، پرستیده شدن، شکستن مرزها و مقررات، و زندگی به صورت یله و رها و بدون هیچ مانعی دست یابد، و دیگر برای او ناله محرومان، گرسنگی گرسنگان، درد جانسوز شکنجه شدگان، فراق دوستان، گرفتاری خانواده های آزادیخواهان در بند، رسوایی ملّی و فراملّی برای ستم و بیداد و... پیام و ندایی ندارد. قرآن در مورد این نفس سرکش و هوس انگیز می فرماید:

و ما ابری ء نفسی ان النفس لأماره بالسوء الاّ ما رحم ربّی.(۱۵۵)

و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس انسان بی گمان به بدی و بیداد دستور می دهد، مگر کسی را

که پروردگار بر او رحم کند...

ب – نفس لوّامه یـا وجـدان اخلاقی این نفس همان چیزی است که در زبان روز از آن به «وجـدان اخلاقی» تعبیر می گردد، و در آیات و روایات نیز بسیار گرامی داشته شده است.

این مرحله از نفس و این روح، همـان روح حسـاس و بیـدار و آگـاهی است که بـا خودسـازی و تربیت و آگاهی و شـناخت و احسـاس مسـئولیت قـدرت می یابـد، و اگر چه نمی توانـد انسـان را،به ویژه به هنگـام توفـان ها و کوران ها و بحران ها به طور کامل از سـتم و بیـداد مصون دارد، اما اثر سـرنوشت سازی در درست اندیشـی و درست کرداری او دارد و هر آنچه بیـدارتر و قوی تر شود، برکات آن بیشتر خواهد بود؛ و راه تقویت و فروغ بخشـی به آن نیز، آگاهی و احساس مسئولیت و قانون محوری و گناه گریزی است. در این صورت است که نقش باز دارنده و هدایت بخش آن بسـیار می شود، و اگر کسـی برخلاف ندای عـدالت خواهـانه اش گـام برداشت او را زیر تازیـانه سـرزنش می گیرد و گاه دنیا را بر او تیره و تار می سازد تا به خود آیـد و خود را اصلاح و گناه را جبران کند، و به همین تناسب در قرآن به «نفس لوّامه» تعبیر شده است.

ج – نفس مطمئنه یا جان کمال یافته و این روح همان مرحله تکامل یافته و ساخته شده و آراسـته نفس انسان است که در پرتو آگاهی و شـناخت، ایمان و پروا، قانون گرایی و مسـئولیت پذیری به جایی اوج گرفته است که دیگر به آسانی دستخوش بیداد و تزلزل نمی گردد.(۱۵۶)

این مرحله از انسانیت و خودسازی و خودشکوفایی و

انسـان شـدن است که هـدف دعوت هـای توحیـدی و هـدف جهاد و تلاش فکری و فرهنگی و انسانی و همه جانبه امامان نور است، و کمال جویان و آزادمنشان عصـرها و نسل ها بایـد این مرحله را هـدف قرار دهند و خود و خانواده و جامعه خویش را این گونه بپرورند.

۳ – هشدار از بنیاد بدعت ها و بیدادها

در آیاتی که گذشت قرآن شـریف روشـنگری می کند که در روز رستاخیز و در دادگاه قیامت به هر انسانی خبر می دهند که چه کارهایی انجام داده، و پاداش آنها از پیش آماده است، و چه کارهای شایسـته و یا بـدعت ها و بیدادی هایی را بنیاد کرده، که پس از مرگ در ره آورد آنها شرکت دارد و به حساب او واریز خواهد شد.(۱۵۷)

در این مورد از امام باقر آورده اند که فرمود:

ینبوء بمـا قـدم من خیر و شـر، و مـا اخر من سـنه لیس بها من بعـده، فان کان شـراً کان علیه مثل وزرهـم، و لا ینقص من وزرهم شیئاً، و ان کان خیراً کان له مثل اجورهم و لا ینقص من اجورهم شیئاً.(۱۵۸)

در روز هراس انگیز رسـتاخیز از هر نیک و بدی که پیش از خود فرسـتاده و یا به گونه ای سامان داده است که پس از خودش انجام می گردد، او را آگاه خواهنـد ساخت؛ از سـنت هایی که از خود به یادگار نهاده تا آیندگان عمل کنند، اگر راه و روش بد و ظالمانه ای است، به اندازه گناه همگان – بی آنکه چیزی از وبال عمل کنندگان کاسته شود – در گناه آنان شرکت دارد؛ و اگر سبک و شیوه مترقی و عادلانه ای به یادگار نهاده باز هم در پاداش نیکوکاران

- بی آنکه از پاداش آنان کاسته شود - شرکت دارد. ۱۶ - [هـان ای پیامبر! پیش از دریافت وحی،] زبانت را به [خاطر تلاوت آیات آن حرکت مده تا [در دریافت وحی]شتاب ورزی،

۱۷ - چرا که گردآوردن و خواندن آن، تنها بر عهده ماست.

۱۸ - پس هنگامی که آن را [به وسیله پیک وحی بر تو] خواندیم، خواندن آن را پی گیر.

۱۹ - سپس روشن ساختن [مفهوم و پیام آن [نیز] تنها بر عهده ماست.

۲۰ - نه، چنین نیست [که شما انکارگر رستاخیز باشید،] بلکه شما این دنیای زودگذر را دوست می دارید!

۲۱ - و [سرای آخرت را رها می کنید!

۲۲ - [آری آن روز [است که چهره هایی شادابند؛

۲۳ - [و] تنها به پروردگار خود می نگرند.

۲۴ - و چهره هایی در آن روز درهم کشیده [و عبوس هستند؛

۲۵ - چرا که می دانند عذابی کمرشکن [و سهمگین بر آنان وارد می شود.

نگرشی بر واژه ها

تحریـک: این واژه به مفهوم گردانیـدن چیزی از جـایی به جـایی دیگر و یا از سـمت و سویی به جهت دیگر آمـده است. واژه «تحرک» نیز از این بـاب است. و نیز واژه «متحرک»، که به مفهـوم گردش کننـده از سویی به سوی دیگر آمـده، از همین بـاب است.

لسان: زبان و وسیله سخن گفتن.

عجله: طلب کردن چیزی زودتر از هنگامه آن، و ضـد آن واژه «ابطاء» است که به معنی به تأخیرافکندن کاری از زمان شایسـته و مقرر آن آمده است.

سرعت: شتاب نمودن بر انجام کاری در آغازین هنگامه آن، و ضد آن سستی است که

انسان به هنگام فرارسیدن هنگامه کاری آن را آغاز نکند و به انجام نرساند.

قرآن: این واژه در اصل به معنی ضمیمه کردن و گردآوردن آمده است. این واژه مصدر است؛ بسان «فرقان» و «رجحان».

بیان: بیان روشن چیزی است که برای شنونده از دیگر مفاهیم باز شناخته شود.

نضره: این واژه به مفهوم شادابی و سرور آمده است، بسان واژه «بهجت» که به مفهوم خوشرویی و خرمی است، و ضد آن ترش رویی و گرفتگی و تیرگی چهره است. واژه «ناضره» از این ریشه و ماده آمده است.

نظر: متوجه ساختن چشم به سوی چیزی برای دیدن آن. واژه «ناظره» نیز از همین ریشه است. از دیدگاه برخی از ماده «انتظار» آمده و منظور این است که در روز رستاخیز همه انتظارها به سوی لطف و مهر خداست. در آیه دیگری از قرآن نیز این واژه در همین مفهوم به کار رفته است.(۱۵۹)

فاقره: این واژه به مفهوم رویداد گران و سنگینی است که شکننده می باشد و پشت انسان را خم می کند . و نیز به مفهوم سوگ سنگین و رویداد سهمگین و غمبار آمده است. این واژه از ریشه «فقره» برگرفته شده و جمع آن «فقار»است.

تفسیر

پیام اطمینان بخش به پیامبر

در آیات پیش سخن از دادگاه رستاخیز و دادگاه وجدان بود، اینک خدای فرزانه روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و می فرماید:

لاـ تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ هان ای پیامبر! پیش از این که وحی و پیام ما بر تو برسد، به خاطر شتاب برای تلاوت قرآن و ارشاد و هدایت مردم زبانت را حرکت مده.

در این مورد

«ابن عباس» می گوید: پیامبر به خاطر شور و عشق بسیارش به دریافت وحی و پیام خدا، هنگامی که پیک وحی می آمد و آیات خدا را بر او می خواند، به همراه فرشته وحی زبان مبارک را به حرکت می آورد، تا آیات رسیده را حفظ کند، تا مباد چیزی از آن فراموش گردد؛ به همین جهت خدا به او پیام داد که نگران نباشد و شتاب نکند که فرو فرستنده وحی، آن آیات را حفظ و در کتاب و مجموعه ای گرانقدر برای او گرد می آورد.

امّا «سعید بن جبیر» آورده است که: فرود قرآن و حفظ آیات آن برای پیامبر گرامی دشوار بود، به همین دلیل همگام و همراه با فرشته وحی لب ها و زبان مبارک را به حرکت می آورد و با همه وجود تلاش می کرد تا آنچه جبرئیل آورده است پیش از رفتن او فراگیرد و حفظ کند، از این رو خدا به او پیام داد که: هان ای پیامبر! زبان خویش را به خاطر وحی و آیات قرآن به حرکت میاور و شتاب مکن...

آیه مورد بحث بسان این آیه است که می فرماید:

و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیُهُ.(۱۶۰)

پیش از آنکه وحی قرآن بر تو پایان یابد، در خواندن آن شتاب مکن...

آن گاه می فرماید:

إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ چرا که گردآوران این آیات در سینه تو، و نیز شکل بخشیدن آن به صورت همان فرود تدریجی و حفظ آن بر عهده ماست.

از دیدگاه «ابن عباس» و «ضحاک» منظور این است که: گردآوری آیات قرآن و تألیف آن، و نیز حفظ نمودن آیات آن به وسیله

تو، تا آن را برای مردم تلاوت کنی، بر عهده ماست؛ بنابراین نترس و نگرانی به دل راه نده و شتاب مورز.

سپس می افزاید:

فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ از این رو هنگامی که به وسیله پیک وحی آن را بر تو خواندیم، خواندن آن را پی گیر و از فرشته وحی پیروی کن.

در تفسیر آیه «ابن عباس» می گوید: پس از فرود این آیه و این فرمان خدا، هر گاه فرشته وحی می آمد، پیامبر سراپا گوش بود، آن گاه پس از دریافت کامل وحی و رفتن پیک وحی به تلاوت آیات می پرداخت.

به باور «قتاده» و «ضحاک» منظور این است که: هان ای پیامبر! پس هنگامی که به وسیله پیک وحی قرآن را بر تو خواندیم، به حلال و حرام آن عمل کن.

تفسیر دیگر از «بلخی» است که می گوید: آن خدایی که پیامبر را به رسالت برگزید، بی گمان نظرش در این آیه تلاوت قرآن به وسیله پیامبر نبود، بلکه منظور خواندن نامه عمل به وسیله گناهکاران در روز رستاخیز است. بهترین دلیل بر این تفسیر، سیاق آیات و پس و پیش آیه مورد بحث است که در رابطه با رستاخیز و رویدادهای هراس انگیز آن است و در مورد دنیا و مقررات آن سخنی ندارد. آری، در این آیه مخاطب خدا بنده گناهکار و بیدادپیشه است و برای کوبیدن اوست که در نهی از شتاب ورزیدن و عجله کردن در کاری که برای او سودی ندارد، می فرماید: برای خواندن نامه عمل خویش زبانت را به حرکت میاور و شتاب مکن. این توبیخ به خاطر آن است که انسان به حال خود بینا و آگاه

است و با دیدن کارنامه زندگی خود و گناهانش ناراحت می گردد و فریاد بر می آورد که:

ما لهذا الکتاب لا یغادر فیها صغیره و لا کبیره الاّ احصاها...(۱۶۱)

ای وای بر ما! این دیگر چه نامه ای است که هیچ کار کوچك و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است...

آری، در برابر این فریاد انسان گناه پیشه و ناسپاس است که به او گفته می شود: شتاب مکن و آرام باش، تا حجت بر تو اعلام گردد آن گاه ما، هر آنچه در آن کارنامه آمده است گرد می آوریم و زمانی که گرد آوریم از آن پیروی نما و در برابر آن سر فرود آور؛ چرا که دیگر جایی برای انکار آن و آنچه در آن نوشته شده، نیست.

در آیه بعد می فرماید:

ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ آن گاه بیان روشن و رسای مفهوم و پیام آن تنها بر عهده ماست.

به باور«حسن» منظور این است که: آن گاه بیان و شرح و تفصیل قرآن و آیات روشنگر آن در مورد آنچه در باره سرای آخرت به تو خبر دادیم، بر عهده ماست.

امّا به باور «قتاده» منظور این است که: آن گاه که آیات قرآن را حفظ کردی روح و جان پیام آن را برایت بیان خواهیم کرد.

از دیدگاه برخی، آن گاه که آن را خواندی، بر عهده ماست که آن را بر تو حفظ نماییم تا با تلاوت بر مردم، پیام و مقررات و مفاهیم آن را بیان کنی.

امّا از دیدگاه «زجاج» منظور این است که: آن گاه بر عهده ماست که قرآن را به

زبان عربی که بیان رسایی است برای مردم، بر تو فروفرستیم.

آیه مورد بحث نشانگر آن است که قرآن و آیات آن نه معماست و نه دور از دسترس اندیشه و فهم حق طلبان؛ و نیز نشانگر آن است که تأخیر بیان از هنگام حاجت و نیاز به آن جایز نیست، امّا تأخیر بیان از وقت خطاب جایز است.

چهره های شاداب و سرفراز در روز رستاخیز

بار دیگر قرآن شریف به بحث های آغازین آیات این سوره برمی گردد و می فرماید:

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ

نه، چنین نیست که شما رستاخیز را بی دلیل و برهان انکار می کنید، بلکه شما این دنیای زودگذر را دوست می دارید.

ممکن است منظور این باشد که: در مورد قرآن و آنچه در آن به روشنی آمده است نمی اندیشید.

و سرای آخرت را رها می کنید و به خاطر کج فهمی و تاریک اندیشی برای ساختن آنجا کار شایسته ای انجام نمی دهید.

وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ

آن گاه در بیان حال و روز مردم توحیدگرا و شایسته کردار در روز رستاخیز می فرماید:

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ

در روز رستاخیز چهره هایی شاداب و مسرورند.

به باور «ابن عباس» و «حسن» در آن روز چهره هایی پرطراوت و زیبا و شادابند.

امّا به باور «مجاهد» در آن روز چهره هایی خوشحال و شادمانند.

و از دیدگاه «سدی» و «مقاتل» در آن روز چهره هایی نورافشان و سپیدند.

آری، خدای فرزانه چهره مردم توحیدگرا و کمال طلب را که به خاطر درست اندیشی و کردار شایسته در خور پاداش شکوهبار روز رستاخیز هستند، با این نشانه به مردم و فرشتگان معرفی می کند.

سپس می افزاید:

إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ

و تنها به سوی پروردگار خویش می نگرند.

در

تفسیر این آیه دو نظر آمده است:

۱ – به باور گروهی منظور همان نگرش به وسیله دو چشم است که در ترجمه آیه ترسیم گردید.

۲ – اما به باور گروهی دیگر منظور انتظار است و نه نگاه و نظر با دو چشم؛ و در صورت پذیرش این تفسیر منظور این است که: در روز رستاخیز همه انتظارها به سوی خدا و لطف اوست و مردم با ایمان و شایسته کردار تنها به مهر خدا دل می بندند، نه کارهای شایسته ای که در دنیا انجام داده اند.

طرفداران دیدگاه نخست نیز دو بیان در تفسیر آیه دارند:

۱ – گروهی برآنند که: مردم شایسته کردار در روز رستاخیز هر لحظه به سوی پاداش شکوهبار پروردگار خویش می نگرند و هر لحظه با افزون شدن پاداش ها و نعمت ها، بر شادی و شادمانی آنان نیز افزوده می شود.

با این بیان طرفداران این دیدگاه که گروهی از صحابه و تابعین هستند، بر این باورند که در آیه شریفه مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن را گرفته است؛ درست بسان این آیه که می فرماید: و جاء ربک...(۱۶۲) که منظور و جاء امر ربک... می باشد.

و نیز نظیر این آیه که می فرماید: و انا ادعوکم الی العزیز الغفار(۱۶۳) که منظور دعوت به سوی توحیدگرایی و یکتایی خدا و فرمانبرداری و پاداش پرشکوه اوست.

و نیز بسان این آیه که می فرماید: ان الذین یؤذون الله...(۱۶۴) که منظور اذیت و آزار دوستان و بندگان شایسته کردار و کمال جوی خداست.

۲ – اما گروهی دیگر دیدن با چشم را، همان نگاه به سوی خدا پنداشته اند که این دیدگاه سست و مردود است، چرا که ذات پاک و

بی همتای خدا جسم نیست که بتوان او را با چشم ظاهری و مادی نگریست و یا با دست و انگشت به سوی او اشاره کرد.

به عبارت دیگر، می دانیم که دیـدن و تماشای چیزی به وسـیله چشم ممکن نیست، مگر این که بیننـده در برابر آن موجود و یا پدیـده قرار گیرد و به آن چشم بـدوزد، و به بـاور همه دانشـمندان توحیـدگرا و یکتاپرست ذات بی همتای او از چنین پنـدار و وصفی برتر و بالاتر است.

به بیان روشن تر، دیـدن با چشم جز با اتصال و پیونـد بیننـده به پدیـده ای که آن را می خواهد بنگرد، امکان پذیر نیست و می دانیم که به دلالت همه آیات و روایات خـدای فرزانه از دیـدار چشم ها و پیوند دیدگان مادی بر او برتر و بالاتر است؛ بنابراین واژه «نظر» در فرهنـگ واژه شـناسان همراه به مفهوم نگاه با چشم ظاهری نیست، بلکه هنگامی که نگاه با چشم ظاهر مورد نظر بود، منظور طلب دیدن آن پدیده است، و زمانی که نگاه دل و قلب مورد نظر بود، آنجا منظور گوینده طلب شناخت و معرفت است؛ برای نمونه می گوینـد: «نظرت الی الهلال فلم اره» به ماه نگاه کردم، اما آن را ندیـدم. در این جا واژه «نظرت» به مفهوم طلب دیدن آمده است، و نه خود دیدن؛ چرا که اگر جز این باشد سخن نادرست است.

و نیز در بیان دیگری می گوینـد: «مازلت انظر الیه حتی رأیته» همراه به سوی او نگاه کردم تا او را دیـدم. اینجا نیز منظور طلب نگاه است و نه خود نگاه، چرا که نمی توان چیزی را هدف خودش پنداشت و گفت: «مازلت اراه حتی رأیته»

پیوسته او را دیدم تا دیدم او را. با این بیان واژه «نظر» در آیه به معنی طلب دیدن آمده است و نه خود دیدن.(۱۶۵)

از طرفداران دیدگاه دوم نیز که واژه «نظر» را در آیه شریفه به انتظار معنا می کنند - چند دیدگاه آمده است:

۱ - به باور گروهی از آنان، از جمله «حسن»، «مجاهد»، «سعید بن جبیر» و... منظور این است که: در آن روز چهره ها سپید و شادابند، و تنها در انتظار پاداش پرشکوه پروردگار خویشند. این دیدگاه از امیرمؤمنان نیز روایت شده است.

پاره ای از صاحب نظران در این مورد ضمن نفی این دیدگاه می گویند: واژه «نظر» هنگامی که به معنی «انتظار» باشد، به وسیله «الی» متعدی نمی شود؛ برای نمونه گفته نمی شود: «انتظرت الیه»، بلکه گفته می شود: «انتظرته» انتظار او را کشیدم، و بدون حرف جر متعدی می گردد.

پاسخ این پرسش و اشکال را این گونه داده اند که:

الف - در شعر و نثر عرب این واژه در همین مفهوم «انتظار» با حرف «الی» آمده است، برای نمونه در شعری می گوید:

ناظرت الی الرحمن...

و نیز سراینده، دیگری می گوید

: و اذا نظرت الیک من ملک... هنگامی که با دیده انتظار به سوی تو که از شاهانی نگریستم، در حالی که دریای بی کران در برابر کرم و بخشندگی تو و ارزانی داشتن نعمت هایت چیزی نبود.(۱۶۶)

ب - پاره ای برآنند که واژه «الی» در آیه مورد بحث را می توان اسم گرفت که مفرد «آلآء» به معنی نعمت و نعمت ها باشد. واژه «آلاء» چندین مفرد دیگر دارد که عبارتند از: «إلی»، «ألی» بر وزن «معا» و «قفا» و نیز «إلیٌ» بسان «جدیٌ» و «إلی»

بسان «حسی» که تنوین به خاطر اضافه ساقط شده است. شاعر می گوید:

ابیض لا یرهب الهزال و لا

یقطع رحما و لا- یخون إلی شمشیری که نه ناتوان را می ترساند و نه پیوند خویشاوندی را می گسلد و به نعمتی که به آن ارزانی گردید خیانت روا نمی دارد. با این بیان واژه «إلی» در شعر به معنی نعمت آمده است. یادآوری می گردد که اگر کسی ادعا کند که این دیدگاه، نظر متأخرین است، ما نمی پذیریم، چرا که از گروهی از مفسران صدر اسلام و نیز علی(ع) روایت آوردیم که در آیه شریفه واژه «نظره» به معنی «انتظار» پاداش خداست.

ج - افزون بر آنچه آمد به باور گروهی واژه «نظر» به معنی «انتظار» با حرف «الی» نیز متعدی می گردد؛ درست بسان واژه «رؤیت» که با حرف «الی» متعدی شده است. قرآن می فرماید:

الم تر الی ربک کیف مد الظّل...(۱۶۷)

آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟

واژه «عجبت» نیز که به معنی «نظرت» می باشد، در شعر عرب با حرف «الی» متعدی شده است؛ برای نمونه «فرزدق» می گوید:

و لقد عجبت الی هوازن اصبحت منی تلوذ ببطن ام حریر

راستی که من از «هوازن» در شگفت شدم که کارش به جایی رسید که از من می گریخت و به پر و پای «ام حریر» پناه می برد.

۲ - گروهی از طرفداران دیدگاه دوم واژه «نظر» را به معنی آرزومندی و امیدواری به کرامت و فزون بخشی پیاپی خدا به بندگان شایسته کردار گرفته اند؛ چرا که وقتی گفته می شود:«عینی ممدوه الی الله» منظور این است که: من به بارگاه خدا امید بسته ام،

و یا گفته می شود:«عینی ممدوه الی فلان» منظور

این است که: من چشم امید به او بسته ام،

و یـا گفته می شود:«و انا شاخص الطرف الی فلان» و من به فلانی چشم امیـد دوخته ام. واژه «عینی» که جزیی از چهره است به کاری اضافه شده است که به وسیله چشم انجام می گردد، و واژه «نظر» به مفهوم آرزومندی آمده است.

۳ – و گروهی دیگر این واژه را به معنی آرزو گرفته و برآنند که منظور آیه مورد بحث این است که: شایسـته کرداران در روز رستاخیز تنها به بارگاه خدا آرزو می بندند و جز از ذات پاک او قطع امید می کنند.

۴ – برخی برآنند که خدای فرزانه از «طمع»، به «نظر» تعبیر می کند و منظور این است که: در روز رسـتاخیز شایسته کرداران به مهر و لطف خـدا و برآورده شـدن خواسـته هـای خود چشم طمع می دوزنـد؛ همان گونه که در دنیا شـهروندی سـتمدیده و یا محروم، از فرمـانروای دادگر ایـن انتظـار را دارد که دست بیـداد را از سـر او کوتـاه و خواسـته هـای او را در ابعـاد اجتمـاعی و اقتصادی و تجاری و قضایی و سیاسی برآورد.

۵ – و سـرانجام ایـن کـه برخی دیگر برآننـد کـه: پس از رسـیدن شایسـته کرداران به بهشت پرنعمت خـدا، و یـا افکنـده شـدن گناهکاران و بیدادگران به دوزخ هر گروهی چشم امید به بارگاه خدا دارد و چیزی را که خود را سـزاوار آن می نگرد، آن را از خدا می خواهد و آیه مورد بحث بیانگر این واقعیت است.

۶ – از دیـدگاه دانشـمندان مـذهب اهـل بیت و نیز گروه معـتزله واژه «نظر» در آیه مورد بحث را می توان، هم به معنی نگـاه به پاداش و کیفر خدا و لطف

او گرفت و هم می توان به معنی «انتظار» معنا کرد؛ چرا که مردم شایسته کردار در روز رستاخیز به پاداش و مهر خدا چشم می دوزند و در همان حال و شرایط هر لحظه در انتظار لطف و بخشایش و کرامت او در حق بندگانش می باشند.

امّا در خصوص این موضوع که آیا می توان یک واژه را در دو معنی به کار گرفت، دیدگاه ها متفاوت است:

از دیدگاه بیشتر دانشمندان کلام و اصول و فقه می توان یک واژه را در دو معنا به کار برد، چرا که میان دو معنا - به گونه ای که ترسیم گردید - تضادی وجود ندارد و مردم، هم می توانند به پاداش خدا در روز رستاخیز چشم دوزند و هم هر لحظه در انتظار لطف و مهر و نعمت بخشی و آمرزش تازه ای از سوی او باشند.

امّا از دیدگاه پاره ای این کار ممکن نیست و نمی توان یک واژه را در دو معنا به کار برد، مگر این که دوباره آن را به کار ببریم و هر بار مفهوم تازه ای از آن را در نظر بگیریم.

چهره های سرافکنده و درهم رفته در ادامه آیات در مورد روز رستاخیز می فرماید:

وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ

در روز رستاخیز چهره هایی شادمان و شادابند و چهره هایی عبوس و درهم و برهم و بسیار اندوه زده و سوخته.

آن گاه می افزاید:

تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ

چرا که می دانند که عذابی کمرشکن و سهمگین به کیفر گناه و بیدادشان بر آنان وارد می گردد.

به باور پاره ای واژه «ظن» در آیه به معنی پندار آمده است، و نه علم و آگاهی؛ با این بیان منظور این است که:

آنان به گونه ای سربسته و اجمال گمان می کنند که عذابی کمرشکن گریبانشان را خواهد گرفت.

گفتنی است که این دیدگاه در تفسیر آیه بهتر به نظر می رسد، چرا که اگر واژه «ظن» را به معنی «علم» بگیریم، باید همان گونه که گذشت، «ان» پس از آن، «مخففه» از «مثقله» باشد.

در آیه شریفه، این گروه زیانکار و گناه پیشه در برابر چهره های شاداب و سرفراز آمده است، چرا که اینان هر لحظه در انتظار عذاب سخت و سهمگین و شکننده اند؛ اما آن گروه در انتظار فرود مهر و لطف خدا و نعمت های جدید و تازه ای از سوی او به خوبان و شایستگان؛ و روشن است که تفاوت حال و روز چهره های پرامید، با چهره های اندوه زده و عبوس از زمین تا آسمان است.

۲۶ – نه، این گونه [که تاریک اندیشان می پندارید] نیست؛ آن گاه که [جان به گلوگاه برسد،

۲۷ – و گفته شود: آیا کسی هست که [این بیمار را] نجات دهد؟

۲۸ – و [خود آن بیمار] یقین کند که آن [لحظه، دیگر لحظه]جدایی است،

۲۹ – و ساق پاها [به خاطر فشار جانکاه جان دادن درهم بپیچند،

۳۰ – [آری،] آن روز، راه [همگان تنها به سوی پروردگار توست.

۳۱ – [آن روز است که به انکارگر روز پاداش و کیفر گفته می شود:]او هرگز نه حق را باور کرد [و ایمان آورد] و نه نماز خواند؛

۳۲ – بلکه [به جای حق پذیری، حق را] تکذیب کرد و [از آن روی برتافت؛

۳۳ – سپس خرامان [و مستانه به سوی خانواده خویش رفت.

۳۴ – [با این تاریک اندیشی

و اصلاح ناپذیری وای بر تو، باز هم وای [بر تو]!

۳۵ - باز هم وای بر تو، وای!

۳۶ - آیا انسان می پندارد که بیهوده [و بی هدف رها می شود؟

۳۷ - آیا او نطفه ای از منی نبود که [در رحم ریخته می شود؟

۳۸ - سپس به صورت خون بسته ای درآمد، و خدا او را آفرید و درست اندام ساخت،

۳۹ - و از آن، دو جنس مرد و زن را پدید آورد!

۴۰ - آیا [چنین قدرت بی کرانی بر این توانایی ندارد که مردگان را [در آستانه رستاخیز] زنده سازد؟!

نگرشی بر واژه ها

تراقی: این واژه جمع «ترقوه» به معنی گلوگاه آمده است، که انسان به هنگام جان دادن احساس می کند که روح و جانش از آن مسیر به سوی آسمان بالاـ می رود. در شعر عرب نیز این واژه به همین معنی به کار رفته است. واژه «راق» به معنی «بالا رفتن» و نیز از ماده «رقی» بسان «نفی» و «رقیه» بر وزن «خفیه» به معنی طلب سلامت و شفا به وسیله دعا و نام های پرشکوه خدا و آیات اوست. واژه «عوذه» نیز به معنی دور ساختن بلا به وسیله کلمات و آیات خداست.

ساق: این واژه به مفهوم «ساق پا»می باشد، اما در شعر و نثر عرب به صورت گوناگون به کار می رود؛ برای نمونه، گفته می شود:

«قامت الحرب علی ساق» جنگ و پیکار به سختی بر پا گردید و ادامه یافت.

و یا در شعر آمده است که: «فاذا شمرت لک عن ساقها...» پس هنگامی که دامن خود را برای تو از ساق پا بالا زد، تو کار خود

را انجام ده و ناراحت مشو.

تمطی: در اصل به معنی آشکارساختن باطن آمده، اما در این جا منظور کشیدن خود و راه رفتن به حالت خودپسندی و بی اعتنایی و خودخواهی است.

اولی لکَ: این دو واژه در کنار هم به معنی هشدار از عذاب و تهدید به کیفر آمده است.

علقه: خون بسته.

سدی: بیهوده و بی هدف.

تفسیر

پدیده مرگ یا دریچه ای به سوی سرای آخرت در آیات پیش سخن از چهره های شادمان و سرفراز در روز رستاخیز و نیز چهره های اندوه زده و عبوس و سوخته بود، اینک در مورد مرگ و سختی جان کندن می فرماید:

کَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ نه، این گونه نیست که آن انسان کفرگرا می پندارد و رستاخیز را انکار می کند، بلکه آن گاه که جان او به گلوگاه رسید حقیقت را در می یابد.

پاره ای واژه «کلّا» را به معنی «حقاً» گرفته اند، و واژه «تراقی» به استخوان بالاتر از سینه گفته می شود که به گلو پیوند دارد و گرداگرد آن را در برگرفته است، و رسیدن جان به گلوگاه کنایه از جان کندن و بدرود گفتن زندگی است.

آن گاه می افزاید:

وَ قِیلَ مَنْ راقٍ در این شرایط که جان کسی به گلوگاه می رسد و به سختی جان کندن گرفتار می گردد، پاره ای از کسانی که آن منظره هراس انگیز را می نگرند فریاد برمی آورند که: آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد؟

به باور گروهی منظور این است که:آیا پزشکی هست که او را درمان کند و شفا بخشد؟ اما به هر دری می زنند پزشک و نجات بخشی نمی یابند.

امّا به باور «قتاده» منظور این است که: پس هر

چه می خواهید برای نجات او پزشک دعوت کنید، آیا کسی می تواند او را نجات دهد و از سختی جان کندن برهاند؟

«ابن عباس» می گوید: آن گاه که جان به گلوگاه رسید، فرشتگان می گویند: روح او را چه کسی بالا می برد فرشته رحمت یا عذاب؟

امّا «ابولعالیه» بر آن است که: فرشتگان عذاب و رحمت در مورد بالابردن روح او به بحث و گفت گو می پردازند.

و از دیدگاه «ضحاک» مردم دنیا پیکر او را برای مراسم دفن و کفن آماده می کنند، و اهل آخرت «روح» او را.

سپس می افزاید:

وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ و به فراق از دنیا یقین پیدا می کند و در می یابد که دیگر لحظه، لحظه جدایی دوست و خویشاوند و زن و فرزند و دارایی و امکانات است...

واژه «فراق» به معنی جدایی و دوری گزیدن آمده و ضد «وصال»است.

در روایت آمده است که:

انّ العبد لیعالج کرب الموت و سکراته، و مفاصله یسلم بعضها علی بعض، یقول علیک السلام تفارقنی و افارقک الی یوم القیامه.(۱۶۸)

انسان به هنگام فرارسیدن مرگ با سختی ها و ناخوشایندی هایی دست و پنجه نرم می کند و در همان حال بند بند وجود او بر یکدیگر سلام می کنند و خداحافظی می نمایند و به یکدیگر می گویند: اینک هنگامه جدایی است، و دیدار و پیوستن ما به همدیگر روز رستاخیز خواهد بود.

و ساق پاها بر اثر سختی جان کندن در هم می پیچد؛

وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ در تفسیر آیه دیدگاه ها یکسان نیست:

۱ - به باور «مجاهد» و «ابن عباس» منظور این است که: سختی های فرجام زندگی با سختی های آخرت در هم می پیچد.

۲ - امّا به باور

«حسن» کار مرگ و زندگی در هم می پیچد.

۳ – از دیدگاه برخی به هنگامه جان دادن ساق پاها در هم پیچیده می شود، چرا که نیروی حیات از آنها رخت بر بسته و بسان پوستی بی جان شده اند.

۴ – امّا از دیدگاه «قتاده» انسان در هنگامه جان دادن هراسان می گردد و از شدت ناآرامی و نگرانی این پا و آن پای خود را جمع می کند و دراز می نماید و یکی را بر دیگری می پیچد.

۵ – برخی برآنند که: منظور بستن دو ساق پای کسی باکفن می باشد، که جهان را بدرود گفته است.

۶ – امّا به باور برخی دیگر منظور پیچیده شدن ساق دنیا به ساق آخرت و یا سختی رویدادهای مرگ با رویدادهای هراس انگیز سرای دیگر است.

چکیده و عصاره همه دیدگاه ها این است که با رسیدن آخرین لحظه ها و هنگامه جان کندن، سختی ها به طور پیاپی، یکی پس از دیگری به انسان می بارد؛ به گونه ای که از یک گرفتاری نجات نیافته در کام سختی و مصیبت هولناک تری فرو می رود.

در آیه بعد می افزاید:

إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ آری، آن روز راه همگان، تنها به سوی پروردگار توست، و تمامی آفریده ها به سوی روز رستاخیز – که فرمانروایی جز خدای یکتا نیست – رانده می شوند.

به باور پاره ای منظور این است که: فرشته مرگ روح او را به آنجایی که خدا فرمان می دهد می برد. بنابراین اگر از شایسته کرداران است و در خور بهشت پرطراوت و زیبا، روح او را به سوی بهشت می برند و اگر از دوزخیان است، روح او را به سوی «سجّین» که دره ای است در دوزخ می برند.

واژه «مساق» به

معنی راه سوق دادن و راندن آمده است.

راز نگونساری و سقوط به دوزخ پس از ترسیم گوشه ای از سختی های مرگ، اینک در اشاره به راز نگونساری و سقوط انسان کفرگرا و بیدادگر به دوزخ می فرماید:

فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّی او، هرگز نه حق را پذیرفت و ایمان آورد، و نه نماز خواند.

ممکن است منظور این باشد که: آن عنصر کفرگرا و اصلاح ستیز، نه چیزی از اموال و امکانات خویش را برای خشنودی خدا انفاق کرد و صدقه داد، و نه خدا را عبادت کرد.

بلکه به جای ایمان و اخلاص و انجام کارهای شایسته، مبدأ و معاد را دروغ شمرد و از حق روی برتافت.

وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی به باور پاره ای منظور این است که: اما او به جای حق پذیری و پروا، همه آیات خدا و نشانه های قدرت او را دروغ شمرد و از قانون گرایی و فرمانبرداری از او روی گردانید.

به باور «قتاده» منظور این است که: آن انسان حق ستیز، نه کتاب خدا را گواهی کرد و نه برای او نماز خواند؛ بلکه قرآن و پیامبر را تکذیب نمود و از ایمان به آنها روی برتافت.(۱۶۹)

آن گاه می افزاید:

ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطَّی سپس با کبر و غرور به سوی خاندان خویش بازگشت.

پاره ای آورده اند که این عنصر سیاه کار و اصلاح ناپذیر «ابوجهل» بود که پس از شنیدن بارانی از دلیل و برهان ها در مورد یکتایی خدا و معاد و جهان پس از مرگ و درستی دعوت پیامبر و آسمانی بودن قرآن و... با خودکامگی و غرور، دامان کشان به سوی خاندان و کسان خود بازگشت

و ایمان نیاورد.

سپس در هشدار به حق ناپذیران و ظالمان عصرها و نسل ها می فرماید:

أَوْلی لَکَ فَأَوْلی هان ای ابوجهل! و یا هان ای عنصر حق ناپذیر و بیدادپیشه! عذاب و کیفر روز رستاخیز و سختی های این جهان برای تو سزاوارتر است، سزاوارتر.

در روایتی آورده اند که: با فرود این آیه پیامبر گرامی دست «ابوجهل» را گرفت و فرمود: راستی که عذاب خدا برای تو شایسته تر است، شایسته تر! «ابوجهل» نعره برآورد که:

بای شی ء تهددنی، لا تستطیع انت و لا ربک ان تفعلا بی شیئاً، و انی لأعز اهل هذا الوادی! فانزل اللّه سبحانه:ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی مرا به چه چیزی تهدید می کنی؟ نه تو و نه خدایت توانایی فرود هیچ گرفتاری و عذابی را بر من نخواهید داشت، و من هماره عزیزترین و شکست ناپذیرترین مردم این سرزمین خواهم بودآن گاه بود که این آیه فرود آمد که: باز هم عذاب و کیفر خدا برای تو شایسته تر است، شایسته تر.

ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی به باور برخی منظور این است که: نکوهش و سرزنش برای تو زیبنده تر است از ترک آن؛ و به خاطر تکرار، ادامه آن حذف شده است.

امّا به باور «جبایی» منظور این است که: گرفتاری و رخدادهای بد دنیا و عذاب آخرت برای تو سزاوارتر است، و تکرار به خاطر تأکید است.

از دیدگاه جبایی منظور این است که: تو ای عنصر اصلاح ستیز! هماره از خیر و خوبی های دنیا و آخرت دور باشی، دور!

امّا از دیدگاه پاره ای منظور این است که: هان ای ابوجهل! کشته شدن خفت بار در پیکار «بدر»، و از پی آن عذاب و شکنجه در

عالم برزخ و آن گاه عذاب سرای آخرت برای تو زیبنده تر است، زیبنده تر! و به همین دلیل هم «ثم» در آغاز آیه آمده است.

هدفمندی و هدفداری آفرینش در ادامه آیات، قرآن شریف از راه به تابلوبردن هدفداری و هدفمندی آفرینش و حکمت پدیدآورنده دانا و توانای هستی بر فرارسیدن روز رستاخیز استدلال می کند و می فرماید:

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً آیا انسان می پندارد که بی هدف و بیهوده رها شده است؟

به باور «ابن عباس» آیا «ابوجهل» یا هر عنصر حق ستیز دیگری می پندارد که در این جهان بی هدف و بیهوده رها شده است و در آفرینش او هدف و برنامه ای در کار نیست و مقرراتی نیامده است؟

گفتنی است که «همزه» در آغاز آیه، نشانه پرسش انکاری می باشد، و منظور این است که: هرگز چنین نیست و شایسته نیست که کسی آفرینش خود و دیگر انسان ها را بی هدف و بیهوده پندارد.

از دیدگاه قرآن پژوهان پیام آیه عام می باشد و منظور این است که: آیا انسان چنین می پندارد که بی هدف و بی برنامه آفریده شده است و برای او بازخواست و رستاخیزی نیست و برنامه ای نیامده است تا او را به سوی نیک بختی و زندگی سعادتمندانه و عادلانه دنیا و آخرت راه نماید؟

پس از روشنگری به هدفدار و هدفمند بودن آفرینش انسان و آمدن پیام و پیامبر برای هدایت او و قطعی بودن معاد و جهان پس از مرگ و حسابرسی و پاداش و کیفر، اینک در بیان دلیل دیگری در مورد معاد می فرماید:

أَ لَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی آیا انسان در آغازین مرحله آفرینش خود نطفه ای از «منی»

نبود که در رحم ریخته می شود؟

هنگـامی که انسـان آغاز کار خود را می نگرد که از نطفه ای بی مقـدار است، و آن گاه در پرتو قـدرت و حکمت آفریـدگار هستی مراحـل گوناگون را در رشـد و تکامل پشت سـر می گـذارد تا انسان خردمنـد و توانا می گردد، و می بینـد که دسـتگاه حکیمانه آفرینش چگونه به او دسـتگاه عقل و غرائز را برای زندگی ارزانی می دارد، چگونه می پندارد که بی هدف و بیهوده پدید آمده و خدا به او پیام و پیامبر و برنامه زندگی نمی فرستد؟ راستی چگونه؟

واژه «یمنی» در آیه شریفه به باور برخی به معنی «می ریزد» آمده، اما به باور پاره ای به مفهوم «اندازه گیری و تقدیر می نماید» آمده است.

آن گاه می افزاید:

ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّی سـپس به صورت خون بسته ای درآمد و خدای فرزانه و دانا، اعضا و اندام ها و دستگاه های متنوع و بهت آور ظاهر و باطن او را آفرید و موزون ساخت؟

به باور پاره ای منظور این است که: سپس او را موزون ساخت و کامل گردانید.

امّا به باور پاره ای دیگر،سپس اندام های او را هدفمند و هدفدار، و هر کدام را برای کاری آفرید.

سپس می افزاید:

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی و در مرحله بعد، از آن نطفه بی مقدار دو جنس زن و مرد را پدید آورد.

آیه شـریفه به روشـنی نشانگر هدفـدار و هدفمنـد بودن آفرینش جهان و انسان است، و نشان می دهـد که خـدا این آفرینش و مراحل حیرت انگیز و هدفـدار و حکیمانه را بیهوده و به بازی نیافریـده، بلکه هـدفی بزرگ در کار است، و هـدف به گونه ای که در آیات و روایات آمده،

شکوفـایی توانایی ها و اسـتعدادهای بشـر در این آزمونگاه بزرگ زنـدگی و رسـیدن به اوج کمال و جمال معنوی و اخلاقی و علمی و انسـانی و قرارگرفتن بر سـر دوراهی گزینش راه نیـک بختی و بنـدگی خـدا و راه بهشت پرنعمت، یـا راه نگونساری و دوزخ است.

آن گاه در آخرین آیه مورد بحث که - پایان بخش این سوره است - می فرماید:

أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی آیا آن پدیدآورنـده توانا و دانا و فرزانه ای که انسان را با این شـگفتی ها و زیبایی ها و توانـایی هـای ظـاهری و بـاطنی، از نطفـه ای بی مقـدار، آن هم در رحم مـادر آفریـد، آیـا همـو نمی توانـد مردگـان را برای رستاخیز زنده سازد؟

آری، آن خـدایی که انسـان را هدفـدار و هدفمنـد آفریـد و هر عضوی از اعضـای بـدن او را برای کاری طراحی کرد و پـدید آورد، و به او هر آنچه برای رشـد و کمـال لازم بود ارزانی داشت، و برای ادامه نسل او زن و مرد را آفریـد، آری، او می تواند بار دیگر در آستانه رستاخیز همه مردگان را زنده سازد و این کار برای او آسان است.

«براء» آورده است که: وقتی آیه مورد بحث بر قلب نورافشان پیامبر فرود آمد، آن حضرت رو به بارگاه خدا آورد و نیایشگرانه گفت: چرا، چرا بار خدایا، تو بر این کار توانایی، و از هر عیب و ناتوانی و نقصان و وصفی که شرک گرایان می پندارند پاک و منزّهی.

«لما نزلت هذه الایه... قال رسول اللّه: سبحانک اللهم و بلی»

گفتنی است که آیه شریفه نشانگر درست بودن قیاس عقلی است، چرا که خدای فرزانه رستاخیز و زنده شدن مردگان را

به آفرینش نخستین قیاس می کند.

پرتوی از آیـات در آیات روشـنگر و انسان پروری که از کنار آنها عبور کردیم این نکات اندیشاننـده نیز در خور تعمق بسـیار است:

۱ - شور و شوق پیامبر برای نجات انسان ها

از آیاتی که گذشت این نکته دریافت می گردد که پیامبر گرامی در بشردوستی و مردم خواهی به جایی اوج گرفته بود که در انـدیشه هـدایت و ارشـاد و نجـات انسـان هـا از بلاهـای گونـاگون اجتماعی و سیاسـی و اقتصادی و اوهام و خرافات و سـتم و خودکامگی قرار و آرام نداشت؛ به گونه ای که می کوشـید تا هر چه زودتر پیام نجات بخش خدا را از فرشـته وحی برگیرد و آن را حفظ کنـد و بر مردم برساند، و به وسـیله آنها برای ایجاد تحول مطلوب و ساختن دنیایی آزاد و آباد یاری گیرد و دل ها و جان ها را روشن سازد، و مردم را به سوی تکامل و خودسازی و اصلاح به حرکت آورد. درست در این راه است که خدا به او اطمینـان خـاطر می بخشـد کـه او را یـاری خواهـد سـاخت و نگران و شـتاب زده نباشـد.(۱۷۰) و ایـن نشـانگر آن اسـت که اندیشمندان و آگاهان و روشنفکران جامعه باید این گونه برای ایجاد تحول بیندیشند و برای اصلاح نفس و خلق بی قرار باشند و بکوشـند، و آفـت بی تفـاوتی در برابر سـتم و بیـداد و سـرکوب و اختنـاق و انحطـاط و رنجی کـه در دنیـای اسـلام از سـوی حاکمان قدر قدرت و محاسبه ناپذیر بر توده های مسلمان می رود، گناهی است بزرگ و نابخشودنی.

۲ - ثمره درست اندیشی و تاریک اندیشی در سرای آخرت این آیات نشانگر آن است که

از ویژ گی های سرای آخرت ظهور باطن و درون و حقیقت انسان ها بر چهره آنان است، درست بر این اساس است که شایسته کرداران و درست اندیشان و عدالت خواهان و آزادمنشان به پاداش ایمان و عملکرد شایسته خویش پس از سر برآوردن از دل خاک در آستانه رستاخیز چهره هایی شاداب و پرطراوت و زیبا خواهند داشت، و تاریک اندیشان و ستمکاران هماهنگ با بداندیشی و بیداد خود، چهره ای زشت و سوخته و سیاه و نفرت انگیز؛ که باید به خدا پناه برد و برای آن روز درست اندیشید. (۱۷۱)

۳ - سختی جان دادن از آیات و روایات چنین دریافت می گردد که لحظات مرگ و جان کندن، لحظه های سخت و هراس انگیز و دردناکی است، چرا که انسان از سویی از دارایی و ثروت خویش جدا می شود، و از دگر سو از قدرت باد آورده و ریاست و فرمانروایی اش. از سویی از همسر مهربان و محبوب زندگی اش، و از دگرسو از فرزندان دلبندش. از سویی از دوستان و یاران، و از دگرسو از دنیایی که به آن آشناست؛ و شاید از همه سخت تر این که به سوی عالمی ناشناخته و نامعلوم روان است. قرآن از آن لحظات دردناک به مستی و سختی مرگ تعبیر می کند و می فرماید:

و جائت سکره الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید.(۱۷۲)

و مستی و سختی مرگ، به راستی در رسید، این همان است که از آن می گریختی.

و نیز از آن به گرداب های مرگ تعبیر می کند «و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت...(۱۷۳) ای کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ می دیدی که چگونه فرشتگان دست های خود را برای کیفر آنان گشوده اند.

و نیز از آن لحظه های

جانکاه، به «رسیدن جان به حلقوم»(۱۷۴) و یا به «رسیدن روح به گلوگاه» تعبیر می نماید.(۱۷۵)

اینک جای این پرسش است که برای نجات از آن لحظات سخت چه باید کرد و چه تدبیری می توان اندیشید؟

پاسخ آیات و روایات این است که:

۱ - باید همواره به یاد آن لحظه های تکاندهنده و سخت بود و مقررات خدا و حقوق انسان ها را محترم شمرد و از بیداد و گناه دوری جست و برای اصلاح خود و جامعه کوشید.

۲ - مهر و عشق به خدا و پیامبر و پیشوایان معصوم و سرمشق و نمونه و الگو گرفتن آنان در زندگی.

امام صادق(ع) فرمود:

للمؤمن کاطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کلّه عنه، و للکافر کلسع الافاعی و لدغ العقارب او اشدّ.(۱۷۶)

لحظات مرگ و حالت جان کندن برای انسان توحیدگرا و شایسته کردار، بسان بوییدن عطر دل انگیز است که حالت خواب به او دست می دهد(۱۷۷) و همه دردها و رنج ها از او رخت برمی بندد، اما آن لحظات برای تاریک اندیش و بیدادگر بسان گزیدن افعی ها و عقرب ها و سخت تر و هراس انگیزتر از آن است.

و نیز روشنگری فرمود که:

ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس، و یقلع منابت الغفله، و یقوی القلب بمواعداللّه، و یرقّ الطبع، و یکسر الهوی، و یطفی ء نار الحرص، و یحقر الدنیا، و هو معنی ما قال النّبی(ص): فکر ساعه خیر من عباده سنه.(۱۷۸)

یاد مرگ کشش های سرکش و ویرانگر را در دنیای وجود انسان می کشد، و ریشه های غفلت را از دل بر می کند. قلب را با وعده های خدا توانمندی و پایداری می بخشد، و به جان و روح انسان لطافت و

حق پـذیری می دهد. نشانه های هواپرستی را در هم می نوردد، و آتش حرص و آز و خودکامگی و انحصارگری را خاموش، و دنیـا را در نظر انسـان حقیر می سـازد. این معنی همان بیان پیامبر است که فرمود: ساعتی اندیشـیدن، بهتر از یک سال عبادت خداست.

۴ – دو راه دیگر بر امکان معاد

و سرانجام این که در آیات جان پروری که گذشت قرآن از دو راه بر امکان معاد و فرارسیدن آن استدلال می کند:

الف – از راه هدفمندی و هدفداری آفرینش جهان و انسان،

ب – و دیگر از راه توجّه دادن به آفرینش نخستین.

تفسیر اطیب البیان

سوره قیامت ، غرض سوره :بیان روز قیامت و مراحل گوناگون آن .

(۱) (لا اقسم بیوم القیمه):(چنین نیست ، قسم به روز قیامت)

(۲) (و لا اقسم بالنفس اللوامه):(قسم به نفس ملامت کننده)

(۳) (ایحسب الانسان الن نجمع عظامه):(آیا انسان می پندارد که ما دیگراستخوانهای او را جمع نمی کنیم ؟)

(۴) (بلی قادرین علی ان نسوی بنانه):(بلی ، ما قادریم که سرانگشتان او را هم درست کنیم)

(۵) (بل یرید الانسان لیفجر امامه):(بلکه انسان می خواهد تا مادام العمر گناه کند)

(۶) (یسئل ایان یوم القیمه):(می پرسـد کی روز قیامت خواهد بود؟)(لا اقسم) روی هم کلمه سوگند است ، می فرماید: قسـم به روز قیـامت و قسم به نفس ملامـت گر که همـان نفس مؤمن است و همواره در دنیـا او را به خـاطر گناهـانش و کوتاهی در اطاعت خـدا سـرزنش می کنـد و در روز قیامت به او سود می رسانـد.و گفته شـده مراد از آن نفس انسانیست که اعم از نفس مؤمن صالح

و کافر فاجراست و بعضـی هم گفته انـد که مراد از آن فقط نفس کافر است .در ادامه می فرمایـد: آیا انسان گمان کرده که او را بعـد از مرگ زنـده نمی کنیم واسـتخوانهای پوسـیده او را جمع آوری نمی نمـائیم ، بله ، ما آن را جمع می کنیم در حالیکه قـادریم حتی سرانگشـتان او را همـانطور که بر حسب خلقت اول داشت ، دوبـاره صورتگری کنیم و اینکه از میان همه اعضای بـدن ، خصوص سرانگشـتان را ذکر کرد،شایـد بواسـطه خلقت ظریف و متنوع آن در بین انسانهـا و حرکـات و اعمال دقیق آن باشـد.در ادامـه می فرمایـد: بلکه انسـان می خواهـد در تمـام طـول عمری که در پیش دارد،مرتکب گنـاه شـود و حریم و پرده دیـانت را بـدرد و کسـی مـانع و جلوگیر او نگردد تا هرعملی که خواست انجام دهـد، به همین دلیل هم منکر قیامت است و با استهزاء و تعجیزمی گوید: روز قیامت چه زمانی است ؟ و این چنین است که به جای اینکه وقتی به سوی ایمان و تقوی دعوت می شود و به چنین خبر عظیمی تهدید می گردد و آیات و بینات را مشاهده می کند، به آن ایمان بیاوردو از چنین خطری خود را برحذر بدارد و خود را به ایمان و تقوی مجهز کند، با تکذیب و استهزاء از زمان وقوع قیامت پرسش می کند.

(۷) (فاذا برق البصر):(روزی که چشمها از وحشت خیره بماند)

(۸) (و خسف القمر):(و ماه تاریک شود)

(۹) (و جمع الشمس و القمر):(و میان خورشید و ماه جمع گردد)

(۱۰) (یقول الانسان یومئذ این المفر):و در آن روز انسان می گوید: کجا

مفر وپناهگاهی خواهد بود؟)

(۱۱) (کلا لا وزر):(هرگز مفری نیست)

(۱۲) (الی ربک یؤمئذ المستقر):(آن روز جز درگاه پروردگارت هیچ آرامگاهی نیست ، بلکه محل استقرار فقط درگاه خداست)

(۱۳) (ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم و اخر):(آن روز آدمی به هر نیک وبدی که مقدم و مؤخر کرده خبر داده می شود)

(۱۴) (بل الانسان علی نفسه بصیره):(بلکه انسان خود بر نفس خویش بصیرت دارد و آگاهست)

(۱۵) (و لو القی معاذیره):(هر چند که عذر و بهانه خود را بیفکند)در توصیف قیامت و بیان نشانه های آن می فرماید: آن روز دیده ها از تحیر و دهشت خیره می ماند و ماه بی نور می شود و ماه و خورشید جمع می گردند.آنوقت انسان از شدت هراس و بیچارگی می گوید: کجاست گریزگاه ؟ و باوجود اینکه سلطنت الهی ظهور یافته و هر انسانی می داند که پناهگاهی جز خدا نیست ، از باب ظهورملکات نفسانی همانطور که در دنیا همواره دنبال راه فرار و نجات از مهلکه بود درآخرت نیز بدنبال راه فرار می گردد.سپس خداوند خطاب به رسول خود می فرماید: نه هرگز پناهگاه و ملجائی نیست وتنها پناهگاه و محل استقرار، درگاه پروردگار توست و جز او، پناهگاه و مستقری که ازآنها دفاع کند وجود ندارد، شاید هم مراد این باشد که زمام امر در سعادت یا شقاوت انسان به دست خداست و تنها حکم خدا در آنها نافذ است .درآنروز انسان به خوبیها و بدیهایی که در ابتدای عمر و نیز خوبیها و بدیهایی که دراواخر عمر مرتکب شده ، آگاهی داده می شود و یا از همه اعمالی که در

طول عمرش کرده و آثار خیر یا شری که پس از او از اعمالش در بین مردم باقی مانده ، خبردارمی گردد و نه تنها خبرداده می شود، بلکه او دارای ادراک و بصیرت نفسانی است و خودرابهتر از هر کس می شناسد، اگر چه که عذرها و بهانه هایی می آورد و از خود دفاع می کند و پرده هایی بر چشم بصیرت خود می افکند تا عذاب را از خود باز گرداند.

(۱۶) (لا تحرک به لسانک لتعجل به):(با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای)

(۱۷) (ان علینا جمعه و قر انه):(همانا برماست که آن را مجموع و محفوظ داریم)

(۱۸) (فاذا قراناه فاتبع قر انه):(و آنگاه که آن را خواندیم ، تو از آن پیروی کن)

(۱۹) (ثم ان علینا بیانه):(سپس برماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم)این آیات جمله معترضه ایست درمیان آیات راجع به قیامت ،که درآنهارسولخدا ص را مکلف می کند به اینکه در هنگام دریافت وحی ، آیاتی را که هنوز تمام و کامل نشده ،نخواند و زبان خود را به خواندن بقیه آن حرکت ندهد، همچنانکه در جای دیگرفرمود: (ولا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه (۱۶) قبل از آنکه وحی بر توتمام شود، در باره قرآن عجله نکن)بعضی مفسران گفته اند: رسولخدا ص از بیم آنکه آیات را فراموش کند قبل ازاتمام آیه آن را با خود تکرار می کرده است (۱۷) و خداوند او را از این عمل نهی می کند،در ادامه می فرماید: جمع کردن و ضمیمه نمودن اجزاء وحی و تلاوت آن

برتو، به عهـده ماست و هیـچ یکك از اینها، از ما فوت نمی شود تا لازم باشـد تو عجله کنی و قبل از اتمام وحی ، آن را بخوانی ،پس وقتی قرائت وحی را تمام کردیم ، آن وقت خوانـدن ما رامتابعت کن و بعـد از تمام شدن وحی ، تو شـروع به تلاوت آن نما.بعضـی مفسران گفته اند منظور از پیروی قرآن وحی ، پیروی ذهنی آنست ، یعنی اینکه آن را با سکوت گوش کند و بطور کامل به آن توجه نمایـد.در ادامه می فرماید: سـپس توضـیح دادن و بیان آن برای تو، به عهده ماست ، یعنی همانطور که جمع کردن و خواندن وحی را به عهده گرفته ایم ، بیان و توضـیح آن نیز برعهده ماست .و کلمه (ثم) برای افاده تأخیر رتبی است ، نه تأخیر زمانی .بعضی (۱۸) نیز گفته اند معنایش این است که : بیان قرآن برای مردم و به تناسب فهم مخاطبان بر عهده ماست
.

(۲۰)(کلابل تحبون العاجله):(چنین نیست ،بلکه شمادنیای زودگذررادوست می دارید)

(۲۱) (و تذرون الاخره):(و به کلی آخرت را رها می کنید)

(۲۲) (وجوه یؤمئذ ناضره):(آن روز چهره هایی از شادی برافروخته است)

(۲۳) (الی ربها ناظره):(و با چشم قلب جمال پروردگارشان را نظاره می کنند)

(۲۴) (و وجوه یومئذ باسره):(و آن روز چهره هایی عبوس و غمگین است)

(۲۵) (تظن ان یفعـل بهـا فـاقره):(که می پنـداری حـادثه ناگواری به آنها رسـیده)در رد منکران معاد می فرمایـد: هرگز چنین نیست که معاد و حساب و کتابی در کارنباشد، بلکه آنچه شما را به این سخنان وامی دارد این

است که شما زندگی زودگذر دنیوی را دوست می دارید و به آن دلبسته اید و بکلی از زندگی آخرت غافل شده اید و از یاد آن هم اعراض می کنید.آنگاه می فرماید: در روز قیامت چهره های مردم به دو گونه است ، بعضی زیبا و خرم و مسرورند و به دیده قلب و به وسیله حقیقت ایمان ، پروردگارشان را نظاره می کنند،یعنی دلهایشان متوجه پروردگار است و هیچ عاملی آنان را ازیاد خدا به خود مشغول نمی سازد و با دیدن هر نعمتی به یاد منعم آن هستند و آن را آیتی از خدای سبحان می شمارند، و به عکس بعضی چهره ها عبوس و غمگین است ، چون می دانند که بزودی به گونه ای کمرشکن عذاب خواهند شد و شاید هم خطاب به رسولخدا ص باشد که می فرماید: اگر آنها را ببینی گمان می کنی که حادثه کمرشکنی به آنها وارد شده

(۲۶) (کلا اذا بلغت التراقی): (چنین نیست که آنها پنداشته اند، آن زمان که جانشان به گلوگاه رسد)

(۲۷) (و قیل من راق):(و گویند کیست که درد او را علاج کند؟)

(۲۸) (و ظن انه الفراق):(و آن بیمار، خود به مفارقت دنیا یقین کند)

(۲۹) (و التفت الساق بالساق):(و ساقهای پا به هم در پیچد)

(۳۰)(الی ربک یومئذالمساق):(درآن روزهمه خلق رابسوی پروردگارت می رانند)تراقی جمع (ترقوه)به معنای استخوان اطراف گردن است ، می خواهد بفرماید: چنین نیست که اینان دنیا را ابدی پنداشته اند، زندگی دنیا دوامی ندارد،آن زمان که جان فرد به گلوگاهش رسد، اطرافیانش از روی ناامیدی و یأس می گویند: چه کسی

می توانـد او را شـفادهد و دردش را علاـج کنـد؟ ولی انسـان محتضـر خودش یقین می کنـد که دیگر زمان مفارقت از دنیا فرا رسـیده و آنوقت ساقهای او درهم می پیچد، یعنی شداید زمان احتضاربه او روی آورده و از زند گی دنیا دور می شود و از آن لحظه تا روز قیامت این شدایـد به او احاطه دارنـد و کسـی جز او این امور را در نمی یابد، و در روز مرگ یا روز قیامت رانده شـدن و تمایـل فقـط به سوی خـداست ، یعنی همه مردم به اجبار به سوی پروردگارشان باز می گردنـد و هیـچ چاره ای از این رجوع ندارند.

(۳۱) (فلا صدق و لا صلی):(حق را تصدیق نکرد و نماز و طاعت بجا نیاورد)

(۳۲) (و لکن کذب و تولی):(بلکه خدا را تکذیب کرد و از حکمش اعراض نمود)

(۳۳) (ثم ذهب الی اهله یتمطی):(و آنگاه با تکبر و نخوت به سوی اهل خویش روی آورد)همه ضمیرها به همان انسان ابتدای سوره باز می گردد که معاد را تکـذیب کرده و فکرمی کنـد خـدا قادر نیست اسـتخوانهای پوسـیده او را جمع آوری کند، می فرمایـد: دعوت حقه قرآن را تصدیق نکرد و با توجه بند گی و عبادت ، نماز بجا نیاورد، یعنی نه اصول دعوت دینی را پذیرفت و نه فروع آن را بجـا آورد، بلکه دعوت حق را تکـذیب کرده واز قبول آن اعراض نمود و تازه وقتی به طرف خانواده و اهلش می رفت ، گویا فتحی نمایان کرده ، با تکبر و نخوت پیش می رفت .

(۳۴) (اولی لک فاولی):(عذاب الهی بر تو شایسته تر است

، شایسته تر)

(۳۵) (ثم اؤلی لک فاولی):(آنگاه عذاب بر تو شایسته تر است ، شایسته تر)این کلام در حکم تهدید مؤکد است و احتمالا می خواهد بفرماید: این حالت تکبر وتکذیب که تو داری برایت بهتر و شایسته تر است ، آری برای تو بهتر آنست که وبال امرخود را بچشی و عذابی که برایت آماده شد، تو را در بر بگیرد.

(۳۶) (ایحسب الانسان ان یترک سدی):(آیا انسان می پندارد که او را مهمل رهاکرده اند؟)

(۳۷) (الم یک نطفه من منی یمنی):(آیا در اول ، قطره ای از آب منی که ریخته می شود نبود؟)

(۳۸) (ثم کان علقه فخلق فسوی):(و پس از آن خون بسته و سپس آفریده وآراسته گشت)

(۳۹) (فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی):(سپس از آن دو صنف نر و ماده راپدید آورد)

(۴۰) (الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی):(آیا چنین خدایی قادر نیست که مردگان را زنده سازد؟)با استفهامی توبیخی خطاب به همان انسان مکذب می فرماید: آیا انسان چنین پنداشته که ما او را بیهوده و مهمل رها می کنیم و اعتنایی به او نداریم و لذا بعث و قیامتی هم درکار نیست و در نتیجه تکلیف و جزایی هم برقرار نمی باشد؟ مگر او ابتدا نطفه ای از آب منی که در رحم می ریزند نبود، سپس همان منی پس ازلقاح لخته ای خون بود که خدای تعالی با تعدیل و تکمیل ، آن را اندازه گیری وصورتگری نمود.و از نوع انسان دو صنف نر و ماده را پدید آورد تا نسل بشر باقی بماند، آیا چنین خدایی با این عمومیت قدرت که

ابتـدا خلق را ایجاد کرده ، از خلقت دوباره و اعاده آن عاجز است ؟ با اینکه اعاده از خلق ابتدایی آسانتر است ، اگر چه که در برابر عمومیت قـدرت الهی دشوار و آسـان معنا نـدارد و همه امور بر او آسانست (البته که خداونـد براحیاء اموات قادر است ، همچنانکه از رسولخدا ص و ائمه (علیهم السـلام)نقل شده که پس از تلاوت این آیه می فرمودند:(سبحانک اللهم بلی تو قادر هستی .

تفسیر نور

این سوره و سوره بلـد با جمله «لا اُقسم» آغاز شده است. به گفته بسـیاری از مفسّـِران، حرف «لا» برای تأکید است ولی بعضـی آن را برای نفی می دانند، یعنی مطلب به قدری روشن است که سوگند نمی خورم.

شاید شباهت قیامت با نفس لوّامه که هر دو مورد قسم واقع شده اند، در این باشد که در دنیای کوچک وجود انسان دادگاهی به نام نفس لوّامه وجود دارد، در عالم هستی نیز دادگاهی به نام قیامت قرار دارد.<۵۸۸>

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله به ابن مسـعود فرمود: اعمـال خوب را زیـاد انجـام بـده که نیکوکار و بـدکار، هر دو در قیامت پشـیمان خواهنـد بود. نیکوکاران از این که چرا کارهای نیک بیشتری انجام نداده اند و بدکاران از کوتاهی ها و تقصـیر خود. سپس فرمود: آیه <<و لا ا

م بالنفس اللوّامه>> شاهد و گواه این مطلب است.<۵۸۹>

نفس در قرآن

در قرآن و روایات و دعاها، چند گونه نفس برای انسان تصویر شده است:

الف) نفس امارّه: که همواره انسان را به بـدی ها فرمان می دهـد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان را به سـقوط و تباهی می کشاند. در قرآن می خوانیم: <<انّ النّفس لامّاره

بالسوء الاّ ما رحم ربّی>><۵۹۰> به درستی که نفس (انسان را) به کارهای زشت و ناروا فر

می دهد مگر آن که پروردگارم رحم کند.

این نفس، آنقدر خواهش و خواسته خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار سازد. حضرت علی علیه السلام می فرماید: نفس امّاره همچون فرد منافق تملّق انسان را می گوید و در قالب دوست جلوه می کند تا بر انسان مسلّط شود و او را به مراحل بعد وارد کند.<۵۹۱>

قرآن کریم در سوره یوسف می فرماید: پس از آن که برادران یوسف، بنیامین را در سرزمین مصر به جای گذاشته و به نزد پدر برگشتند و ماجرای دستگیر شدن او به اتهام سرقت بیان کردند، حضرت یعقوب به آنان فرمود:<<بل سوّلت لکم انفسکم>><۵۹۲> بلکه نفس، این کار زشت را

ای شما زینت داد و شما را به سوی آن کشاند.

در حدیث دیگری می خوانیم: بعد از نماز، از خداوند چنین بخواهید: «الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً» حتّی به اندازه چشم بر هم زدنی مرا به نفس خودم وامگذار.<۵۹۳>

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات شاکّین به خداوند متعال عرض می کند: من از نفسی به تو شکایت می کنم که به بدی ها فرمان می دهد، به سوی خطاها می رود، نسبت به انجام گناه شتابان است، هنگامی که شرّی به او می رسد فریاد می زند و هنگامی که قرار است خیری

ز ناحیه او به کسی برسد بخل می ورزد، به لهو و لعب تمایل شدید دارد، از غفلت و سهو و اشتباه پر شده است، به سوی گناه سرعتم می بخشد و برای توبه، مرا به طفره وا می دارد.

ب) نفس لوّامه: که در این سوره (قیامت) آمده است و شاید مراد از آن،

همان وجدان اخلاقی باشد. آری، انسان دارای حالتی است که در برابر انجام بدی ها یا کم شدن خوبی ها، هم در دنیا خود را ملامت می کند و هم در آخرت. این ملامت ها، همان ندامت و پشیمانی است که می

اند مقدّمه توبه باشد و یا بستری برای یأس و خودباختگی فراهم آورد.

ج) نفس مطمئنّه: که در اثر نماز و یاد خدا حاصل می شود و انسان به آرامش و اطمینان دست پیدا می کند. قرآن کریم در یک می فرماید: <<اقم الصلوه لذکری>><۵۹۴> نماز را به پادار تا به یاد من برسی و در جای دیگر می فرماید: <<الا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب>><۵۹۵]

گاه باشید که با یاد خداوند دلها اطمینان و آرامش پیدا می کنند.

انسان مطمئن، از مرگ نمی هراسد، مشتاق شهادت است، به زرق و برق ها و جلوه های دنیا بی اعتنا است و به مقدّرات الهی همواره راضی است.

منکران معاد گاهی سؤالاتی را برای انکار قیامت مطرح می کردند. از جمله این که می گفتند: <<من یحیی العظام و هی رمیم>><۵۹۶> چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده و پراکنده شده اند؟ و گاهی به طور علنی قیامت را انکار می کردند و می گفتند:

<ان هی الاّ حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین>><۵۹۷> جز این زندگانی دنیا، زندگانی دیگری نیست که ما در آن به دنیا می آییم و می میریم و ما مبعوث نمی شویم.

در مقابل تردید و تشکیک مخالفان در معاد که بازگشت آن به قدرت خداوند است، قرآن بر قدرت الهی در باز آفریدن انسان ها تأکید می کند که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

<<قادر علی ان یخلق مثلهم>><۵۹۸> او قادر است که همانند آنها را دوباره خلق کند.

<<بقادر علی ان یحیی

الموتی>><<۵۹۹> خداوند بر اینکه مردگان را زنده کند توانا است.

<<علی رجعه لقادر>> خداوند بر بازگرداندن او توانا است.

و در این آیه می فرماید: نه تنها بازگرداندن اصل انسان، بلکه آفرینش خطوط نوك انگشتان او در نزد خداوند کار مهمّی نیست. <<بلی قادرین علی ان نسوّی بنانه>>

در انگشتان هر انسانی خطوط خاصّی است که مخصوص به اوست و هیچ دو نفری پیدا نمی شوند که خطوط انگشتان آنها یکسان باشد و به همین جهت برای شناسایی مجرمان، از انگشت نگاری استفاده می کنند. آری علم خداوند و قدرت او بر ظریف ترین ذرّات وجود هر فردی جاری است. <<ن

ّی بنانه>>

۱- در نزد خداوند، وقوع قیامت قطعی است و لذا به آن سوگند می خورد. <<لا اقسم بیوم القیامه>>

۲- یکی از ویژگی های انسان، داشتن وجدان اخلاقی و شناخت فطری خوبی ها و بدی ها و سرزنش و ملامت خود یا دیگران به هنگام انجام بدی ها است. <<النفس اللوّامه>>

۳- در میان سه نفس امّاره، مطمئنّه و لوّامه، آن که به سرزنش ها و حسرت های روز قیامت شباهت دارد، نفس لوّامه است. <<لااقسم بیوم القیامه... بالنفس اللوّامه>>

۴- ایمان به معاد مانع از انجام فسق و فجور است. لذا آنان که بنای بر انجام گناه و فجور دارند، معاد را زیر سؤال می برند. <<بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایّان یوم القیامه>>

۵ - منکران معاد، بر اساس پندار و خیال به انکار قیامت می پردازند نه استدلال و دلیل و برهان. <<أ یحسب الانسان ان لن نجمع عظامه>>

۶- اعضا و جوارح و استخوان های پوسیده و پراکنده، در قیامت قابل جمع آوری است. <<نجمع عظامه>>

۷- معاد جسمانی است و در قیامت وجود انسان از استخوانهای خودش است. <<نجمع عظامه>>

۸ - نقل

پندارهای باطل و را ردّ آنها جایز است. <<أیحسب... بلی قادرین>>

۹- آفریده خداوند، دارای نظم و نظام است، چه در دنیا: <<الّذی خلق فسوّی>><۶۰۰> و چه در آخرت: <<نسوّی بنانه>>

۱۰- انسان قیامت، همان انسان دنیایی است. <<بلی قادرین علی ان نسوّی بنانه>>

۱۱- خداوند به انسان قدرت انتخاب و اختیار و اراده عطا کرده است و او می تواند بر خلاف عقل و فطرت و آگاهی خود تصمیم بگیرد. <<بل یرید الانسان لیفجر امامه>>

۱۲- بسیاری از کسانی که قیامت را انکار می کنند مشکل علمی ندارند، بلکه از نظر روانی انکار آنان برای آن است که به خیال خود راه را برای خواسته های خود باز کنند. <<یرید الانسان لیفجر امامه>>

کلمه «برق» آنگاه که به چشم نسبت داده می شود به معنای حالتی برخاسته از ترس و وحشت شدید است.

«وَزَرْ» به معنای پناهگاهی چون کوه و قلعه است و گشتن انسان به دنبال پناهگاه در قیامت، یا به خاطر شرم و حیا از خداوند است و یا به خاطر فرار از حساب و کتاب، یا دوزخ و یا رسوایی و شاید همه اینها باشد.

کلمه «معاذیر» جمع معذرت به معنای پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را محو کند، خواه بجا و خواه عذر به جا باشد و یا بی جا.

معمولاً انسان برای توجیه کارهای خلاف خود عذرتراشی می کند که به نمونه هایی از آن در قرآن اشاره می کنیم:

گاهی می گوید: غفلت کردیم: <<انّا کنّا عن هذا غافلین>><۶۰۱>

گاهی می گوید: بزرگان و سران قوم، ما را گمراه کردند: <<هؤلاء اضلّونا>><۶۰۲>

گاهی می گوید: شیطان ما را گمراه کرد، امّا شیطان پاسخ می دهد: مرا ملامت نکنید زیرا خودتان مقصّر هستید: <<فلا تلومونی و لوموا انفسکم>><۶۰۳>

امام باقرعلیه السلام

در توضیح آیه <<بما قدّم و اخّر>> فرمود: «فما سنّ من سنّه لیستنّ بها من بعده فان کان شرّاً کان علیه مثل وزرهم... و ان کان خیراً کان له مثل اجورهم»<<۶۰۴> هر کس راه و روش بد یا خوبی را پایه گذاری کند، پس از او هر کس به آن عمل کند،

ر بد باشد کیفری مثل کیفر گناهکار و اگر خوب باشد، پاداشی همانند عمل کننده آن نیز به او داده می شود.

۱- نظام موجود جهان، در قیامت از هم فرو می پاشد. <<و جمع الشمس و القمر>>

۲- وحشت ناشی از وقوع قیامت، هم وجود انسان را فرامی گیرد:

چشم: <<برق البصر>> دیدگان را برق می گیرد.

دل: <<قلوبهم واجفه>> دل ها را لرزه فرامی گیرد.

عقل: <<تری النّاس سُکاری>> مردم را مست می بینی.

۳- در قیامت، خلافکاری ها به مجرمان تفهیم می شود.<<ینبّوء الانسان بما قدّم و اخّر>>

۴- انسان علاوه بر اعمالی که خود انجام داده، مسئولیّت اعمالی را که دیگران، پس از او و به پیروی از او انجام می دهند، به عهده دارد. <<قدّم و اخّر>>

۵ - وجدان انسان بهترین شاهد علیه او در دادگاه قیامت است. <<بل الانسان علی نفسه بصیره>>

۶- انسان، خودش هم به عذرهایی که می آورد ایمان ندارد. <<و لو القی معاذیره>>

در آیه ۱۱۴ سوره طه نیز مشابه این آیات را خواندیم: <<لاـ تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه>> قبل از پایان وحی در تلاوت آن عجله نکن.

قرآن در شب قدر به طور یک جا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شد و سپس در مدّت ۲۳ سال پیامبری آن حضرت، بار دیگر در مناسبت های مختلف به تدریج بر ایشان نازل گردید. لذا آیه <<لا تحرّک به لسانک>> نشان آن

است که پیامبر اکرم آیات قرآن را از پیش می دان

ه و به همین دلیل خداوند می فرماید: در تلاوت آن عجله نکن و پس از خواندن ما آن را دنبال کن. <<فاذا قرأناه فاتبع قرآنه>>

بخشی از آیات قرآن درباره نحوه نزول وحی بر پیامبر و تلاوت آن بر مردم است. در این آیات نیز خداوند به پیامبرش می فرماید: به هنگام نزول وحی، پیش از کامل شدن آیات، اقدام به خواندن آن مکن. و در سخن من شتاب مکن و نگران مباش که شاید از خاطرت بیرون برود و آن

فراموش کنی، زیرا حفظ آن نیز بر عهده ماست. پس بگذار نزول وحی کامل شود، آنگاه آن آیات را قرائت کن.

۱- سخن شنیدن آدابی دارد، حتی تکرار سخن گوینده روا نیست. <<لا تحرّك به...>>

۲- قرآن، مصون از هر گونه تحریف و تغییر است. <<انّ علینا جمعه...>>

۳- الفاظ قرآن از جانب خداوند است. <<قرأناه>>

۴- تبیین و توضیح وحی برای پیامبر، به عهده خداوند است. <<انّ علینا بیانه>>

«ناضره» شادابی ناشی از دریافت نعمت های فراوان است. چنانکه در جای دیگر فرمود: <<نضره النعیم>><۶۰۵>

شاید مراد از «ناظره» انتظار دریافت نعمت باشد. چنانکه در روایتی از امام رضاعلیه السلام آمده است: «مشرقه تنتظر ثواب ربّها»<۶۰۶> آنان در انتظار پاداش پروردگارشان هستند.

گرچه این آیه می فرماید: <<الی ربّها ناظره>> مردم به سوی پروردگارشان نظر می کنند. امّا بر اساس آیه ای که می فرماید: <<لا تدرکه الابصار>><۶۰۷> دیدگان تو را در نیابند، خداوند با چشم سر دیده نمی شود و در قیامت مردم به لطف پروردگار نظر دارند.

«باسره» به معنای گرفتگی چهره است.

«فاقره» از «فقار» به معنای ستون فقرات است. فقیر نیز از همین ریشه و به معنای کسی

است که به خاطر ناداری گویا ستون فقراتش شکسته است. مراد از فاقره کمرشکن است.

۱- سؤال و پرسش روانکاوی لازم دارد؛ ریشه زیر سؤال بردن قیامت دلبستگی به دنیاست. <<یسئل ایّان یوم القیامه...کلاّ بل تحبّون العاجله>>

۲- علاقه به دنیا زمانی بد و قابل سرزنش است که یا شدید باشد: <<لحبّ الخیر لشدید>><۶۰۸> و یا ملازم رها کردن قیامت باشد. <<تحبّون العاجله و تذرون الآخره>>

۳- علاقه به دنیا بستری برای انکار معاد است. <<تحبّون العاجله و تذرون الآخره>>

۴- دنیا زودگذر است. گویا دنیا برای به آخر رسیدن عجله دارد و به سرعت سپری می شود. <<تحبّون العاجله>>

۵ - یک دل، دو دوستی برنمی دارد. <<تحبّون العاجله و تذرون الآخره>>

۶- انسان از عَجَل آفریده شده: <<خلق الانسان من عجل>><۶۰۹>، اگر با عقل و وحی خود را مهار نکند، تنها به فکر دنیای عاجل است. <<تحبّون العاجله>>

۷- یکی از شیوه های تربیت مقایسه بین کفر و پاداش است: <<وجوه یومئذ ناضره - وجوهٌ یومئذ باسره>>

۸ - مسایل روحی و روانی در چهره انسان اثر می گذارند. رنگ رخساره خبر می دهد از سِرِ ضمیر. <<وجوهٌ یومئذ ناضره - وجوهٌ یومئذ باسره>>

۹- کسانی که در دنیا تنها خداوند را عبادت کردند: <<فادعوا اللّه مخلصین>><۶۱۰>، تنها به او توکّل کردند: <<علیه توکّلنا>><۶۱۱>، تنها نسبت به او خاشع بودند و از احدی نهراسیدند: <<لا یخشون احداً>><۶۱۲>، تنها از او کمک خواستند: <<ایّاک نستعین>> و...،

آن روز نیز تنها به او نظر دارند. <<الی ربّها ناظره>>

۱۰- دلبستگی به دنیا و رها کردن آخرت سبب اندوه و گرفتگی چهره در قیامت است. <<تحبّون العاجله... وجوهٌ یومئذ باسره>>

«تراقی» جمع «ترقوه» به معنای استخوانی است که دور گلو را فراگرفته است.

«راقٍ»

در اصـل «راقی»، اسم فاعـل از «رَقی» است. به اوراد و اذکـاری که مـوجب شـفای مریض می شـود، «رُقیه» گوینـد. پس «راقٍ»: هرچیزی که مایه نجات بیمار از مرگ است.

کلمه «ظنّ» گـاهی به معنای علم می آیـد، همان گونه که در این آیه آمـده است: انسان در حال احتضار به جـدا شـدن و فراق یقین پیدا می کند.

در روایت آمـده است که در لحظه مرگ، مال و اولاد و اعمال در نظر انسان می آینـد. مال می گوید: من از دسترس تو خارج هستم، فرزند می گوید: من تا قبر با تو هستم ولی اعمال می گویند: من تا ابد با تو هستم.<۶۱۳>

<<الی ربّک یومئـذ المسـاق>> سوق داده شـدن، گـاهی توسـط فرشـتگان رحمت و به سوی بهشت است و گاهی توسـط فرشتگان عذاب و به سوی دوزخ است.

در حـدیث می خوانیم: «مَن ترک الصـلاه معتمّداً فقد کفر»<۶۱۴>، هرکس با توجّه و از روی عمـد نماز را ترک کنـد، کافر است. قرآن نیز ترک نماز را ثمره کفر می داند. <<فلا صدّق و لاصلّی>>

بعضـی مفسّران شأن زول آیات ۳۱ به بعـد این سوره را اشـاره به تکّبر و غرور ابوجهـل دانسـته انـد، ولی بر فرض صـحّت آن، ضرری به کلّیت موضوع نمی زند.

کلمه «یتمطّی» یا از «مطّ» به معنای دراز کردن پا و یا از مطاء به معنای پشت کردن است که هر دو کنایه از تکّبر و تبختر است.

این آیـات، ترسـیم صـحنه جـان دادن منحرفان است و گرنه به فرموده امام صادق علیه السـلام، جان دادن مؤمنماننـد بوییـدن بهترین بوییدنی هاست.<۶۱۵>

در حدیث می خوانیم: یاد مرگ شـهوات را می میراند، غفلت را ریشه کن می کند، دل را به وعده های الهی تقویت می کند، طبیعت انسان را لطیف و قساوت زدایی می کند،

آتش حرص را خاموش می کند، دنیا را نزد انسان پایین می آورد و این معنای سخن و کلام پیامبرصلی الله علیه

له است که فرمود: «فکر ساعه خیر من عباده سنه».<۶۱۶>

حضرت علی علیه السلام، آخرین لحظات عمر انسان و هنگام مرگ را این گونه ترسیم کرده است:

در لحظه مرگ صحنه ای پیش می آید که برگشت و رجوعی در آن نیست، آنچه در تمام عمر از آن بی خبر بودند، چگونه در آن لحظه بر آنان وارد می شود، جدایی از دنیایی را که نسبت به آن مطمئن بودند به سراغشان آمده، به آخرتی که پیوسته به خطرات آن تهدید می شدند، رو می ن

یند و آنچه بر آنان فرود آید وصف ناشدنی است.

سختی جان دادن و حسرت از دست دادن دنیا (و آنچه در آن است)، به آنان هجوم می آورد، بدن ها سست و رنگ ها دگرگون می شود، مرگ آرام آرام همه اندامشان را فرامی گیرد، پس زبانش از کار می افتد، در میان خانواده اش افتاده، چشم و گوش و عقل او کار می کند، در آن لحظه

ر فکر آن است که عمر خود را در چه چیزی از دست داده و زندگی را در کجا مصرف نموده است.

به یاد اموالی می افتد که در عمرش جمع آوری کرده، همان اموالی که در به دست آوردن آنها چشم خود را بسته و دقّت نکرده که از حلال و حرام و شبهه ناک گردآوری کرده است، اکنون گناه جمع آوری آنها بر دوش اوست و باید از آن اموال جدا شود و آنها را برای وارثان بگذا

تا بهره مند شوند، راحتی و خوشی اموال برای دیگران و درد سر آن برای اوست و خودش را در گرو آنها قرار داده است، پس او از

پشیمانی و غصه دست خود را به دندان می گزد، ... .

کم کم روح از گوش و سپس چشم او نیز گرفته می شود و روح از بدنش خارج می شود و همچون مرداری در میان بستگان بر زمین می ماند، که وحشت زده از او دور می شوند. نه سوگواران را یاری می کند و نه پاسخی به ناله های آنان می دهد.

سپس او را به سوی قبر و منزلگاهش حمل کرده و دفن می کنند و به دست عملش می سپارند و می روند.<۶۱۷>

گاهی انسان چیزی را نمی پذیرد ولی ردّ هم نمی کند، زیرا شک دارد. چنانکه به حضرت صالح می گفتند: نسبت به آنچه ما را به آن می خوانی در شک هستیم. <<و انّنا لفی شک ممّا تدعونا الیه مریب>><۶۱۸> امّا گاهی نه تنها نمی پذیرد، بلکه در مقام انکار و تکذیب بر می د که نشان دهنده عناد و لجاجت است. مانند این آیات: <<فلا صدّق... و لکن کذّب و تولّی>>

«اولی لک» نظیر «ویلٌ لک» برای تحقیر و مذمّت است. امام رضاعلیه السلام آیه <<اولی لک فاولی» را چنین تفسیر فرمود: خیر دنیا برای تو باد و خیر آخرت از تو دور باد.<۶۱۹>

«سُدی» به معنای مهمل است، به شتر رها شده، «سُدی» می گویند.

مصداق آنچه سزاوار متکبران است بیان نشده تا شامل هرگونه بدبختی و نکبت بشود. <<اولی لک فاولی>>

۱- ترسیم لحظات جان دادن، بهترین وسیله برای ترک دل بستگی به دنیاست. <<تحبّون العاجله... کلاّ اذا بلغت التراقی>>

۲- سخت ترین حالات جان دادن، زمانی است که روح به گلو می رسد. <<کلّا اذا بلغت التراقی>>

۳- مرگ، قابل درمان نیست. زمانی می رسد که همه در برابر قدرت خداوند اظهار عجز می کنند و درماندگی خود را به زبان می آورند. <<قیل

من راق>>

۴- دلبستگی انسان به دنیا به گونه ای است که حتّی لحظه مرگ نیز، گمانِ رفتن دارد، نه یقین. <<ظنّ انّه الفراق>>

۵ - کسانی که دنیا را دوست دارند و آخرت را فراموش می کنند، باید بدانند که روزی باید از محبوب خود جدا شوند. <<تحبّون العاجله... انّه الفراق>>

۶- لحظه مرگ، هنگام فراق و جدایی است. فراق از فرزندان، اموال، مقام، امکانات و...<<و ظنّ انّه الفراق>>

۷- پس از مرگ، روح باقی می ماند. (کلمه فراق به معنای جدایی است نه نابودی) <<و ظنّ انّه الفراق>>

۸ - لحظه مرگ، لحظه ای بسیار سخت و ناگوار است. <<و التفّت السّاق بالسّاق>>

۹- جز حرکت به سوی خداوند و بازگشت به او، راه دیگری وجود ندارد. <<الی ربّک یومئذ المساق>>

۱۰- عقاید مقدّمه اعمال است. کسی که حق را تصدیق نکند، قهراً نماز هم نمی خواند. <<فلا صدّق و لاصلّی>>

۱۱- تصدیق همه حقایق دین لازم است و اگر کسی یکی از ضروریات دین را تصدیق نکند، گویا کل دین را تصدیق نکرده است. <<فلا صدّق و لا صلّی>>

۱۲- نماز، اولین نشانه ایمان و تصدیق دین است. <<فلا صدّق و لا صلّی>>

۱۳- دوری از دین و تکالیف دینی، عامل غرور و سرمستی می شود. <<ذهب الی اهله یتمطّی>> در جای دیگر هم می خوانیم: مجرمان وقتی به نزد اهل خود می روند، خنده های مستانه دارند. <<و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین>> <۶۲۰>

۱۴- در برابر انکارهای پی در پی <<فلا صدّق ولا صلّی و لکن کذّب و تولّی>>، تهدیدهای پی در پی لازم است. (چهار مرتبه کلمه «اولی» نشانه آن است که در برابر تکبّرهای مستانه باید تحقیرهای پی در پی باشد.) <<اولی لک فاولی>>

۱۵- متکبّران باید تحقیر شوند.

<<یتمطّی - اولی لکَ فاولی>>

این سوره با سوگند به قیامت شروع شد و با قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان در قیامت پایان می یابد.

کسانی که معاد را انکار می کنند، خداوند را به درستی نشناخته اند، زیرا اگر با مردن انسان پرونده او محو شود، حکمت خدا زیر سؤال می رود. چنانکه در این آیه می فرماید: <<أیحسب الانسان أن یترک سُدی>> و در جای دیگر می فرماید: <<أفحسبتم انّما خلقناکم عبثاً و ا

کم الینا لاترجعون>> آیا گمان می برید ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟

این آیات در ابتدا به حکمت الهی در برپاکردن قیامت اشاره می کند و سپس به قدرت خداوند در آفرینش انسان که بیانگر امکان دوباره آفریدن اوست. البتّه خداوند نمونه های دیگری از قدرت خود در مورد بازآفریدن را به دست پیامبرانش در این دنیا نشان داده است:

حضرت عیسی علیه السلام با دمیدن در دو پرنده ای که از گل درست کرده بود، آن را زنده کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام با صدا زدن پرنده هایی که گوشت آنها درهم کوبیده و مخلوط شده بود، آنها را دوباره زنده کرد.

هفتاد نفری که همراه حضرت موسی علیه السلام به کوه طور آمدند و زمانی که خداوند در کوه تجلّی کرد مردند، خداوند متعال دوباره آنها را زنده کرد.

۱- کسی که انسان را بی هدف و بی مسئولیّت می پندارد، سزاوار تحقیرهای مکّرر است. <<أولی لکَ فاولی ثّم أولی لکَ فاولی أیحسب الانسان أن یترک سُدی>>

۲- خداوند حکیم است و انسان موجودی هدفدار، مسئول و مکلّف، پس باید قیامتی در کار باشد. <<أیحسب الانسان أن یترک سدی>>

۳- بسیاری از محاسبات انسان باطل است. در آغاز سوره خواندیم: <<أیحسب الانسان أن

لن نجمع عظامه>> و در پایان آن می خوانیم: <<أیحسب الانسان أن یترک سُدی>>، آری انسان موجودی خیال گرا است و اگر رهنمود انبیا نباشد منحرف می شود. <<یحسب... یحسب>>

۴- آفرینش نخستین، نشانه ای بر امکان و توان آفرینش بعدی است. <<الم یک نطفه...>>

۵ - متکبّران بدانند که ضعیف و ناچیزند. <<یتمطّی...من منیّ یمنی>>

۶- خداوند انسان را به صورت کامل و به دور از هر گونه کاستی و فزونی آفریده است. <<فخلق فسوّی>>

۷- مطالعه در مراحل و چگونگی آفرینش انسان از راههای معادشناسی است. <<نطفه... علقه... الذکر و الانثی>>

۸ - تعادل میان جنسیّت دختر و پسر، نشانه قدرت و حکمت خداوند است. <<فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی>>

۹- اگر قیامتی در کار نباشد، آفرینش انسان بی معنا و بدون هدف می شود. <<أیحسب الانسان أن یترک سُدی... ألیس ذلک بقادرٍ علی أن یحیی الموتی>>

«والحمد للّه ربّ العالمین»<۶۲۱>

تفسیر انگلیسی

In Arabic language la, the negative particle, is inserted to lay emphasis on the affirmation of the oath. Qiyamah means rising which refers to the day of resurrection or the day of final judgement because on the day of resurrection all the dead created beings will rise from the graves or from wherever their dead bodies disappeared as stated in verse ۳.

Please refer to the commentary of Waqi-ah: ۱ to ۵ and the references mentioned therein.

Nafs lawwama, the self-reproaching conscience, feels conscious of evil the human soul is entangled with due to the promptings of nafs ammara which is prone to evil, and, if not checked and controlled by the self-reproaching conscience, leads to perdition. Lawwama prompts a person to resist the evil, and

ask for Allahs pardon and grace after repentance and making amends, with hope to reach salvation. Nafs mutma-inna is the highest stage of tranquillity and satisfaction which is achieved when the human soul surrenders itself completely to the will of .Allah

.Refer to the commentary of Rad: ۵ and Sajdah: ۱۰

(see commentary for verse ۳)

The evil-doer does not listen to the dictate of his conscience and goes on committing .sin after sin as though he does not believe in the resurrection

:Aqa Mahdi Puya says

In fact no sinner disbelieves in the hereafter, but his sensual lust prevails over his .reasoning and makes him wander away from the path of righteousness

(see commentary for verse ۵)

On the day of resurrection the glory of the Lord will shine. All luminaries will loose their light. Every individual will be confounded. All reflected and relative phenomena will .sink into nothingness before the true reality of Allah

As said in Nur: ۲۴ on that day their tongues, their hands and their feet will bear witness .against them as to their actions

(see commentary for verse ۷)

(see commentary for verse ۷)

(see commentary for verse ۷)

(see commentary for verse ۷)

(see commentary for verse ۷)

(see commentary for verse ۷)

(see commentary for verse ٧)

(see commentary for verse ٧)

Refer to the commentary of Ta Ha: ١١۴ for verse ١۶; and Aqa Mahdi Puyas essay "The Genuineness of the Holy Quran" and commentary of Baqarah: ٢ for verses ١٧ to ١٩.

The collection, the recital and the explanation of the Quran is the divine responsibility. It was not left to the imperfect

wisdom of man. See commentary of Fatir: ٣٢ to know that to fulfil the promise of making clear the meanings of the Quran Allah has appointed Imams in the progeny of the Holy Prophet. Also see hadith al thaqalayn (page ۶), commentary of Baqarah: ٢ and .١٢۴; Ya Sin: ١٢ and All Imran: ٧

(see commentary for verse ١۶)

(see commentary for verse ١۶)

(see commentary for verse ١۶)

As said in Anbiya: ٢١ man loves quickly available gains. He runs after the transitory enjoyments of this material life and neglects the everlasting life of the hereafter. This is the root of the obstinate opposition to the teachings of the Quran, and the Holy .Prophet and his Ahl ul Bayt

:Aqa Mahdi Puya says

The word tuhibbuna in plural indicates that the people are addressed in verse ١۶, not the Holy Prophet, and points out the human nature referred to above. Those who use intellect and reasoning, control and discipline the nature of enjoying the fleeting life .are able to surrender themselves to the will of Allah and follow His guidance

(see commentary for verse ٢٠)

.Looking towards their Lord" means witnessing the glory of Allah"

(see commentary for verse ٢٢)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

In the agony of death when the soul is departing those who believed in false gods and disbelieved in Allah turn to their leaders to save them from death at the last minute,

but no one comes to their help. They die. Then the drive unto the throne of

Judgement begins. One calamity will be joined to another because they did not believe in Allah, neither prayed nor paid charity in the way of Allah, rejected truth, .turned away from the right path and puffed up with pride lived among their people

Man thinks that he is free to do what he likes without any moral responsibility and accountability for his actions. Refer to the commentary of Hajj: ۵. Mans lowly animal origin makes him no higher than a beast. During his development divine spirit (ruh) is poured in him. Allah who does all this has the power to bring the dead to life again on .the day of resurrection

:Imam Ali bin Musa ar Rida said

When the Holy Prophet recited these verses before Abu Jahl, he said: Neither you" ".nor your God can ever harm me. I am the chief of Makka

.In the battle of Badr Abu Jahl was killed by Abdullah bin Masud

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ۲۷)

(see commentary for verse ٢٧)

(see commentary for verse ٢٧)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان



www